

# آموزش تاریخ

روشد



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
دوره پانزدهم، شماره ۲، صفحه ۶۴، زمستان ۱۳۹۲، ۸۵۰۰ ریال  
[www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)

- تاریخ: از خواب تا بیداری ● چیزی به نام «علوم کمکی تاریخ»
- چهره اروپا و جهان چگونه تغییر کرد؟ ● حکومت بنی‌رستم در آفریقا
- نقش دهقانان در تاریخ ایران از دوره ساسانیان تا پایان سامانیان
- خاطرات دکتر حسن روحانی





## تخت سلیمان، میراثی برای جهانیان



لوح ثبت جهانی یونسکو

مجموعه باستانی و جهانی تخت سلیمان ثبت شده در یونسکو در ۴۵ کیلومتری شمال شرقی شهرستان تکاب به مساحت ۱۲۴ هزار مترمربع با دریاچه ای زیبا (درواقع چشمه ای جوشان و نیلگون) در ارتفاع ۲۲۰۰ متری به عنوان یکی از محوطه های تاریخی مهم کشور محسوب می شود. این ناحیه در قدیم شهر مشهوری بوده است و بنا بر برخی نوشته های کهن، زادگاه زرتشت است و در نوشته های پهلوی به نام «گنجک» خوانده شده؛ گیتا نویسان عرب آن را «شیز» گفته اند، گذشته نگاران رومی و یونانی «گزکا» نوشته اند و حمدالله مستوفی آن را به زبان مغولان «ستوریق» گفته است.



دروازه تخت سلیمان

این مجموعه فرهنگی - تاریخی که در ادوار مختلف محل سکونت مادها، اشکانیان، ساسانیان و مغولها بوده در استان آذربایجان غربی قرار دارد. آثار باقی مانده از دوره ساسانیان متشکل است از بخش های مختلفی همچون ایوان خسرو، معبد آناهیتا، آتشگاه های کوچک و دروازه ها و دیوارها و از همه مهم تر آتشکده آذر گشسب که یکی از سه آتشکده مهم دوران ساسانیان (آتشکده شاهی و جنگ آوران) بوده است.

حصار بیضی شکل مجموعه





# آموزش تاریخ

رشد

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی  
دوره پانزدهم، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۲



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- ۲ تاریخ: از خواب تا بیداری / دکتر عبدالرسول خیراندیش
- ۶ چیزی به نام «علوم کمکی تاریخ» / گفت و گو با دکتر محسن جعفری مذهب
- ۱۲ چند نکته درباره تدریس تاریخ / زبیده انصاری
- ۱۷ خاطرات سید/ مهدی فراهانی
- ۱۸ چهره اروپا و جهان چگونه تغییر کرد؟ / مریم شیپری
- ۲۴ حکومت بنی رستم در آفریقا / زینب نوری بناب
- ۳۰ نقش دهقانان در تاریخ ایران از دوره ساسانیان تا پایان سامانیان / عباس کرم نژاد
- ۳۸ خاطرات دکتر حسن روحانی / مسعود جوادیان
- ۴۲ نهضت جنگل به روایت سعادت‌الله خان درویش کجوری / قوام‌الدین بینایی
- ۴۸ زندگی و نقش تاریخی مالک اشتر / زهرا مروتی و عباس توسلیان
- ۵۴ از ساوه تا پاوه / مسعود جوادیان
- ۵۸ محمدتقی خان پسیان / نرگس کلاکی
- ۶۳ معرفی کتاب / اکرم علیخانی

مدیر مسئول: محمد ناصری  
سر دبیر: دکتر عبدالرسول خیراندیش  
مدیر داخلی: مسعود جوادیان  
هیئت تحریریه: دکتر فرج‌اله احمدی  
دکتر حسین احمدی  
دکتر عطاءالله حسینی  
دکتر عبدالرسول خیراندیش  
دکتر نیره دبیر  
دکتر نصرالله صالحی  
دکتر حسین مفتخری  
دکتر طوبی فاضلی پور  
مسعود جوادیان  
ویراستار: جعفر ربانی  
طراح گرافیک: مهسا قباپی

نشانی مجله:  
تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵  
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶  
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸  
تلفن مجله: ۹-۸۸۳۱۱۶۱  
داخلی: ۴۳۶

پیام‌گیر نشریات رشد:  
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۹۲۳۲  
مدیر مسئول: ۱۰۲  
دفتر مجله: ۱۱۳  
امور مشترکین: ۱۱۴  
پیام‌نگار: [tarikh@roshdmag.ir](mailto:tarikh@roshdmag.ir)  
وبگاه: [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)  
چاپ: شرکت افست (سهام عام)  
شمارگان: ۶۰۰۰ نسخه



روی جلد: موزه گرمابه حضرت، سنجان، قاجاریه. عکس: هاتف همایی



## تاریخ؛ از خواب تا بیداری

(جمع سَمَر به معنی قصه‌ها) می‌داند تا در سایه آن برای خواننده و شنونده آرامشی حاصل شود؛ و یا، بسیاری از صاحبان مکتب و قدرت، کسانی را به خدمت می‌گرفتند تا برایشان به‌هنگام خواب تاریخ بخوانند. نیز بسیاری از مردمان از شنیدن قصه‌ها و افسانه‌ها و حماسه‌ها پرکردن اوقات فراغت خود و نیز لذت بردن و رفع خستگی را مدنظر داشته‌اند و یادارند. ما بدون آنکه در محتوا و ارزش چنین تاریخ‌خوانی‌ها و تاریخ‌گویی‌هایی بحث کنیم یا ارزش تاریخ را در صفا بخشیدن به دل و دماغ مردمان نفی یا نقد کرده باشیم فقط این مقایسه را مورد توجه و تأکید قرار می‌دهیم که در عصر مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی ملل معاصر، تاریخ کاملاً به‌صورتی جدی، عقلی، بیدارگر، انقلاب‌ساز و محرک توده‌ها علم انقلاب‌ها یا چراغ راه آینده دانسته شد و این از خصوصیات اندیشه تاریخی جدید است. حداقل این است که چنین تأکیدی بر بیدارگری تاریخ و ممانعت از به خواب رفتن مردمان، نزد گذشتگان دیده نمی‌شود. در واقع این از خصوصیات دوره تجدد است که انسان امروز را «بیدار شده» می‌داند و گذشتگان را در خواب. بدیهی است وقتی، در دوران معاصر، خردگرایی ارجمند دانسته می‌شود بیداری نیز نشانی از خردورزی قلمداد می‌گردد. با این حال باید توجه داشت که در تحول فرهنگی جوامع، از گذشته تا حال، معنا، مفهوم و کارکرد بسیاری از واژه‌ها تغییر کرده است؛ چنان‌که تلقی از خواب و بیداری نیز این‌طور را نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال در فرهنگ‌های گذشته خواب را «خفتن» و بیداری را «برخاستن» می‌دانستند حال آنکه در فرهنگ معاصر خواب را به مفهوم «غفلت و فراموشی» و بیداری را به مفهوم «آگاهی و هوشیاری» تعبیر می‌کنند. بدین جهت است که در آستانه شکل‌گیری انقلابات و خیزش توده‌ها اصطلاح «بیدارگری» رایج می‌شود. با سیرری در معانی دو واژه «خواب» و «بیداری» می‌توان دریافت که در فرهنگ‌های کهن، خواب نه فقط استراحت و تجدید قوا بلکه عامل ارتباط با عالمی دیگر بود و می‌توانست آورنده خبری از آنچه در پیش است باشد. به همین جهت رویای صادقانه بسیاری از فرمانروایان، و پیش از آن پیامبران و پارسایان، بعدها به‌صورت وقایعی تاریخ‌ساز جلوه‌گر شد. اشاره به چنین باورهایی در این نوشته به‌معنای تکذیب یا تأیید چنین داعیه‌هایی نیست، بلکه منظور بیان این نکته است که برای مثال، حتی در عصر مشروطه، «خواب‌نما شدن» و «خواب‌نامه نویسی»، راهی برای گریز از مسئولیت بیان آن چیزی بود که، موافق یا مخالف، ادعا می‌کردند. مثلاً یک مبارز مشروطه‌خواه، مخالفت خود با استبداد را مستند به خوابی می‌کرد که دیده بود نتیجه اینکه چون وی در عالم خواب فاقد اختیار بوده است پس خود را مبری از مسئولیت و مجازات می‌دانست. بدین ترتیب خواب در آخرین دوره

از نشانه‌های «خودآگاهی» ملت‌ها، یکی هم «تاریخ‌نگاری» است. هر ملتی از زمانی که اقدام به ثبت و نوشتن تاریخ خود کرده «آگاهی به موجودیت خویش» را نشان داده است. با این حال «تاریخ‌خوانی» را، هم برای «به خواب کردن» و هم برای «بیدار کردن» ملت‌ها به‌کار برده‌اند. شادروان ناظم‌الاسلام کرمانی با اثر معروف خود «تاریخ بیداری ایرانیان» در صدد بود با بهره‌گیری از دانش تاریخی موجب بیداری مردم ایران عصر قاجار از خواب غفلت شود. متفکر و مبارز معاصر او سیدجمال‌الدین اسدآبادی نیز که به «بیدارگر مسلمانان» معروف شده است؛ می‌کوشید به مسلمانان یادآور شود که آن‌ها پس از یک دوره مجد و عظمت دچار خواب غفلت شده‌اند و اکنون دیگر وقت آن است که بیدار شوند.

اگرچه مورخان گذشته هم، اغلب، تاریخ را وسیله کسب آگاهی دانسته‌اند؛ چنان‌که مسعودی عنوان یکی از کتاب‌هایش را التنبیه‌والاشراف گذاشت و یا کسی مثل ابن‌خلدون کتاب تاریخ معروف خود را العبر(عبرت‌ها) نامید... اما کسانی هم بوده‌اند که آرامش یافتن ناشی از شنیدن تاریخ را بر آگاهی بخشی یا بیدارگری آن ترجیح داده‌اند. چنان‌که هندوشاه نخجوانی تاریخ‌ها را آسمار

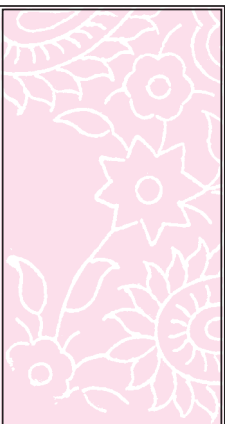




شد. این خود میان تاریخ‌نگاری روشنفکرانه بیداری‌بخش ما با تاریخ‌نگاری سنتی که به‌صورت روایات ملی یا تاریخ‌داستانی و به‌عنوان یک «فرهنگ» در میان توده‌ها رایج بود ایجاد شکاف کرد و هیچ‌کوشش جدی مستمری هم برای تحقیق در مبادی هر دو نگرش و نزدیک ساختن آن‌ها به یکدیگر صورت نگرفت. تلاشی که پیرنیا انجام داده بود هیچ‌گاه ادامه نیافت و «مردم بیدار شده با تاریخ‌نگاری جدید» به‌صورتی خواب‌آلود و پریشان با حیرت و سرگردانی میان تاریخ‌نگاری رسمی و روایات ملی باقی ماندند. شاید بهتر آن بود که دستمایه و سرمایه تاریخ‌نگاری ملی، سنتی و کهن‌سال ما با بهره‌گیری از تجربه‌ها و روش‌های جدید تحقیقی بازشناسی می‌شد و لباسی نو می‌پوشید.

آگاهی‌بخشی خود مفهومی از بیهوشی را منتقل می‌ساخت. در حالی که بیداری و بیدار بودن و به تعبیری دیگر نخوابیدن و استراحت نکردن از خصوصیات تمدن صنعتی و دوره مدرن است. باری، اگر از سخن گفتن به طریق ایماواشاره، در مقایسه اندیشه‌های قدیم و جدید، بگذریم، تردید نیست که در دنیای معاصر تاریخ را وسیله‌ای برای بیداری دانسته‌اند. تلقی تاریخ به‌عنوان قصه و اسطوره و افسانه و استفاده از آن برای گذران اوقات فراغت و برانگیختگی احساس، خود مقوله دیگری است و در جایگاه خود نیز مفید و مثبت است، اما در هر حال ورود بشر به دوره اصلاحات و انقلابات و خیزش توده‌ها، به پیشگامی روشنفکران، همراه با «آگاهی‌بخشی تاریخی» مقدمه آزادی‌خواهی بود. توضیح و تبیین این دوره تاریخی، با عنایت به شرایط عمومی قرن هجدهم، که به آن «عصر روشنگری» گفته‌اند چندان مشکل نیست؛ عصری که تنها ناشی از «آگاهی تاریخی» نبود، بلکه ادبیات و فلسفه و حقوق و حتی علوم طبیعی و جغرافیا نیز در آن نقش داشتند. در این دوره «بیداری و آگاهی» به مثابه آتشی «روشنگر» دانسته می‌شد و در مقابل، از جهل و ناآگاهی و خواب و غفلت به مثابه «تاریکی» نام می‌بردند. در نتیجه، نقش یا نماد مشعل و آتش به مثابه نماد آگاهی و اندیشیدن دانسته شد. در همین دوره بود که بسیاری از واژگان اساطیری و سیاسی یونان و روم باستان در دوره قرون جدید مورد مراجعه و استفاده صاحبان علم و هنر و ادبیات در اروپا قرار گرفت و مثلاً نام «پرومته» از خدایان اسطوره‌ای یونانی که دوستدار انسان و آورنده آتش برای او بود نیز بر سر زبان‌ها افتاد. آتشی که پرومته برای انسان به ارمغان آورد به‌معنای «آگاهی‌بخشی» بود و در مقابل، جهل و بی‌خبری انسان به مثابه در زنجیر بودن پرومته معنا می‌شد. به‌طور کلی ادبیات آگاهی‌بخش که منجر به حرکت‌های آزادی‌خواهانه شد از اساس به دانش تاریخی و یا بیان تفسیری از تاریخ گذشته متکی بود که «عصر بی‌خبری» را شناسایی و نقادی می‌کرد. از آن پس تاریخ عاملی برای خشم و خروش و خیزش مردمان بود نه رفتن به عالم خواب و خیال.

این فرایند که در سراسر قرون هجدهم و نوزدهم شکل گرفته بود پس از دو قرن تغییر و با وقوع تحولات بسیار در آن، در اوایل قرن بیستم به ایران رسید و موجب پیدایش روشنفکری عصر مشروطه ایران شد. بدون آنکه رهروان آن در ایران بر مبانی و مبادی اندیشه لیبرال و تحولاتی که در اروپا از سر گذرانده بود وقوف داشته باشد. نخستین پذیرندگان این اندیشه نیز شاهزادگان، درباریان و به‌طور کلی ثروتمندان اعم از تاجران، زمین‌داران یا عناصر دیوانی و لشکری بودند. در اینجا البته وقایع‌نگاری عصر مشروطه مدنظر ما نیست، بلکه هدف تأثیرگذاری وقایع مشروطه بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری ماست که سرانجام به‌صورت متون درسی و تحقیقی جلوه‌گر شد. زیرا سنت تاریخ‌نگاری ما که در قالب آمیزه‌ای از تحقیق و داستان‌سرایی به‌صورت متون ادبی، حماسی، شعری و دینی منتقل شده بود، تحت تأثیر خردگرایی در تاریخ‌نگاری به یک‌باره کنار گذاشته





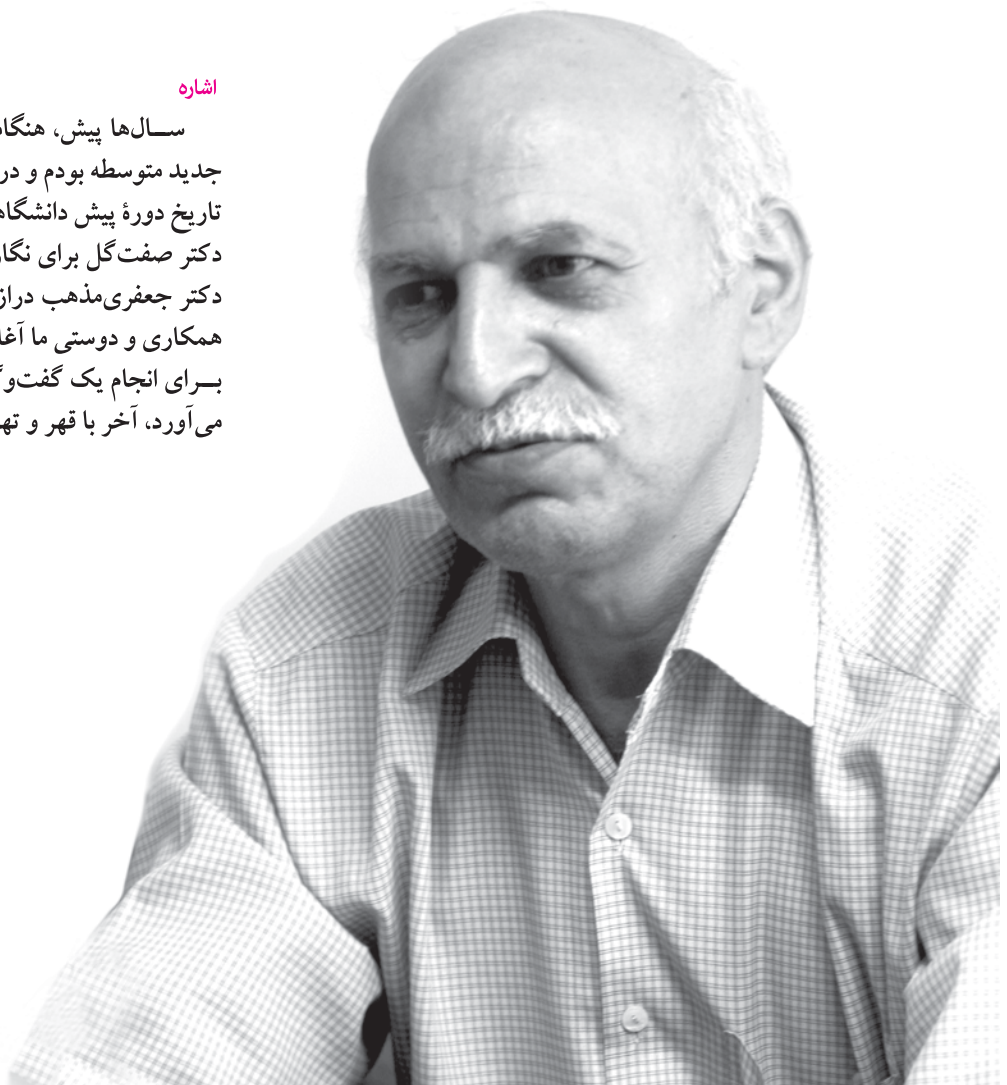
# چیزی به نام «علوم کمکی تاریخ»

تاریخ‌شناسی در گفت‌وگو با دکتر محسن جعفری مذهب

مسعود جوادیان

اشاره

سال‌ها پیش، هنگامی که در گرما گرم کارهای مربوط به نظام جدید متوسطه بودم و در همان راستا می‌بایست برای درس‌های کتاب تاریخ دورهٔ پیش‌دانشگاهی مؤلف متخصص می‌یافتم، به توصیهٔ آقای دکتر صفت‌گل برای نگارش درس «سکه‌ها...» دست نیاز به سوی دکتر جعفری‌مذهب دراز کردم که محقق نکته‌سنج است. از آن پس همکاری و دوستی ما آغاز شد و تا امروز ادامه یافته است. مدت‌ها بود برای انجام یک گفت‌وگو با نامبرده تماس می‌گرفتم و هر بار بهانه‌ای می‌آورد، آخر با قهر و تهدید راضی شد!





## ● کمی از خودتان بگویید.

○ ۵۶ سال دارم. در رشت به دنیا آمده‌ام. دو ماه بعد از اینکه آمدم تهران به مدرسه رفتم؛ بنابراین عملاً در تهران بزرگ شده‌ام. فکر می‌کنم تیرماه سال ۴۲ بود که پدرم به تهران منتقل شد و ما همگی به تهران آمدیم. مهرماه همان سال به مدرسه رفتم. ۱۲ سال بعد دیپلم گرفتم. ۲ سال سربازی رفتم، بعد خورد به انقلاب. به کارهای متنوع مشغول بودم که اصلاً علمی نبود؛ هر چند که تجربیات علمی داشتم که برخی از آن‌ها را هم منتشر کردم. شاید برخی از همان‌ها باعث شد که بروم سراغ دانشگاه. سال ۶۴ به دانشگاه تهران رفتم. یک لیسانس گرفتم. بعد هم رفتم دانشگاه مشهد و فوق‌لیسانس تاریخ گرفتم.

## ● خودتان تاریخ را انتخاب کردید؟ یا فرقی می‌کرد که تاریخ یا رشته دیگری قبول شوید؟

○ یکی از دلایل قبول شدن و دیپلم گرفتن همین درس‌های علوم انسانی بود. من دیپلم طبیعی گرفتم ولی واقعیت این است که زیاد دانش آموز خوبی نبودم؛ یعنی به حدی که نمره بگیرم راضی بودم. به جای اینکه بنشینم فرمول‌های فیزیک یا شیمی را کار کنم دوست داشتم آزمایش کنم، مثلاً ساعت را باز کنم تا ببینم چطور کار می‌کند. از ساعت خانه مادر بزرگم تا ساعت‌های خانه خودمان.

## ● از کی دست به قلم شدید؟

○ از قبل از انقلاب چندتا تجربه نوشتن داشتم که منتشر نشد لذا بیشتر دنبال کارهای عملی بودم، دنبال کارهای ساخت‌وساز و وسایل الکترونیکی، تا انقلاب. طبعاً با کتاب خوان‌ها بیشتر آشنا شدم. مدتی کارهای مترقیه کردم. دانشگاه هم که باز نبود. چندتا کار مترقیه در زمینه‌های مختلف انجام دادم که اصلاً ربطی به هم نداشتند؛

مثل بقالی و شیرینی‌سازی و کیف‌دوزی. خانه‌مان بهارستان بود. برای برادرم کار می‌کردم. می‌گفت اگر این‌را چسب بزنم مثلاً ۵ تومان بهت می‌دهم. ۳۰ تا می‌زدم حساب می‌کردم ۱۵۰ تومان می‌شد. می‌گفتم برای امروزم بس است. بعد از ظهر می‌رفتم کتابخانه مجلس در همان نزدیکی. البته زیاد اهل نوشتن نبودم. تا اینکه سال ۶۰ یک اتفاقی افتاد و من به طرف کار کشاورزی رفتم. زمینی را دوستانم گرفته بودند وسط بیابان‌های جاده قزوین - بوئین‌زهرا. من هم رفتم آنجا. به خاطر تنهایی مجبور بودم از تهران با خودم کتاب ببرم. به زمین باید رسیدگی می‌کردم ولی کار زیادی نبود، چون شیفی بود. کسانی که متأهل بودند بیشتر به تهران می‌آمدند و کسانی مثل من بیشتر آنجا می‌ماندند. اوایل در چادر زندگی می‌کردیم، بعد خانه‌ای تهیه کردیم. در آن خانه ناچار شدم بنشینم و یک کارهایی را بیشتر انجام بدهم و بخوانم که البته بیشترش در زمینه‌های تاریخی بود. سال ۶۳ از این کار هم آمدم بیرون. بعد دانشگاه باز شد. به دانشگاه رفتم. در کنکور، انتخاب چهارم، پنجم تاریخ بود. اگر علوم سیاسی قبول می‌شدم احتمالاً تاریخ نمی‌رفتم. که به هر حال علوم سیاسی قبول نشدم و در دانشگاه تهران تاریخ خواندم. در دوره لیسانس و دوره فوق‌لیسانس و دوره دکتری به اندازه حداقل نمره مورد نیاز کار می‌کردم. منظورم درس خواندن است. هر کتابی دلم می‌خواست می‌خواندم. هر کتابی دلم می‌خواست می‌خریدم. آن موقع که بچه‌ها سر کلاس جزوه می‌خواندند من در زیرزمین دنبال نسخه کتاب‌های خاکی می‌گشتم تا کتابخانه‌ام را جور کنم ولی از همان سال ۶۰ یک حادثه‌ای برایم رخ داد که دیدم باید بروم دانشگاه.

## ● چه اتفاقی؟

○ یک‌جایی رفتیم یک کتابی خواستیم. پرسیدند: کتاب را برای چه می‌خواهید؟ گفتم برای خواندن. گفت: کارت چیه؟ من هم آن موقع کارگر بودم گفتم کارگرم. گفت آخه این کتاب به چه درد کارگر می‌خورد. آن موقع جوابش را نمی‌توانستم بدهم. وقتی دانشجو شدم دیدم کارت دانشجویی معجزه می‌کند. همه آن‌هایی که قبلاً به من کتاب نمی‌دادند حالا می‌دهند. در واقع آن حادثه تلنگری بود که باعث شد که من حتماً درس بخوانم. خوب است که آدم در زندگی یک موقع‌هایی تحقیر بشود.

## ● و از کی دست به قلم شدید؟

○ قبل از انقلاب چند تا چیز نوشتیم و ترجمه کردم. بیشتر جنبه‌های علمی داشت. بعد دیگر نوشتیم تا بعد از دانشگاه شروع به نوشتن کردم. اتفاقی افتاد، پام به یکی دو تا مؤسسه باز شد. یک مقاله‌ای نوشتم. قبل از آن هم یک کارهایی کرده بودم ولی روی آن نمی‌شد حساب کرد. به اسم‌های مستعار درآمده بود.

## ● الان که اینجا هستید تاکنون چه قدر چیز نوشته‌اید؟

○ بیشتر مقاله است و حجم همه آن‌ها کم است. یک فکری داشتم که مخصوصاً به کارم خیلی کمک کرد. من از نوشتن زیاد خوشم نمی‌آید. من فکر می‌کنم وقت کمه، همین سرنخ‌ها را بدهیم کافی است، یک نفر می‌رود و کاملش می‌کند. لذا فکر نمی‌کنم خیلی از نوشته‌هایم به ۱۰ صفحه رسیده باشد، پایین ۵ صفحه هم بوده یا ۳ صفحه بوده. برای اینکه فکر می‌کنم مثلاً وقتی می‌خواهی کتاب معرفی کنی آنقدر آب می‌بندی به آن که چی بشه؟ شما که موضوعی کتاب را نمی‌خواهی معرفی کنی؛ یعنی نباید معرفی کنی. اصلاً برای کتاب‌های تاریخ و جغرافیا مقاله که نمی‌خواهی

## ● دکتری را از کجا گرفتید؟ موضوع پایان‌نامه‌تان

### چه بود؟

○ بعد از اینکه وارد دانشگاه تهران شدم دیدم جو سیاسی است و من حال و حوصله‌ درگیری و سیاسی‌بازی را ندارم. سال ۶۴ هم اوج این‌ها بود. انقلاب فرهنگی شده بود و دانشگاه‌ها قرار بود اسلامی شود. دیدم دانشگاه دو قطبی است. دانشجویان فکر می‌کردند این اساتید طاغوتی هستند که احتمالاً درست فکر می‌کردند، چون یک عده اساتید پیش از انقلاب بودند که اندیشه‌های دیگری داشتند و فکر می‌کردند این‌ها بچه‌اند و نمی‌فهمند و من بین این دو گیر افتاده بودم. تنها راهش این بود که من کاری به این‌ها نداشته باشم. فکر کردم کجای تاریخ را می‌شود پیدا کرد که به موضوعات جنگجالی ارتباط کمتری داشته باشد. دیدم دوران مغول بهترین جاست. چون از باقی مانده‌های آن‌ها کسی نیست که از آدم سؤال کند که چی نوشتی و چرا نوشتی؟! و خلاصه سؤال کند چی گفتی و چی نگفتی. تقریباً پرونده دوره مغول و تیموریان بسته شده، تقریباً همه منابعی که در مورد مغول بوده شناخته شده است، درحالی‌که مثلاً هنوز تاریخ ورود اسلام به ایران زنده است و هنوز چالش برانگیز است. خلاصه دیدم دوره مغولان و تیموریان چنین نیست، آمدند خرابکاری کردند و رفتند. این یک موضوع کاملاً تاریخی است و می‌شود به آن رسید و منابع آنرا تهیه کرد. لذا علاقه‌مند شدم به دوره تیموریان و مغول. از این‌رو کارهام رفت به سوی آن. وقتی رفتم دانشگاه مشهد پایان‌نامه‌ام را ارائه دهم «تاریخ مغول» عنوان

بنویسی. می‌خواهی یک کتابی را معرفی کنی. این کتاب را کی نوشته؟ چرا نوشته؟ از کجا نوشته؟ و تفاوتش چی بوده؟ همه اینها را سرهم کنی نباید بالای ۲ صفحه باشد. ولی من می‌بینم کتاب را کار می‌کنند و بعد مثلاً در مورد شاه عباس هم ۱۷ صفحه می‌نویسند. من همیشه با خود می‌گویم «این بحث‌ها به کتاب چه ربطی دارد؟» مثلاً شاه عباس به کتاب چه ربطی دارد؟ شما صحبتی را باید بکنید که به موضوع ربط داشته باشد. وقتی موضوع نقد و بررسی کتاب است شما باید فقط به نقد و بررسی بپردازید. شاه عباس هم سر جای خودش. لذا کم می‌نویسم از نظر مقدار کم ولی متنوع می‌نویسم؛ متنوع یعنی اینکه در تمام عرصه‌ها نوشته‌ام. از وبلاگ نوشتن، مجازی نوشتن و الکترونیکی نوشتن و کاغذی نوشتن. زیاد هم در قید و بند کیفیت و گرید و درجه علمی نیستم. البته از موقعی که عضو هیئت علمی شده‌ام مجبورم که تن به این بدهم که هر از گاهی یک مقاله علمی- پژوهشی بنویسم. البته این به معنای آن نیست که آن‌هایی که نوشتند مقاله‌هایشان علمی- پژوهشی نیست بلکه به این معناست که در مجلات علمی- پژوهشی چاپ نشده. مقاله علمی- پژوهشی اون نیست که حتماً در مجله علمی- پژوهشی چاپ بشه؛ اما در شرایط حاضر هر مزخرفی را که در یک نشریه علمی- پژوهشی چاپ کنی معنی‌اش این است که علمی- پژوهشی است. من می‌بینم بعضی از این مقالات را که برای داوری برابم می‌فرستند، زیاد می‌نویسند. اما من هرچی دلم می‌خواست می‌نویسم. سفارشی نمی‌نویسم.

---

به گمان من آموزش تاریخ یک

طرفه است، کلیشه‌ای است، از

بالا به پایین است، شوق برانگیز

نیست، یادآوری و یادگیری

کسی را تحریک نمی‌کند،

ماجرای جوانانه نیست، سودی در

آن نیست

---





پایان نامه‌ام بود. در واقع آغاز دوره مغولان بود. عنوانش یک مقداری مسروقه بود. تقریباً تکمیل کننده کار بارتولد بود که خیلی به آن علاقه داشتم. ترکستان نامه بارتولد یک گنج است. در واقع وضعیت ترکستان در زمان ورود مغول را بررسی می‌کند. من همین را در ایران مطرح کردم: «ایران در آستانه یورش مغولان» این را عنوان پایان نامه‌ام قرار دادم و در آن وضعیت ایران، روابط ایران و قدرت‌های داخلی ایران اواخر خوارزمشاهی را بررسی کرده‌ام. رابطه خلیفه با سلطان و رابطه سلطان با خان و رابطه خلیفه با خان و ... بعد دکتری قبول شدم. از آن به بعد مدتی فاصله افتاد. سعی کردم روی تاریخ مغولان کار کنم که یک اتفاق دیگری افتاد. به این نتیجه رسیدم که در مورد سرداران کار کنم و کار را شروع کردم...

● **آیا این حرفی را که در رساله دکتری خودتان می‌زنید قبلاً دکتر علی حسوری از طریق سکه‌شناسی مطرح نکرده است؟**

○ نه. دکتر یعقوب آژند کتابی درباره سرداران ترجمه کرده بود. آژند پایان نامه دکتری‌اش در مورد سلسله شیعه سرداران است.

● **می‌خواهم ببینم چقدر این حرف شما تازه بود؟**

○ در واقع پیش از من و آقای آژند (که در پی اثبات تشیع سرداران بود) یک نفر دیگر به نام جان ماسون اسمیت در سال ۱۹۷۳ کتابی چاپ می‌کند که دکتر آژند آن را به نام خروج و عروج سرداران ترجمه کرده. ماسون اسمیت مورخ دوره مغولان نیست، یک سکه‌شناس است. او سکه‌هایی را به یک ترتیب خاصی می‌چیند و سکه‌ها این طور نشان می‌دهد!

این سکه‌ها هستند که ما را راهنمایی می‌کنند که در متون تاریخی اشاره به آن‌هاست؛ یعنی اگر سکه‌ها اشاره نکنند در متون تاریخی آن‌ها گم می‌شوند. نمونه‌اش را برایتان می‌گویم: آخرین مقاله‌ام را در مجله علمی- پژوهشی دانشگاه تهران چاپ کردم، به نام «واپسین ایلخان». این را همین جا نگهدار. حالا برسیم به واپسین ایلخان که هم‌زمان با سرداران همان موقع است برگردیم یک مقدار عقب‌تر. سال ۸۴ همایشی در تبریز برگزار شد در مورد رشیدالدین فضل‌الله؛ با نگاهی به حکومت ایلخانان. من هم شرکت کردم. مقاله‌ای نوشتم به نام «واپسین ایلخان». در چکیده‌ای که برای

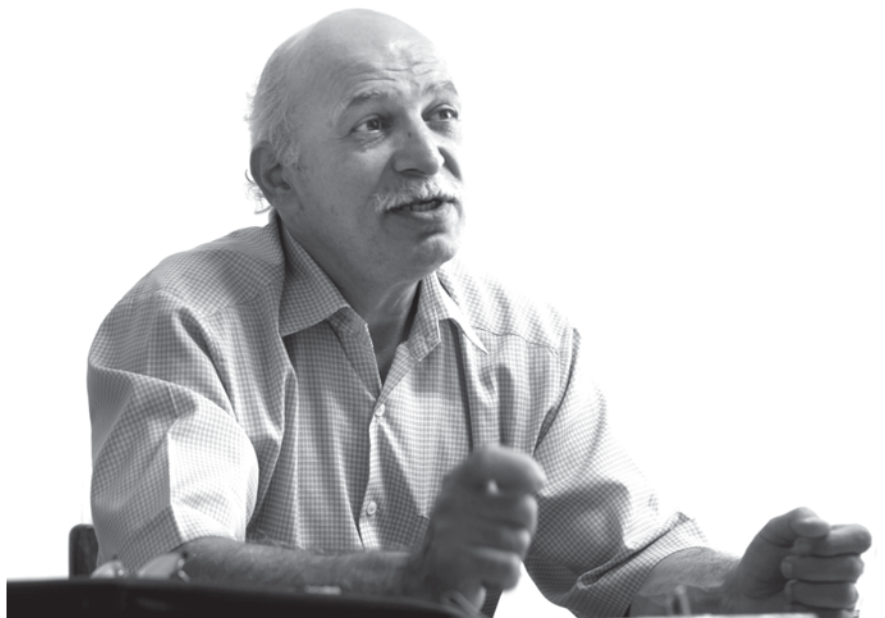
دانشگاه فرستادم همه منابع دوره مغول و مورخین بعدی را بررسی کرده بودم. این منابع می‌گویند که آخرین ایلخان انوشیروان نام داشته است. (به تازگی سکه‌هایی پیدا شده که اسمش بعد از انوشیروان است و این در تاریخ ایران تعریف نشده).

من تلاش دارم که آن سکه‌ای را که پیدا شده در منابع تاریخ ایران پیدا کنم. حال اسم آن ایلخان را نمی‌برم.

چکیده را به دانشگاه تبریز فرستادم. چکیده در مجموعه چکیده مقالات چاپ می‌شود. ما به تبریز می‌رویم. در فرودگاه چکیده مقالات را به همه ما می‌دهند. چند نفر می‌بینند و می‌آیند از من می‌پرسند که آخرین ایلخان بعد از انوشیروان چه کسی است؟ چون هیچ کس سراغ نداشت. می‌گویم که تا فردا ساعت ۴ صبر کنید تا من صحبت کنم. می‌رسیم هتل. سر شام آقای دکتر خیراندیش از من می‌پرسد: جعفری آخرین ایلخان کیست؟ چون دلم نمی‌خواست خیراندیش هم سر کار باشد تا فردا بعد از ظهر ساعت ۴، به او گفتم که غازان دوم. گفت در منابع تاریخی هم آمده است؟ گفتم آره.

● **این‌هایی که گفتید ربطی به رساله دکتری شما دارد؟**

○ بله؛ حالا ربطش را می‌گویم. خیراندیش پرسید: «آقای جعفری، این در منابع تاریخی - ایرانی هم پیدا می‌شود؟» گفتم: بله. گفت: «کجا»، گفتم در تاریخ شیخ اویس. گفت: «می‌دانی که تاریخ شیخ اویس را من چاپ کردم؟» گفتم: آره. گفت: «این را کجایش نوشته؟» گفتم: آنجایی که بردی بیگ به اشرف چوپانی می‌گوید که «بیا زیر مجموعه من. سو را با هلاکو چه کار! اینجا غازان شاه است و من امیر او». این در سال ۷۵۹ اتفاق افتاده در حالی که غازان معروف، ۵۴ سال است که مرده؛ پس باید یک غازان دیگری باشد که در آن متون بوده ولی کسی ندیده بود. خیراندیش رفت اتاقش خوابید. صبح آمدیم سر صبحانه. گفت: «جعفری



حق با تو بود»، بعد از ظهر سخنرانی کردم. همان شب، سر شام یکی به من گفت: «اینکه شما می‌گویید کجاست؟» گفتم توی تاریخ شیخ اویس است. گفت: «ولی من تاریخ شیخ اویس را شخم زده‌ام.» گفتم: شما تاریخ شیخ اویس را شخم زده‌ای که گندم بکاری یا گنج پیدا کنی؟

آزند منابع تاریخ سربرداران را یک بار دیگر شخم زده که ثابت کند سربرداران شیعه هستند. شما وقتی شخم می‌زنی همانی را که دلت می‌خواهد پیدا می‌کنی ولی من یک بار دیگر شخم زدم و من آن گنج را پیدا کردم. البته سرنخش را اسمیت داده بود. اسمیت براساس سکه‌ها، این کار را کرده سکه‌های اولیه کاملاً مغولی است. کاملاً مثل سکه‌های طغا تیمورخان. نام چهار خلیفه روی آن است. فقط سکه‌هایی از یک دوره دیگر نام مهدی روی آن است و از روی علی مؤید، مهدی، محمدالقائم، اسم دوازده امام. در ذهن اسمیت جرقه زده بود. اسمیت مورخ نبود. البته منابع دوره سربرداران را هم به اصطلاح شخم زده بود ولی او به دو دلیل به طور کامل موفق نشده بود. یکی اینکه به خوبی ما فارسی بلد نبود و دوم اینکه هنوز همه منابع سربرداران در ۱۹۷۳ چاپ نشده بود و برای من چاپ شده بود. گفتم می‌خواهم دنبال گنج بگردم و گفتم آن را می‌توانیم پیدا کنیم؛ و این طوری بود که رساله دکتری من شکل گرفت.

● اگر موافقید از این بحث خارج شویم، یکی دو تا سؤال در مورد مغول‌شناسی ببرسم.

○ موافقم.

● کلاً مطالعات مغولی الان در چه وضعیتی است؟  
○ خوب نیست. این به همان سؤال

دوم شما برمی‌گردد. من ترجیح می‌دهم که حتی بگویم که چرا در مغول و تیموری من تلاش کردم که بروم سراغ سکه‌ها و اسناد. البته استخدام در کتابخانه ملی ایران کمک کرد که دیگر فقط روایت خوان منابع تاریخی نباشم. از نگاه من منابع تاریخی و آن متونی که آموزش رسمی داده می‌شود در دبیرستان‌ها و در دانشگاه‌ها، مطالعه متون خطی تاریخی است. من اعتقاد داشته و دارم که منابع تاریخی، به دلیل اینکه ثبت شنیده‌هاست ناقص است؛ یعنی مورخ معمولاً شاهد ماجرا نبوده و فقط شنیده، آنجا هم که شاهد ماجرا بوده شاهد همه جوانب ماجرا نبوده؛ یعنی اگر یک موضوعی را مورخ از این‌ور دیده شما از آن سمت، چیز دیگری می‌بینید. ما بعضی وقت‌ها از بالا می‌توانیم یک چیز را ببینیم ولی هرچی خطی‌تر بشویم یعنی به افق نزدیک‌تر شویم آن را بسیار سطحی می‌بینیم. تنها راهش این است که ما از خط یا از افق برویم بالاتر. در آموزش به روش علمی، از ما انتظار دارند که از خط بیاییم بالاتر؛ یعنی از افق بیاییم بالا و وقایع را از بالاتر بلکه از اطراف نگاه کنیم. مورخان ما این نوع آموزش‌ها را ندیده بودند. ضمن اینکه مشکل اصلی این بود که فقط به منابع شنیداری و نقل قول‌ها تکیه می‌کردند. لذا تناقض‌های زیادی در آن بود. یکی از ایده‌های من این بود که از این متون تاریخی که مبتنی بر نگاه افقی‌اند، و ضمناً از شنیده‌ها، خارج شوم و به مسائل و منابعی عینی‌تر که شنیده‌ها در ماهیتش تأثیر نمی‌گذارد، ضمناً کاملاً ملموس و عینی است و می‌توانی لمسش کنی پردازم. من نظرم این است که هنوز دکترهای تاریخ ما چند تا سکه مغولی

دستشان نگرفته‌اند. آن‌هایی که تاریخ مغول می‌نویسند نام نمی‌برم، ما در یک کنفرانسی شرکت کردیم. یک نفر حرفی زد، گفت: فلان کلمه اولین بار در مغولی آمده. رئیس جلسه ازش سؤال کرد: توی کدام منبع است؟ اون همه کارهایش را ترجمه کرده بود اما یادش نبود در کدام منبع است. من و یک نفر دیگر هم‌زمان گفتیم در کتاب فلان اولین بار اشاره شد، یکبارگی یکی از استادان ما صدایش در آمد، گفت کتاب فلان را که من کار کرده‌ام، پس چرا من ندیده‌ام. علتی داشت که ایشان آن را ندیده بود، یک نفری می‌تواند اون کتاب را چاپ کند و اون گنج را ببیند. اون بیان کرد، سؤال شد، خود گوینده نمی‌دانست کجاست، من و یک نفر دیگر گفتیم اول بار در فلان جا آمده. مصحح متن صدایش درآمد که چرا من ندیدم.

به هر صورت گرایش به اسناد ملموس‌تر در تاریخ مغولی، یعنی آن‌هایی که روایت‌ها را کمتر می‌کند، سبب می‌شود فاصله‌ها با واقعه کمتر شود.

به هر حال منابع دوران مغول را تقریباً از روی دست همدیگر نوشته‌اند. در همان دوره مغول، تقریباً پس از جوینی، رشیدالدین نوشته و دیگران هم از روی دست رشیدالدین نوشته‌اند. در دوره صفویه و تیموریان هم تقریباً همین اتفاق افتاده، یعنی همه از روی دست هم نوشته‌اند؛ چاره‌اش این است که یک بار دیگر بروید در صحنه، خودتان بروید در صحنه. من به شما پیشنهاد می‌کنم آقای جوادیان که یک اقتراح بگذارید در مجله و بپرسید: «چند نفر از اهل تاریخ صفویه ما که در مورد چالدردان ما نوشته‌اند، خودشان رفته‌اند و دشت







چالدران را دیده‌اند؟»

● احتمالاً هیچ کس.

○ پس چطور می‌شود باور کرد که ۶۰ هزار سرباز صفویه با ۳۰ هزار سرباز عثمانی در یک دشت هشت کیلومتر مربعی با هم جنگ بکنند؟ شما یک حساب و کتاب ساده می‌توانید برای اسب و سوار و جنگنده و فاصله‌ای که بینشان است بکنید. یعنی شما اون صحنه را نگاه کنید و ببینید آیا ۹۰ هزار نفر می‌توانند در آن زمین فوتبال بازی کنند. مثلاً تو افاق هم می‌شود فوتبال بازی ولی وقتی می‌گویی یک تیم فوتبال بازی می‌کند یک زمین به طول ۶۸ متر در ۹۲ متر در ذهن تداعی می‌شود. ۲۲ نفر در این فضا می‌توانند بجنگند و فوتبال بازی کنند مگر ۹۰ هزار نفر می‌توانند در هشت کیلومتر مربعی که چاله و چوله هست با هم بجنگند و توپ به هم شلیک کنند؟ آخر این توپ باید یک بُردی داشته باشد. منابع ما به شدت خطی است. به گمانم مطالعات ما هم به شدت خطی است. اکثر کسانی که در تاریخ مغول ما کار می‌کنند مغولی بلد نیستند. حتی ترکی هم بلد نیستند. آن‌هایی که ترکی بلدند، یا تحصیل کرده ترکیه‌اند یا ترک‌زاده هستند. تعدادی که بتوانند از منابع مغولی استفاده کنند احتمالاً اندازه انگشت یک دست هم نیست. من هم بلد نیستم. دورفر ۲۰ سال زحمت کشید و کتابی را چاپ کرد. او تمام متون دوره مغولی و تیموری را شخم زد. همهٔ واژه‌های مغولی را ردگیری و ۱۳۸۰ کلمه را پیدا کرد. با مستندات کافی. گفته که مثلاً واژه ایلچی از چه زبانی وارد چه زبانی شده، چطور به فارسی رسیده و در کدام منبع فارسی و در چه جلدی حتی متن را هم آورد که این شاهد توی آن جمله است.

● خوب، پس از نظر شما از این

جهت اطلاعات

مغولی خیلی ضعیف است که ترکی و مغولی را کمتر

کسانی هستند که به سراغش بروند.

○ بله، و پشتیبانی از مطالعات مغولی هم نمی‌شود. هیچ سازمان یا شرکتی یا مؤسسه یا انجمنی در ایران حاضر نیست روی مطالعات مغولی کار کند. اینکه مثلاً به دو نفر بورس بدهیم تا بروند مغولستان تا مغولی یاد بگیرند، یک کتابخانه تخصصی مغولی درست کنیم، همه متون مغولی را جمع کنیم در یک کتابخانه تخصصی، از پایان‌نامه‌های دوران مغولی حمایت کنیم. هیچ کس این کارها را نمی‌کند. در حالی که صفویه وضعیت خیلی خوب است. قاجار وضعیت خیلی خوب است. شما تعداد مجلات را ببینید، در زمینه تاریخ معاصر ایران الان ۱۵ مجله داریم. در مورد تاریخ اسلام ۱۰ مجله داریم. در مورد دوره صفویه که باز هم با تاریخ معاصر وصل می‌شود و شیعه‌شناسی و اصفهان‌شناسی ۱۰ مجله است. اما شما برای مطالعات مغولی حتی یک مجله تخصصی هم ندارید. یعنی من اگر یک مقاله علمی - پژوهشی درباره دوره مغولان بنویسم در مقابل ۳۰ مجله علمی - پژوهشی در ایران هست که مطالعات تاریخی دیگری را پوشش می‌دهد؛ از تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ صرف، روش‌های فرهنگی مقالات زیادی به آن‌ها می‌رسد ولی سهم من مغول‌شناس نسبت به آن تاریخ معاصر شناس و نسبت به صفویه‌شناس و حتی پیش از اسلام‌شناس، خیلی کم است. خب معلوم است اگر طرف بخواهد ۱۰ مقاله توی این مجله چاپ کند سهم من از ۳۰ مقاله یکی است و هر چه تعداد مقالات اسلام مثلاً ۵ تا باشد می‌شود ۲ به ۳۰. تاریخ معاصر ۱۰ تا باشد می‌شود ۷ به ۳۰. معلومه کسی که بخواهد انتخاب کند چه چیز را انتخاب می‌کند.

● خوب ما مجبوریم از این بحث هم خارج

در آموزش به روش علمی، از

ما انتظار دارند که از خط بیاییم

بالتر؛ یعنی از افق بیاییم بالا و

وقایع را از بالاتر بلکه از اطراف

نگاه کنیم. مورخان ما این نوع

آموزش‌ها را ندیده بودند.

ضمن اینکه مشکل اصلی این

بود که فقط به منابع شنیداری

و نقل قول‌ها تکیه می‌کردند. لذا

تناقض‌های زیادی در آن بود

**شویم تا موقع چاپ به حذف و خلاصه مجبور نشویم.**

**کمی هم درباره سکه‌شناسی بگو. سکه‌شناسی در کشورهای مختلف در ایران چگونه است؟**

○ من در سرفصل‌های دروس لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتری هم سراغ ندارم که اصلاً سکه‌شناسی هست یا نیست. نه تنها سکه‌شناسی نیست، بلکه چیز دیگری هم نیست: «علوم کمکی تاریخ». هیچ کدام نیست. ما حتی دو واحد به نام علوم کمکی تاریخ نداریم. نه سکه‌شناسی، نه سندشناسی، نه باستان‌شناسی، نه مهرشناسی، نه گاه‌شماری و...

درواقع منابع تاریخی به‌طور کلاسیک، کتابند، منابع دیگر تاریخی، مثل اسناد، مثل نسخه‌های خطی، مثل سکه‌ها (که منابع ملموس‌ترند و امکان دخل و تصرف و شنیده‌ها و نقل قول‌ها در آن‌ها کمتر است و اصالت بیشتری دارند) خیلی کم است.

حال چرا به سکه‌شناسی علاقه‌مند شدم؟ برای اینکه به متون کمکی تاریخ علاقه‌مند شدم. دیدم تاریخ به من کمک نمی‌کند، خوشم نمی‌آید، آن قاطعیت را به آدم نمی‌دهد. حرف آخر را نمی‌زند. باید رفت سراغ متون کمکی تاریخ. از زمانی که رفتم کتابخانه ملی، این گرایشم بیشتر شد. به سمت اسناد و نسخ خطی رفتم. به دلیل اینکه شغلیم ایجاب می‌کرد که روی این مواد کار کنم، گرایشم این سمتی شد. لذا از سال ۷۴ از تاریخ‌نگاری صرف دوره مغولان دور شدم، اما از سکه دور نشدم. برای اینکه خودم سکه جمع می‌کردم و مجبور بودم برای خودم سکه بخرم، یعنی می‌دیدم که اگر من کاری در مورد دوره مغولان می‌خواهم

انجام دهم به سکه نیاز دارم. متأسفانه مثل قرون وسطی مجبور شدم منابع کار خودم را خودم درست کنم. یعنی همین‌طور که در قرون وسطی کارگر ابزارهایش را خودش می‌ساخت چون در بازار به فروش نمی‌رسید، مجبور شدم ابزارهایم را خودم بخرم. یعنی بروم سکه بخرم. لذا مواد خام را که خریدم سعی کردم آن‌ها را کاتولوگ کنم و روی آن‌ها بیشتر کار کنم و منابع شناسایی آن‌ها را بیشتر بخوانم.

● **در مورد این سکه‌ها آیا چیزهایی چاپ کرده‌اید؟ مقاله‌ای؟ کتابی؟**

○ تقریباً کارهایی که اخیراً انجام داده‌ام همه بر محور سکه بوده است. البته یک بحثی است. سکه‌ها برای من نقش به اصطلاح چاشنی را بازی می‌کنند، یعنی سکه‌ها به من خط می‌دهند. من کاتالوگ‌نویس سکه نیستم؛ چون معتقدم هزار تا سکه هم داشته باشیم مهم نیست؛ مهم این است که یک سکه داشته باشم و بتوانم از روی آن بخشی از تاریخ را مشخص کنم. اینجا باید کیفی نگاه کرد. لذا چندین هزار سکه ممکن است به درد نخورد. لذا تقریباً کارهایی که کردم تلاش کردم محور همه‌اش بر سکه باشد. یعنی از روی سکه بشود یک واقعیت تاریخی را مطرح کرد. مثلاً من، در ۱۰ نوشته‌ی جدی که در پنج سال اخیر داشته‌ام احتمالاً نیمی از آن‌ها با بحث سکه مرتبط بوده. سکه یا محرک اولیه مقالات من است یا نتیجه‌گیری مقالات، یا وسیله‌ای برای روشن کردن وضعیت منابع تاریخی. مقاله‌ای که در نامه انجمن نوشتم به نام «عدل ختایی». این نشان می‌داد که ختایی‌ها چقدر وجهه خوبی در آسیای مرکزی قبل از ورود مغول

داشتند که البته به پایان‌نامه‌ام مرتبط است. من این سکه را ندیده بودم. در مورد روابط خوارزمشاهیان و قراختائیان حرف‌هایی زده بودم. بعداً این سکه نشان داد که در دوره قراختائیان خیلی از عدل گورخان قراختایی استقبال می‌شود. بعد دیدم متون تاریخی هم آن را تأیید می‌کند. درواقع وقتی سکه جرقه می‌زند، متون تاریخی آن را تأیید می‌کند. ولی به‌طور اولیه کسی سراغ آن‌ها نمی‌رود یعنی کسی نمی‌گه قراختائیان آدم‌های خوبی بودند.

● **اگر موافقت برویم سراغ محور آخر: آموزش تاریخ.**

○ از آموزش راضی نیستم. می‌دانم حاصلی ندارد. دیپلم گرفتن و لیسانس و فوق‌لیسانس و دکتریش هنوز هستش. فکر می‌کنم پایه‌ای کج را داریم می‌گذاریم و نمی‌دانم چاره‌اش چی هست. اینکه ما همه چیز را با آموزش نگاه می‌کنیم یعنی خطی نگاه می‌کنیم.

● **میشه بهتر توضیح دهید یعنی چی؟ خطی نگاه می‌کنیم یعنی چه؟**

○ من آموزش تاریخ را نقلی می‌بینم؛ یعنی کاملاً یک طرفه است. یک نفر حرف می‌زند و بقیه گوش می‌کنند. روش، روش نقلی است. کاملاً یک سیستم مخروطی است. تعاملی نیست. در دانشگاه‌ها هم این‌طور است. البته بعضی از استادها سعی می‌کنند که دانشجویان را بفرستند سراغ کارهای دیگر و تنوع کاری بدهند، اما در نهایت، متأسفانه، نتیجه کار هر کس در یک نمره‌ای باید جلوه کند. به هر حال، تکرار می‌کنم، به گمان من آموزش تاریخ یک طرفه است، کلیشه‌ای است، از بالا به پایین است،



شوق برانگیز نیست، یادآوری و یادگیری کسی را تحریک نمی‌کند، ماجراجویانه نیست، سودی در آن نیست.

● چه کار باید کرد که شوق برانگیزانه باشد؟

○ اول اینکه باید بدانیم آموزش گیرنده‌ها توانایی‌های متفاوتی دارند. برخی می‌توانند بنویسند، برخی می‌توانند بگویند، برخی تحلیل می‌کنند، برخی می‌توانند پروژه‌ای انجام دهند. ما باید شیوه‌ای را قائل شویم که طرف در هر زمینه‌ای که توانست کاری انجام دهد نمره‌اش را بگیرد. لذا اینکه فقط امتحان و فقط کتبی باشد درست نیست. معمولاً فقط این دو تاست مثلاً الان گروه‌های تاریخ کمتر خبر دارند. به دانشجو بگوییم من ۱۰ درصد نمره را زمانی می‌دهم که شما با یک استاد تاریخ مصاحبه و از تجربیاتش استفاده

کنی و ۲ نمره بگیری. بگویند ۱۰ درصد حضور در امتحان، ۵ درصد کتبی، ۲ درصد هم در کارهای عملی بگیری، ۲ درصد را در کتابخانه یا در انجمن‌های تاریخ بگردی بعد به ما بگی آنجا چی بود. کتاب‌هایش چه بود، بحث‌ها چطوری بود، برای ما توصیف کنی چه دیدی. من باور نمی‌کنم جایی چنین چیزی گفته باشند. دانشجو باید برود از تجربیات یک نفر دیگر استفاده کند، ببیند یک مجله تاریخی چگونه منتشر می‌شود. پروسه چاپ یک مقاله را از نوشتن تا چاپ بررسی کند. ببیند حروف چینی چگونه است؟ نسخه‌خوانی چگونه است؟ تطبیق آن چگونه است؟ چاپش چطور است؟

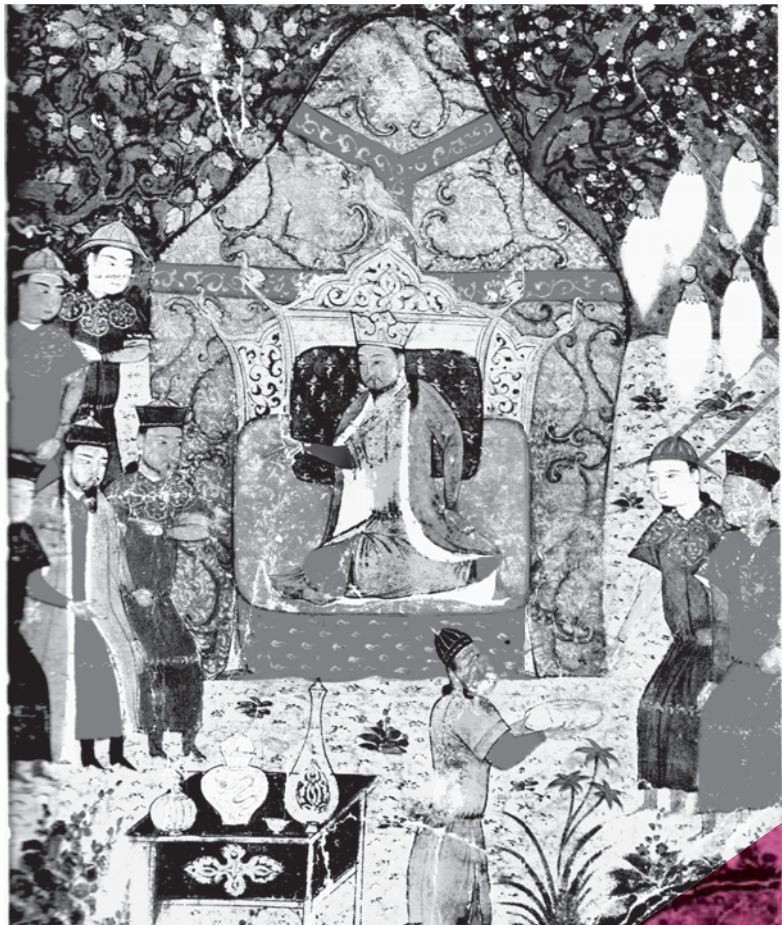
● این‌ها را که می‌گویید برای شهرهای کوچک که شدنی نیست.

○ چرا نیست؟ البته در شهر بزرگ خوب است، اما در شهرهای بزرگ هم نمی‌بینیم. برای اینکه در روش نقالی، نقال یک طرفه حرفش را می‌زند و می‌رود. بهتر که این روش به هم بخورد. نقال شاهنامه را می‌خواند. تو حق نداری پرسشی شعر را چگونه خواندی، چرا رستم زده سهراب را کشته، تو حق پرسیدن نداری. نقال حرفش را می‌زند و می‌رود. لذا من فکر کنم اساس کار ما آموزش یک طرفه است، یک مقداری نقالی است یعنی روخوانی است. حتی اگر بد نوشته باشند بد می‌خوانند. اخیراً برخی از استادها هستند که شاگردها را می‌فرستند تا در زمینه‌های متعدد کار کنند. تعدادشون خیلی کم است. ضمناً نظام‌های دانشگاهی هم هر روش و کاری را نمی‌پذیرند. به هر حال فکر می‌کنم روش‌ها یک طرفه است.

● یعنی معلم متکلم وحده است.

○ نسبتاً حتی سؤال هم که می‌کنند برای رفع تکلیف است. برای اینکه بگوید من سؤال را هم پاسخ می‌دهم، ولی مثلاً فراگیر حق ندارد سواد معلم را زیر سؤال ببرد. اگر دانشجویی هم بیشتر از استاد بداند، «شورش‌ی» حساب می‌شود. من در دوره لیسانس درسی را که خیلی خوب انجام داده بودم استاد به من نمره ۹ داد. می‌دانید یعنی چه؟ یعنی من باید پیشش می‌رفتم. منم پیشش نرفتم و آن درس را حذف کردم و یک درس دیگر گرفتم. چند بار پیغام فرستادم که جعفری شده ۹ چرا نمی‌آید. گفتم عمراً نخواهم آمد. دانشجویان و دانش‌آموزان خوب نمره‌هاشان را می‌گیرند. من فکر نمی‌کنم نمره گرفتن ملاک باشد.

● از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.



## مقدمه

کنفوسیوس می‌گوید: «فرد دانا و خردمند هنگام تدریس، دانش آموزان خود را راهنمایی می‌کند، اما آنان را به اجبار دنبال خویش نمی‌کشد. او آن‌ها را برای پیش رفتن ترغیب می‌کند و هرگز مانعی بر سر راهشان قرار نمی‌دهد. او راه را بر روی آنان می‌گشاید اما آن‌ها را تا مقصود پیش نمی‌برد... اگر انگیزه تفکر مستقل را در دانش آموزان ایجاد کرده باشد در این صورت می‌توانیم او را یک معلم بدانیم.»<sup>۱</sup>

در حالی که رشد قارچ‌گونه آموزشگاه‌ها، مدارس غیرانتفاعی و کتاب‌های آموزشی و کمک‌آموزشی، آموزش را از انحصار مدرسه خارج کرده است اما نقش معلم به‌عنوان رابط بین پیام آموزشی و دانش آموز همچنان محفوظ و مهم باقی مانده است. علاوه بر این، توجه خانواده‌ها به تربیت و تحصیل فرزندانشان و گسترش وسایل ارتباطی باعث شده است میزان هوش، اطلاعات و آموخته‌های جوانان نسبت به گذشته قبل رشد قابل توجهی داشته باشد. در عین حال، اگرچه مراکز انتشار و مطالب درسی بسیارند، آموزش و پرورش گسترده‌ترین شبکه آموزشی در کشور به حساب می‌آید.

تحولات آموزشی سال‌های اخیر، آموزش و پرورش را بر آن داشته است تا به اصلاح و ارتقای محتوای کتاب‌های درسی و به دنبال آن تغییرات اساسی در شیوه‌های آموزش و فنون تدریس بپردازد. یکی از دروس مورد توجه، درس تاریخ می‌باشد. آموزش تاریخ به شیوه صحیح، زیربنای تمامی رشته‌های

## زبیده انصاری

دبیر تاریخ شهر تهران

## چند نکته درباره تدریس تاریخ





دیگر است زیرا باعث تقویت هویت ملی و دینی گردیده و جوانان را برای خدمت به وطن و مردم خویش ترغیب می نماید. در این مقاله سعی شده راهبردها و فنون تدریس در این رشته در اختیار همکاران محترم قرار گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** تدریس تاریخ، تاریخ، معلم، فرایند تدریس

### نقش معلم در فرایند تدریس

معلمی هنر است و هر معلم با توجه به امکانات و شرایط و ابزاری که در اختیار دارد، از روش یا روش‌هایی برای تدریس استفاده می کند. قبل از هر چیز معلم باید: به موضوع تدریس کاملاً مسلط باشد؛ با روش‌های مختلف تدریس آشنا باشد؛ با اشتیاق موضوع درس را جذاب کند؛ قادر به تحریک قدرت تفکر دانش‌آموزان باشد؛ سؤال‌های مؤثری را تدوین و طرح کند؛ طرح درس و برنامه‌ریزی داشته باشد؛ دانش‌آموزان را از اهداف و انتظاراتش آگاه سازد؛ همواره از تجربه‌های همکارانش بهره‌مند گردد و درباره موضوع درس به خوبی اندیشه کند.<sup>۲</sup>

### درس را چگونه آغاز کنیم؟

درس را با توضیح مفاهیم، اطلاعات و ایده‌های مرتبط با موضوع درس آغاز کنیم. توضیح دادن یکی از ابزارهای مهم در تدریس تاریخ است. روش مناسب برای توضیح عبارت است از:

معلم باید مفاهیم اساسی و نکته‌های کلیدی درس را مشخص کند، از صدا و بیان غیرکلامی استفاده مؤثر نماید و بین ایده‌ها و نکته‌های کلیدی درس پیوند و توالی مناسب به وجود آورد.

توضیح دادن در توانمندسازی دانش‌آموزان نقش مهمی ایفا می کند. توضیح دادن معلم همانند یک داربست پیرامون یک ساختمان است؛ یعنی ابتدا نقش حمایتی دارد و سپس به تدریج کنار

گذاشته می شود. به همین ترتیب زمانی که دانش‌آموزان شروع به درک مطلب می کنند، دیگر به کمک بیرونی نیاز ندارند. روشنی و درستی، تأکید و علاقه، استفاده از مثال‌ها و سازماندهی از عوامل توضیح دادن به شمار می آیند؛ عواملی که با یادگیری دانش‌آموزان ارتباط دارد.<sup>۳</sup>

باید با طرح سؤال‌های تفکر برانگیز تا جایی که ممکن است دانش‌آموزان را با موضوع درس درگیر و آن‌ها را تشویق کنیم که آنچه را قبلاً راجع به موضوع آموخته‌اند به یاد آورند و بین تجربه‌های گذشته و یادگیری جدید ارتباط برقرار کنند. زمانی که تشخیص دادیم دانش‌آموزان روی موضوع درس متمرکز شده و مشتاقانه منتظر ورود به بحث اصلی هستند، با استفاده از روش‌های گوناگون برای تدریس دانش، مهارت‌ها و نگرش‌ها استفاده کنیم و در صورت لزوم از وسایل کمک آموزش مانند: فیلم، نقشه‌های تاریخی، سکه‌ها و ... استفاده کنیم.

### روش‌های تدریس تاریخ

انواع روش‌های تدریس که تقریباً در تمام نظام‌های آموزشی دنیا به کار گرفته می شود عبارت‌اند از: روش ایفای نقش، روش جمع‌افزایی، گردش علمی، بحث‌گروهی، داستان‌گویی، پرسش و پاسخ، و روش طرح این سؤال: اگر من به جای ... بودم چه می کردم؟ (درباره توضیح شخصیت‌های تاریخی) و در کنار همه این روش‌ها توضیح دادن مناسب.

کاربرد این روش‌ها ممکن است برای بعضی درس‌ها قابل اجرا و برای بعضی دیگر کارایی لازم را نداشته باشد. شاید لازم باشد معلم با به‌کارگیری توأم چند روش، شیوه جدیدی ابداع کند. در هر صورت این امر بسته به معلم است. درس تاریخ اگر با ابتکار عمل و قدرت بیان معلم همراه نباشد خسته کننده خواهد بود و دانش‌آموزان را از مشارکت در فرایند تدریس خارج می کند. از میان روش‌های

فوق برخی در تدریس تاریخ مفیدترند، از جمله:

### ● روش ایفای نقش (نمایش، نمایشنامه)

در این روش، فراگیر موضوعی را با افرادی به صورت نمایش اجرا می کند، دبیر از دانش‌آموزانی که از استعداد هنری بالاتری برخوردارند برای ایفای نقش استفاده می کند. بعد از پایان نمایش دبیر با طرح سؤال‌هایی مناسب، دانش‌آموزان را دوباره با محتوای درس درگیر می کند و آن‌ها را تا سطوح تجزیه و تحلیل و ارزشیابی حیطه شناختی پیش می برد. این روش در درس تاریخ، روش مناسبی است و باعث تحرک و تنوع کلاس می شود و تداعی معانی را در شاگردان تقویت می کند. البته این روش مستلزم امکانات و صرف دقت است.<sup>۴</sup>

### ● روش جمع‌افزایی

در این روش افراد کلاس به چهار یا پنج گروه تقسیم می شوند. (بستگی به تعداد دانش‌آموزان دارد) هر گروه یک سرگروه انتخاب می کند و سرگروه مسئولیت گزارش‌دهی و خلاصه‌گویی را به عهده می گیرد.

اگرچه گروه‌ها در مرحله تطبیق خود با این روش دچار معضلاتی می شوند اما نتایج مفیدی به همراه دارد از جمله اینکه: آموزش از حالت فردی به صورت تعامل کلی درمی آید، تداوم در آموزش و یادگیری به وجود می آید، انگیزه بالا می رود و منجر به تقویت ذهن فلسفی می شود. علاوه بر این‌ها این روش باعث تقویت رفتار اجتماعی دانش‌آموزان نیز می گردد مانند: وحدت آموزشی، وفاق اجتماعی، حس مسئولیت و تعهد در قبال گروه، تقویت بیان، قضاوت، فرصت بیان عقیده، احترام به نظر دیگران، انعطاف‌پذیری، توان نقد معلم توسط دانش‌آموزان و مشاهده زوایای بحث از دید آنان.

### ● روش گردش علمی

آنچه مسلم است دانش‌آموزان مدارس



توضیح دادن در توانمندی سازی

دانش آموزان نقش مهمی ایفا

می‌کند. توضیح دادن معلم

همانند یک داربست پیرامون

یک ساختمان است؛ یعنی

ابتدا نقش حمایتی دارد و

سپس به تدریج کنار گذاشته

می‌شود

### ● نمایش فیلم

در این روش می‌توان از آرشیو فیلم‌های مستند و یا فیلم‌های داستانی و تاریخی کمک گرفت. در نظرسنجی از دانش آموزان رشته ریاضی و تجربی نسبت به موضوع و روش تدریس تاریخ معاصر، اکثریت، تغییر محتوای کتاب به دلیل تکرار در مقاطع تحصیلی سال‌های قبل را لازم می‌دانستند و همین افراد در شیوه تدریس نمایش قطعه فیلم‌های کوتاه یا مستند از رویدادهای تاریخ معاصر را مؤثرتر از روش سخنرانی می‌دانستند.

### ● دعوت از اساتید و متخصصان موضوع‌های

#### تاریخی

استفاده از این مورد جایگاه درس تاریخ را به‌عنوان یک موضوع مهم ارتقا می‌بخشد. مثلاً در بحث باستان‌شناسی، دعوت از یک کارشناس ارشد یا استاد دانشگاه، علاقه دانش آموزان را نسبت به موضوع دو چندان می‌نماید. همچنین استفاده از وسایل کمک آموزشی مثل کتاب‌ها، سکه‌ها، نقشه‌های تاریخی، اسناد و عکس‌ها نیز قابل توجه می‌باشد.

### طرح انواع پرسش و تأثیر آن بر آموزش تاریخ

مطرح کردن پرسش‌ها یا تکالیفی در رابطه با موضوع درس تاریخ که انجام آن مستلزم فکر کردن باشد، نیز می‌تواند به امر آموزش تاریخ کمک کند. دبیر باید به هنگام تدریس از فنونی بهره گیرد که توجه، دقت و مشارکت را دربرداشته باشد.<sup>۷</sup> نحوه پرسش کردن نیز باید به گونه‌ای باشد که تفکر دانش آموز را برانگیزد. این پرسش‌ها به ۳ صورت مطرح می‌شود:

۱. پرسش‌های حفظی یا «واقعیت‌یاب» که جواب آن‌ها معمولاً کوتاه و با استفاده از حافظه است.

۲. پرسش‌های سطح بالا یا «علت‌یاب» که مستلزم استدلال، استنباط و تفکر است.

۳. پرسش‌های مربوط به نظرها و

دبیرستان‌ها نسبت به همسالان خود در سال‌های گذشته بالغ‌تر، پخته‌تر و داناترند و گیرایی آن‌ها بسیار بالاتر از حد تصور است. استفاده از موزه‌ها، پارک‌های ملی، بناهای تاریخی و مکان‌های باستانی از جمله مکان‌هایی است که در روش گردش علمی مورد توجه و مراجعه هستند. تکمیل فرایند تدریس از مدرسه تا دانشگاه از این طریق امکان‌پذیر است. تبدیل این مکان‌ها به محیطی آموزشی سبب می‌شود بینش فراگیران نسبت به رویدادهای تاریخی عمیق‌تر و ارتباط بین محیط آموزشی و محیط اجتماعی محقق گردد.

### ● مزایای این روش

«امکان ارتباط با پدیده‌ها و مکان‌ها به فراگیران داده می‌شود. فرایند پایدار یادگیری در این روش بسیار بالاتر است. بین آموزش‌های مدرسه‌ای با محیط اجتماعی ارتباط ایجاد می‌شود.»<sup>۸</sup>

### ● روش بحث گروهی

در صورتی که دقت کافی و برنامه‌ریزی صحیح اعمال شود، این روش در تعلیم تاریخ مفید خواهد بود. در این روش معلم نقش هدایتگر را دارد. برنامه باید از قبل توسط معلم طرح و سؤال‌ها آماده شود، بین اعضای گروه نیز باید ارتباط صحیح برقرار شود. این روش عامل مهمی در فعال کردن فراگیران است، افراد در باورها و تجربه‌های یکدیگر سهیم می‌شوند. افراد فرصت ارزیابی خود را دارند. افراد کم‌رو فرصت ابراز وجود پیدا می‌کنند. این روش عامل مهمی در تقویت استدلال، قضاوت و بالا بردن سطح اندیشیدن است. قدرت و تسلط کلامی دانش آموزان را بالا می‌برد. در این روش باید فراگیران آمادگی لازم را داشته باشند (درس پیش مطالعه شده باشد و فراتر از محدوده کتاب اطلاعات عرضه گردد)، کلاس باید از جمعیتی بین ۶ تا ۲۰ نفر برخوردار باشد. نه بیشتر زیرا روشی مشکل و زمان‌گیر است.<sup>۶</sup>





**باید با طرح سؤال‌های تفکر  
برانگیز تا جایی که ممکن است  
دانش‌آموزان را با موضوع درس  
درگیر و آن‌ها را تشویق کنیم  
که آنچه را قبلاً راجع به موضوع  
آموخته‌اند به یاد آورند و بین  
تجربه‌های گذشته و یادگیری  
جدید ارتباط برقرار کنند**

دیدگاه‌های شخصی، طرح پرسش‌ها و مسائلی که از طریق آن دانش‌آموز عقیده‌ای را بیان و از آن دفاع می‌کند.

در پرسش درس تاریخ سؤال‌هایی باید مطرح شود که قدرت تفکر را برانگیزد و بیشتر سؤال‌های تشریحی پرسیده شود. طرح سؤال‌هایی که از دانش‌آموز خواسته شود نظر خود را بگوید بیشتر مؤثر است. پرسش‌ها به هر صورتی که مطرح شود، معلم باید پاسخ‌های دانش‌آموزان را بررسی کند و آن‌ها را برانگیزاند و راهنمایی کند، صحت یا کفایت پاسخ‌ها را مشخص کند، در مقابل پاسخ‌های صحیح و غلط واکنش نشان دهد و از طریق سؤال‌های اضافی و مرتبط با موضوع درس سرنخ‌هایی برای پاسخ درست در اختیار دانش‌آموز قرار دهد.<sup>۸</sup>

در پرسش کردن وجه دیگری نیز وجود دارد: اینکه دانش‌آموزان پرسش‌های خود انگیخته‌ای مطرح می‌کنند که باعث غافلگیری معلم می‌شود. در مقابل این پرسش‌ها باید همواره آماده بود. باید بر کمبود دانش خود از راه‌های گوناگون غلبه کرد. این راه‌ها عبارت‌اند از: صادقانه برخورد کردن - معلم بگوید در این باره چیزی نمی‌داند و بگوید ممکن است از افراد دیگر کمک بگیرد، کسانی که درباره موضوع مورد تدریس تخصص دارند یا از مراکز دانشگاهی، اینترنت و ... گاهی می‌تواند با مشارکت دانش‌آموزان پاسخ صحیح را پیدا کند.<sup>۹</sup>

مطالعه، شرکت در سمینارها، همایش‌ها، دوره‌های ضمن خدمت و سخنرانی‌ها نیز بسیار مفیدند. در هر صورت یادگیری نحوه غلبه بر این مشکل و مستلزم توسعه راهبردهای از عهده بر آمدن است.

### موانع تحقق شیوه‌های تدریس

بعضی معلمان در برابر تغییر شیوه تدریس و روش آموزشی مقاومت می‌کنند، زیرا معتقدند که وظیفه خود را به‌خوبی انجام می‌دهند و نیازی به تغییر

نمی‌بینند، در حالی که این افراد، در واقع، دانش و مهارت کافی برای ایجاد تغییر را ندارند.

بعضی از معلمان نسبت به تغییر روش آموزشی بی‌اعتمادند و معتقدند این روش‌ها نقشی در بهبود کیفیت آموزش یا زندگی دانش‌آموز ندارد. به این معلمان باید نشان داد که تغییر در روش آموزش به یادگیری هر چه بهتر دانش‌آموزان کمک می‌کند.

عده‌ای نیز از خطا کردن و لغزش‌های شیوه‌های آموزشی و روند تدریس بیم دارند. در این موارد مسئولان آموزشی باید به هنگام خطای معلم او را سرزنش نکنند و به معلمان فرصت دهند تا دوره آزمایش و خطا را پشت سر بگذارند.

معلمان نیز باید به منظور بالا بردن مهارت خود نه فقط موفقیت‌ها بلکه شکست‌های خود را نیز مهم بدانند و در این باره با دیگران به مبادله اطلاعات بپردازند.<sup>۱۰</sup>

کوتاه بودن زمان تدریس (ساعت در هفته)، بالا بودن شمار دانش‌آموزان، عدم وجود فضای مناسب، طراحی نیمکت‌های دانش‌آموزان، نبود وسایل کمک آموزشی در برخی از روش‌ها، برخی موانع موجود بر سر راه تحقق شیوه‌های نوین تدریس می‌باشند.

### پیشنهادها

پیشنهاد می‌شود موضوعی به نام «تاریخ علم» در مباحث تاریخی مقاطع مختلف گنجانده شود. در زمان تدریس تاریخ پیوستگی آن با سایر درس‌ها حفظ و توسط معلم موضوع‌های علوم انسانی مثل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، دین و ... مرتبط با تاریخ بیان شود و نوعی وفاق بین این رشته‌ها به وجود آید. بین دانشکده‌های تربیت معلم و مراکز برنامه‌ریزی درسی ارتباطی مستحکم ایجاد شود. به معلمان آموزش کافی داده شود تا روش‌های تدریس و همچنین اندیشه‌های

خود را در این مورد تغییر دهند. هر انگیزه مخالفی را در این مسیر باید برطرف کرد و از آنها برای دستیابی به این هدف حمایت نمود.

معلمان باید مهارت‌های خود را از طریق مطالعه، دوره‌های کارآموزی قبل خدمت و ضمن خدمت ارتقا دهند. برنامه‌های آموزشی ضمن خدمت معلمان تاریخ باید براساس نیازهای این درس برنامه‌ریزی شود. توجه به بازنگری و اصلاح موضوعات درسی تاریخ معاصر، افزودن مطالب غیر تکراری و قسمتی از تاریخ تحولات فکری در اروپا لازم به نظر می‌رسد.

معلمان تاریخ باید بر اساس معیارهای اصولی انتخاب شوند. معلم تاریخ را باید با مهارت‌های ارتباطی، کلامی و نوشتاری آشنا کرد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. کنفوسیوس (۴۷۹-۵۵۱ پیش از میلاد) فیلسوف و معلم چینی است. اندیشه‌های او، عدالت و صلح را تشویق می‌کند. اصول اخلاقی و اجتماعی‌ای که او تدریس می‌کرد، تأثیر زیادی بر نحوه تفکر مردم چین داشت.
۲. هورن. هلن/ براون. سالی. ترجمه سید ماح خاکسار. **پانصد نکته برای بهبود مدارس**. چاپ اول ۱۳۸۳. خ صص ۱۱۱-۱۱۳
۳. کنراد راگ. ادوارد/ براون. جرج. ترجمه دکتر علی‌رضا کیامنش - کامران گنجی. **سنجش و یادگیری در دبیرستان**. انتشارات رشد. چاپ اول ۱۳۸۳. خ صص ۴۱-۴۰ و ۸۳
۴. حنیفر. حسین. **نگاهی دوباره به روش‌ها و فنون تدریس**. انتشارات بوستان کتاب. چاپ دوم ۱۳۸۲. خ صص ۱۶۸-۱۶۷
۵. حنیفر. همان. ص ۱۷۰
۶. همان. خ صص ۱۷۲-۱۷۱
۷. همان. ص ۷۰
۸. آندرسون. لورین دبلیو. ترجمه دکتر محمد امینی. **افزایش اثربخشی معلمان در فرایند تدریس**. انتشارات مدرسه. چاپ چهاردهم ۱۳۸۴. خ صص ۹۷-۹۸
۹. کنراد راگ. ادوارد/ براون. جرج. ترجمه دکتر علی‌رضا کیامنش - کامران گنجی. **سنجش و یادگیری در دبیرستان**. انتشارات رشد. چاپ اول ۱۳۸۳. ص ۱۰۷
۱۰. آندرسون. همان، صص ۷۵-۷

## درس تاریخ اگر با ابتکار عمل و قدرت بیان معلم همراه

نباشد خسته کننده خواهد بود و دانش‌آموزان را از مشارکت در

فرایند تدریس خارج می‌کند





## عملیات بدر اسفند ۶۳

..... با فرماندهی تماس گرفتیم و گفتیم: «پس این نیروهای کمکی کجا موندند؟ مهمات ما تمام شده و ....»  
گفتند «نیرو براتون فرستاده‌ایم، اما شما را پیدا نکرده‌اند، یکی رو بفرستید عقب، آن‌ها را پیدا کنند.»  
با بچه‌ها مشورت کردیم که چه کسی برود. بچه‌ها گفتند: تو که راه را بلدی برو و زودتر نیروها را بیاور.»

با اینکه سر و سینه و گوش‌ها و محل جراحتم به شدت درد می‌کرد، قبول کردم و چیزی نگفتم. اول رفتم سراغ جیب ۱۰۶ که آن را راه بیندازم و با آن چند تا مجروح را هم ببرم عقب. اما هر کاری کردم روشن نشد. رفتم بالای سر برادر حداد-مسئول گروهان- که حداقل او را ببرم عقب. وضعیت منطقه را برایش توضیح دادم و گفتم: «من می‌رم عقب نیروهای کمکی رو بیارم، تو را هم توی مسیر می‌برم عقب.» اما او قبول نکرد و گفت: «بریم جلو»

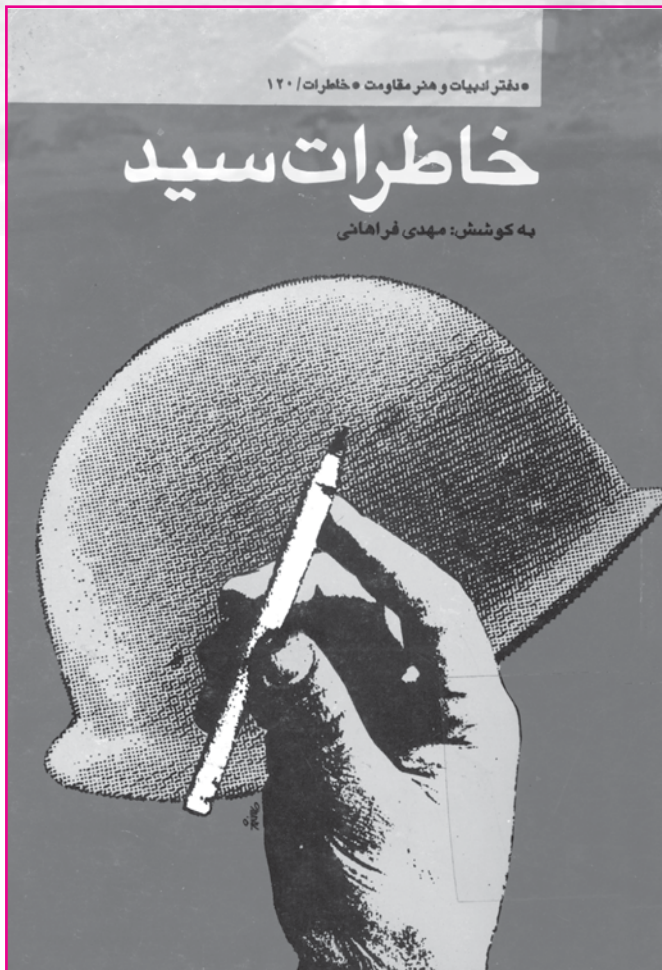
بنده خدا پنج شش تا تیر خورده بود و کلی خون از بدنش رفته بود، با این حال فکر خط و حفظ جاده بود. بدون اینکه به حرف‌هایش گوش کنم بند حمایلش را از تنش درآوردم و بلندش کردم که ببرم عقب، باز هم گفت «بریم جلو» و افتاد روی زمین. گفتم: «بچه‌ها جلو هستند، پاشو ببرم عقب.» اما قبول نکرد. چند بار بلندش کردم سر پا ایستاد، گفت «بریم جلو» و افتاد روی زمین. حال خودم که اصلاً مساعد نبود، این بنده خدا هم نمی‌گذاشت ببرمش عقب. آخر سر با ناراحتی گفتم: «هی می‌گه ببریم جلو، ببریم جلو چه کار؟ بچه‌ها جلو هستند، من می‌رم نیروی کمکی بیارم. تو هم باید همراه من بیای.»

چند بار کولش گرفتم ببرم عقب، اما خودش را پیچ و تاب می‌داد که بیفتند زمین. اجازه نمی‌داد ببرمش عقب. هیچی نمی‌گفت، فقط می‌گفت ببریم جلو. کشمکش ما ادامه داشت تا اینکه همان جا شهید شد. بیکر مطهرش را کنار خاکریز گذاشتم روی زمین و رفتم دنبال نیروی کمکی. بین راه که می‌رفتم، دیدم اکثر بچه‌های مجروح شهید شده‌اند و دیگر از آن‌ها صدایی به گوش نمی‌رسد، و چه زیبا به وصال یار رسیده بودند. بعضی در حالی که رو به قبله نشسته بودند و بعضی در حال سجده. بعضی در حالی که از شدت درد به خود می‌پیچیدند و بعضی در حالی که از عقب رفتن تنفر داشتند.

خاطرات سید. به کوشش مهدی فراهانی

حوزه هنری

۱۳۷۵





## اشاره

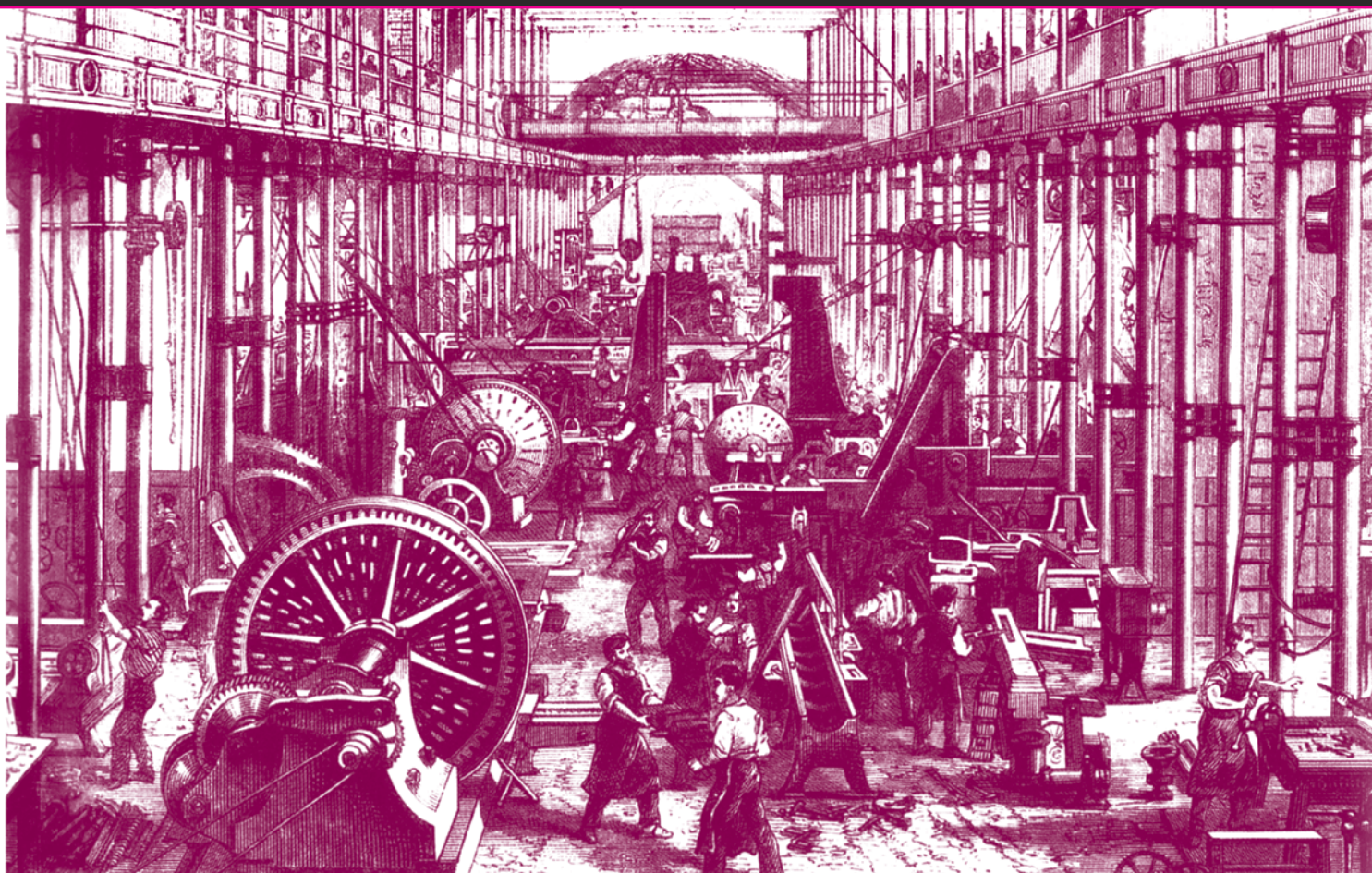
چنان‌که می‌دانیم انقلاب‌های صنعتی چهرهٔ جهان را دگرگون ساختند. پس از این انقلابات توانایی انسان در استفاده از ابزار چند برابر شد که این موضوع خود زمینه‌ساز گسترده شدن تولیدات در زمینه‌های مختلف صنایع پوشاکی و خوراکی شد. این تحولات اروپا را از حالت درون‌قاره‌ای خارج ساخت و آن را در شکل فراقاره‌ای به توسعه طلبی و تقسیم جهان میان اروپائیان وارد نمود. در این بررسی نگاهی خواهیم داشت به مهم‌ترین صنایع تولیدی در انقلاب‌های صنعتی که موجب تغییر چهرهٔ اروپا و جهان شدند و نیز روندی را که صنایع نوین طی قرون هجده و نوزده میلادی طی کردند بررسی خواهیم کرد.

**کلیدواژه‌ها: انقلاب صنعتی اول اروپا، صنایع تولیدی، انقلاب صنعتی دوم**

دکتر مریم شیپری

## چهرهٔ اروپا و جهان چگونه تغییر کرد؟

بررسی مهم‌ترین صنایع تولیدی در انقلاب‌های صنعتی اول و دوم





## انقلاب صنعتی اول

«انقلاب صنعتی را جریان تجارت، پرداخت‌های بین‌المللی، انتقالات سرمایه و مهاجرت به وجود آورد.» (هابسبام، ۱۳۸۷: ۴۰) تجارت دریایی به‌مدت سه قرن باعث انباشت سرمایه‌های فراوانی در انگلستان به‌عنوان اصلی‌ترین کشور دریانورد از قرن هفدهم میلادی به بعد شده بود. انگلستان با داشتن مراکز تجارتی در دریای کارائیب در غرب، پایگاه‌های متعدد در جنوب و شرق آفریقا و همچنین هندوستان، تجارت جهانی را به خود اختصاص داده و صاحب سرمایه‌ای عظیم شده بود. (کندی، ۱۳۶۹: ۲۲) سرمایه‌ای که بیشتر در دست کسانی بود که به سرمایه‌گذاری‌های سنگین در صنعت علاقه‌مند بودند.

قسمت اعظم انقلاب صنعتی ناشی از این سرمایه‌گذاری‌ها برای استفاده از ماشین‌آلات در صنایع، معادن، حمل و نقل و ارتباطات بود. (فیلد، ۱۳۷۳: ۱) انقلاب صنعتی موجب ایجاد یک حرکت چرخشی میان تجارت و صنعت شد. نیاز صنعتگران به

مواد خام و نیاز صادرکنندگان خام به کالاهای صنعتی موجب حفظ طولانی‌مدت موقعیت قدرت‌های بزرگ شد، چنان‌که صنعت نساجی به حفظ برده‌داری در آمریکا کمک فراوانی نمود و البته کشت پنبه توسط بردگان، کارخانه‌های پنبه‌ریسی را حفظ می‌کرد. (هابسبام، ۱۳۷۴: ۴۲)

انقلاب صنعتی اول در سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۸۳۰ م. در انگلستان اتفاق افتاد. در ظاهر انقلاب صنعتی در اثر به‌کارگیری نیروهای جدید زغال‌سنگ، آب، بخار و الکتروسیته پدیدار شد ولی

در واقع مرهون پیشرفت‌های اجتماعی و علمی و اقتصادی بود که از دوران رنسانس در اروپا اتفاق افتاده بود.

ذوب فلزات یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های انقلاب صنعتی است. قبل از انقلاب صنعتی، آهن، به مقدار ناچیزی در کوره‌های محلی ذوب فلز، با استفاده از زغال‌چوب به‌دست می‌آمد. اما جایگزینی زغال‌سنگ (که استخراج آن در سال‌های پایانی قرن شانزدهم بسیار زیاد شده بود)، به‌جای زغال‌چوب در کوره‌های ذوب فلز زمینه را برای تحولی بزرگ فراهم ساخت. پس از مدتی کوره‌های ذوب فلز به‌جای پراکنده بودن در دهات جنگلی، در مجاورت معادن زغال‌سنگ متمرکز شدند و مناطق وسیعی را اشغال کردند.

جدول (۱): شماره دستگاه‌های مکانیکی در انگلستان قرن نوزدهم  
Dutt, 1950: 18 برگرفته از:

سال	شمار دستگاه‌های مکانیکی در انگلستان
۱۸۱۳ م. / ۱۲۲۸ هـ.ق	۲۴۰۰
۱۸۲۹ م. / ۱۲۴۴ هـ.ق	۵۵۰۰۰
۱۸۳۳ م. / ۱۲۴۹ هـ.ق	۸۵۰۰۰
۱۸۵۰ م. / ۱۲۶۶ هـ.ق	۲۲۴۰۰۰

این تحول، میزان تولید آهن را بالا برد به‌طوری‌که در فاصله سال‌های ۱۷۲۰ تا ۱۷۸۸ م. مقدار تولید آهن انگلستان از ۲۵۰۰۰ به ۶۸۰۰۰ تن و در قرن بعدی، در سال ۱۸۳۹، این میزان به ۱۳۴۷۰۰۰ تن رسید. (Dutt, 1950: 18)

بسیاری صنعت نساجی را صنعت پیش‌رو در انقلاب صنعتی می‌دانند. قبل از انقلاب صنعتی، صنعت پارچه بافی در اروپا، همچون آسیا، در کارگاه‌های متفرق و کوچک متمرکز بود. اما منسوجات اروپایی با ململ و پارچه‌های پنبه‌ای خوش‌نقش کار شرق به‌ویژه کلکته هند قابل‌مقایسه نبود. تا اینکه با اختراعاتی مانند ماکوری پرنده<sup>۲</sup> توسط جان کی<sup>۳</sup> در سال ۱۷۲۳ م. و ماشین ریسندگی<sup>۴</sup> جیمز هارگریوز<sup>۵</sup>

و بالاخره ماشین سامونل<sup>۶</sup> کرامپتن<sup>۷</sup> که پارچه‌های ظریف را تولید می‌کرد، این صنعت و سرمایه‌داران آن به تدریج صاحب قدرتی شدند که توانستند علیه تجارت پارچه به داخل انگلستان وارد عمل شوند و کشمکش‌های را، بیشتر با کمپانی هند شرقی آغاز کنند. سرانجام نیز موفق شدند در سال ۱۸۱۳ م. / ۱۲۲۹ هـ.ق آن کمپانی را از انحصار واردات منسوجات هندی محروم کنند و پروژه صنعت نساجی زدایی را در هند آغاز نمایند. (هابسبام، ۱۳۸۷: ۵۵) در نتیجه، در انگلستان، شمار کارخانه‌های صنعتی در مقابل کارگاه‌های دستی، طی قرن‌های هجدهم و نوزدهم به‌شدت افزایش یافت. (جدول ۱)

بنابراین صنایع نساجی پایه‌پای تحولاتی که در صنایع ذوب فلز در انگلستان رخ داد، جلو رفت و در بخش‌های صنعتی کشور مانند لانکاشایر<sup>۸</sup>





و یورکشایر<sup>۷</sup> جایگاهی مشخص یافت. نیروی بخار آب که وات<sup>۸</sup> انگلیسی، با استفاده از تجربیات دانشمندان گذشته، در سال ۱۷۶۹م. از آن برای به حرکت درآوردن ماشین استفاده کرد، جهان صنعت را متحول ساخت. با این تحول بین زغال سنگ و ذوب آهن رابطه‌ای دوسویه برقرار شد. بین نیروی بخار آب و صنعت نساجی نیز چنین رابطه‌ای به وجود آمد و این امر به شدت به صنعت نساجی کمک نمود.

**تولید مواد غذایی و تهیه غذا برای کارگران کارخانه‌های صنعتی، صنعت دیگری بود که همراه انقلاب در نساجی روبه رشد نهاد. در نحوه تولید کشاورزی و همچنین ارتباط بین شهر و روستا در**

انگلستان تحولات مهمی رخ داد و در نهایت طرز نگهداری مقدار فراوان غذا در قوطی‌های فلزی که از سال ۱۸۴۵م. / ۱۲۶۱ ه.ق به بعد اختراع شد (فیلد، ۱۳۷۳: ۷) به این چرخه کمک فراوانی نمود.

در این میان نباید از اهمیت راه آهن‌های داخلی که خود محرک مهمی برای توسعه و افزایش قدرت صنایع فلزی بودند و ارتباطات درون کشوری را نیز دوچندان می‌کردند غافل شد. اما نه تنها راه آهن که کشتی‌ها نیز در انقلاب صنعتی متحول شدند و به طور کلی لوازم ارتباطی بهبود پیدا کردند. در مرحله بعد از انقلاب صنعتی این تحولات نه تنها عمیق تر و وسیع تر شد بلکه تمام جهان را نیز فرا گرفت.<sup>۹</sup>

## انقلاب صنعتی دوم

از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد زمینه‌های انقلاب دوم صنعتی آغاز شد. (هابسبام، ۱۳۸۷: ۱۲۷) مرحله‌ای که بر رشد صنعتی مانند فولاد<sup>۱۰</sup> استوار بود. این انقلاب به واسطه نوع اختراعاتی که در آن صورت گرفت با انقلاب اول متفاوت بود. هرچند که بنیان اکثر نوآوری‌ها در انقلاب اول صنعتی گذاشته شده بود. اختراعات سه دهه آخر قرن نوزدهم، استانداردهای زندگی را بالا برد و باعث آغاز تولید انبوه شد. انقلاب دوم صنعتی موجب سازماندهی تولیدات صنعتی شد و سازمان‌های دارای اقتصادهای بزرگ صنعتی و چندمنظوره را به وجود آورد.

**شبکه‌هایی مانند تلگراف و راه آهن و گاز شهری که در شهرهای بزرگ اروپا وجود داشت و همچنین شبکه لوله‌کشی آب شهری، در این دوره با سرعت عجیبی رشد کردند. رشد سریع احداث راه آهن در انگلستان که مناطق درون کشوری را به سرعت به هم نزدیک می‌ساخت و استفاده گسترده از آهن و فولاد در کشتی‌های بخار، همان رابطه دو سویه میان تجارت و صنعت را نشان می‌داد.**

رشد و تحول گسترده صنعت کشتی‌سازی از مهم‌ترین وجوه مرحله دوم انقلاب صنعتی در اروپا است. از قرن پانزدهم میلادی که کشتی‌های بزرگ بادبانی اقیانوس پیما ساخته شدند تا قرن نوزدهم تنها این نوع کشتی‌ها بودند که دریاهای جهان را در می‌نوردیدند. اما در قرن نوزدهم کشتی‌های بخار به صورت رقیبانی برای کشتی‌های بادبانی اقیانوس پیما ظاهر شدند و حضور چهار صدساله آن‌ها را به چالش کشیدند. کشتی‌های بخار که اندک‌اندک جای خود را در اقیانوس‌ها باز کردند به دلیل سرعت بالا

**در ظاهر انقلاب صنعتی در اثر به کارگیری نیروهای جدید زغال سنگ، آب،**

**بخار و الکتریسیته پدیدار شد ولی در واقع مرهون پیشرفت‌های اجتماعی و**

**علمی و اقتصادی بود که از دوران رنسانس در اروپا اتفاق افتاده بود**







**نیروی بخار آب که وات انگلیسی، با استفاده از تجربیات دانشمندان گذشته، در سال ۱۷۶۹ م. از آن برای به حرکت درآوردن ماشین استفاده کرد، جهان صنعت را متحول ساخت**

داشتند، و همچنین اختراع موتورهای ترکیبی که مصرف انرژی را به نصف می‌رساند، کشتی‌های بخار اهمیت بیشتری یافتند. در سال ۱۸۸۴ م. /گوستا دلاول<sup>۱۲</sup> و چارلز پارسون<sup>۱۳</sup>، توربین‌های بخار<sup>۱۴</sup> را اختراع کردند. مدتی بعد رادلف دیزل<sup>۱۵</sup>، موتورهای دیزلی را اختراع کرد. این اختراعات، انقلابی مهم در کشتی‌رانی به وجود آوردند. (Fletcher, 1958: 560). در اواخر قرن نوزدهم استفاده از کشتی‌های بخار به قدری زیاد شد که تقریباً کشتی‌های بادبانی از گردش در آب‌های بین‌المللی بازماندند.

یکی دیگر از مهم‌ترین شاخصه‌های انقلاب دوم صنعتی تحولات گسترده‌ای است که در صنایع شیمیایی رخ داد. در این انقلاب، اگر آمریکایی‌ها مجدانه

و توان حمل کالای بیشتر، مورد توجه تجار و دولت مردان واقع شدند. مطابق آمارهای که در سال ۱۹۰۳ م. /۱۳۲۱ ه. ق دی. ای. توماس<sup>۱۱</sup> از مصرف زغال در نیمه دوم قرن نوزدهم داده است، بین سال‌های ۱۸۵۰ م. تا ۱۹۰۰، استفاده از زغال برای کشتی‌های بخار انگلیسی پانزده برابر شد؛ درحالی‌که این میزان در مصرف سوخت خانگی طی همین مدت فقط رشدی سه برابر را نشان می‌داد. (D.A.Thomas, 1903:440) این نوع کشتی‌ها به خاطر ناگزیر بودن از حمل زغال مورد نیاز خود، همواره در سفرهای طولانی دچار مشکل می‌شدند. به‌ویژه در سفرهایی مانند سفر به دور قاره آفریقا که فاقد ایستگاه‌های انبار زغال در مسیر بود و یا ناگزیر بودن به استفاده از زغال‌های نامرغوب موجب نگرانی صاحبان این نوع کشتی‌ها بود. (Fletcher, 1958: 559) بیمه کالاهای حمل‌شده توسط کشتی‌ها اطمینان تولیدکنندگان را به دنبال داشت. ایجاد ایستگاه‌های بین‌راه که دو کارکرد مهم تهیه زغال و نگاه‌داری کالاهای در این دوره به‌عهده داشتند، از مشخصات کشتی‌رانی جهانی در این دوره به‌شمار می‌آمدند.

بیشترین سود را در این دوره انگلستان می‌برد که بهترین شبکه کشتی‌رانی را در جهان داشت و نقش واسطه را بین کشورهای اروپایی و مشرق‌زمین ایفا می‌کرد. تضمینی که ناوگان دریایی انگلستان به تولیدکنندگان و صادرکنندگان کالاها می‌داد و حجمی از کالا که کشتی‌های آنان جابه‌جا می‌کرد از مهم‌ترین دستاوردهای انگلستان در این دوره بود.

با ساخت کشتی‌های آهنی و فولادی، که به دلیل سنگین بودن، نیاز کمتری به کالاهای پرحجم برای حفظ تعادل کشتی

صنایع فولاد را گسترش دادند، آلمانی‌ها در صنایع شیمیایی سرآمد بودند. در این دوره رنگ‌های انیلین<sup>۱۶</sup>، اسید سولفوریک و مواد مصنوعی برای ساخت مواد پلاستیکی کشف شدند و سروسامانی به صنعت داروسازی داده شد. در سال ۱۸۹۷ م. / فلیکس هافمن<sup>۱۷</sup>، آسپرین را کشف کرد، مسکنی قوی که آسان به‌دست می‌آمد و قیمتش با تولید انبوه بسیار ارزان بود. آسپرین عوارض جانبی کمی داشت و می‌توان گفت که ساخت آن یک انقلاب در جهان پزشکی بود. (Mokyr, 1998:6)

صنعت الکتریسیته نیز مانند شیمی یک زمینه کاملاً نو از دانش بود که جهان را متحول ساخت. با اختراع لامپ‌های توماس ادیسون<sup>۱۸</sup> که برای مدت طولانی روشنایی داشتند و تولید انبوه این محصول، بشر وارد دوره نوینی از زندگی شد. <sup>۱۹</sup> ادیسون اولین دستگاه فونوگراف یا آوانگار را نیز اختراع کرد. در صنعت کشاورزی هم کودهای شیمیایی ساخته شده از نیترات‌ها، پتاسیم و فسفات که به‌صورت تجاری و به مقدار بسیار زیاد تولید می‌شدند، شرایط کشاورزی را متحول ساختند.

به غیر از موارد ذکر شده باید از **ماشین‌های تحریر** که امور کتابت را، به‌خصوص در ادارات، عوض کردند و مناسب سیستم‌های بوروکراسی نوین بودند و زنان را به کارهای اداری وارد کردند و در این دوره به‌صورت انبوه تولید شدند، نیز اشاره داشت. از دیگر مشخصات این دوره ایجاد کارخانه‌هایی برای تولید قطعات قابل تعویض در کالاهای صنعتی ساخته شده بود. (لوازم یدکی) این کارخانه‌ها که بیشتر در آمریکا بودند، با تولید انبوه بازارهای جهانی را در اختیار گرفتند. این صنعت در



جدول (۲): میزان تولید فولاد در آمریکا، آلمان و انگلستان از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ م. استخراج شده از R. Palme Dutt, 1950: 15

آلمان	آمریکا	انگلستان	میزان تولید فولاد
۷۰۰/۰۰۰ تن	۱/۲ میلیون تن	۱/۳ میلیون تن	۱۸۸۰ م./ ۱۲۹۷ هـ.ق
۶۷۴ میلیون تن	۱۰/۲ میلیون تن	۴/۹ میلیون تن	۱۹۹۰ م./ ۱۳۱۸ هـ.ق
۱۸۷۹ میلیون تن	۳۱/۳ میلیون تن	۷/۷ میلیون تن	۱۹۱۳ م./ ۱۳۳۱ هـ.ق

محصولات صنعتی مقام اول خود را حفظ کرد و گفته شده که انگلستان در این دوره در مرحله سوم سرمایه‌داری، یعنی سرمایه‌داری مالی قرار داشته است. در حالی که سایر کشورها در مرحله سرمایه‌داری صنعتی بوده‌اند. (R. Palme Dutt, 1950: 11) در حقیقت نتیجه این تحول در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول خود را نشان داد. برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره‌ای که نیازهای بازار انگلستان را حفظ می‌کردند، قدرت انگلستان در این دوره چندان هم به چالش کشیده نشد. این دوره عالی‌ترین عصر امپراطوری انگلستان است، طوری که سیطره این کشور بر آب‌ها و خاک‌های بسیار موجب شده بود بگویند «خورشید در مستعمرات بریتانیا غروب نمی‌کند».

صنعت‌گران بریتانیا رو به افول نهاد. (تایپتون، ۱۳۷۵: ۲۱) به هر حال در فاصله سال‌های ۱۸۷۰ م. تا پایان قرن نوزدهم، نگرانی از آینده اقتصادی انگلستان در بین سیاست‌گزاران این کشور ظاهر شد که بخش عمده آن ناشی از ایجاد کشورهای صنعتی نوین در اروپا و آمریکا بود.<sup>۲۰</sup> آلمان و آمریکا در ربع آخر قرن نوزدهم میلادی در تولید فولاد سرآمد شدند. جدول شماره ۲ نشان دهنده رشد فزاینده تولید فولاد در آمریکا و آلمان نسبت به انگلستان است. (R. Palme Dutt, 1950: 15)

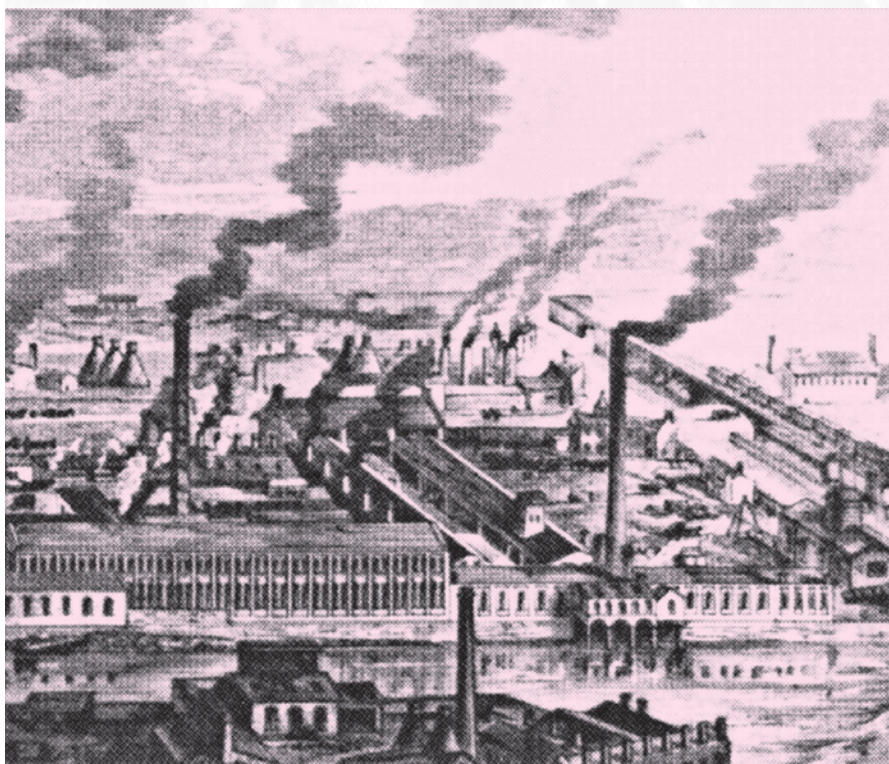
بریتانیا دیگر «کارگاه جهان» نبود و رهبری صنعتی خود را از دست داد. هر چند در این دوره انگلستان در صادرات

وابسته‌کردن جوامع مصرفی به بازارهای جهانی نقش مهمی ایفا کردند. تولید انبوه ابتدا در صنعت اسلحه‌سازی اتفاق افتاد سپس کالاهایی که مصرف خانگی داشتند مانند پمپ‌ها، قفل‌ها، ماشین‌های دوخت، چرخ‌های خیاطی، دوچرخه‌ها و در نهایت موتورهای اتومبیل را شامل شدند. (Mokyr, 1998: 14)

چنان‌که گفته شد سه دهه آخر قرن نوزدهم را انقلاب صنعتی دوم می‌نامند. عصری که مورخان اروپایی آن را **عصر امپراطوری** لقب داده‌اند. (هابسبام، ۱۳۸۵: ۱۸) و همان‌طور که گفته شد در این دوره تحولات بسیار مهمی در فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی، نجوم، زیست‌شناسی و پزشکی رخ داد. استفاده عملی از کشفیات علمی انقلاب صنعتی را تسریع بخشید. (فیلد، ۱۳۷۵: ۶۹)

**انقلاب صنعتی دوم مختص به انگلستان نبود، بلکه شامل قاره اروپا و آمریکا نیز می‌شد.** تفاوت عظیم این انقلاب با انقلاب صنعتی اول در این بود که رقبای ایجاد شده برای آن کشور در صدد محافظت از اقتصاد ملی خود در مقابل انگلستان برآمدند و یکی از راه‌های این محافظت، توسعه ارضی بود که نتیجه آن ایجاد امپریالیسم نوین به‌شمار می‌آید. یکی از سیاستمداران قرن نوزدهم گفته بود: توسعه ارضی نتیجه توسعه تجارت است. (هابسبام، ۱۳۸۵: ۶۱)

به تدریج انگلستان در نوآوری و ایجاد صنایع جدید دچار رکود شد. شاید به این دلیل که این کشور بیشتر مشغول حفظ مستعمراتش شد. تایپتون می‌نویسد: «انگلستان به دو دلیل از سایر کشورها عقب ماند: نخست منابع طبیعی موجود برای صنعت جدید که در بریتانیا نسبتاً نامرغوب بود و دوم اینکه در اواخر قرن نوزدهم توان و شوق و ابتکار سنتی





## یکی دیگر از مهم‌ترین شاخصه‌های

## انقلاب دوم صنعتی تحولات

## گسترده‌ای است که در صنایع

## شیمیایی رخ داد

افراد زیادی کشته شدند. در این دوره به تناوب قدرت میان این دو حزب ردوبدل می‌شد. هرچند حزب سوسیالیست نیز در این دوره تشکیل شد. در سال ۱۹۰۱ ملکه ویکتوریا پس از سلطنتی طولانی درگذشت و پسرش قدرت را در اختیار گرفت. او قدرت را در سال ۱۹۱۰ به ژرژ پنجم واگذار کرد. (دولاندلن، ۱۳۹۰، ۳۳۳-۴)

### منابع

۱. دولاندلن، ش (۱۳۹۰). تاریخ جهانی از قرن شانزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم. چاپ سیزدهم. ترجمه احمد بهمنش. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. کندی، پل (۱۳۶۹). ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و برخوردهای نظامی از سال ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰م. ترجمه محمود ریاضی. تهران: انتشارات خجسته.
۳. هابسبام، اریک (۱۳۸۷). صنعت و امپراطوری. تاریخ اقتصادی و اجتماعی بریتانیا از انقلاب صنعتی تا دهه ۱۹۶۰م. ترجمه عبدالله کوثری. تهران: نشر ماهی.
۴. هابسبام، اریک (۱۳۷۴). عصر انقلاب اروپا ۱۸۴۸-۱۷۸۹م. ترجمه علی‌اکبر مهدویان-تهران: نشر مترجم.
۵. فیلد، لیتل و ویلسن، هنری (۱۳۷۳). تاریخ اروپا از ۱۸۱۵م. به بعد. ترجمه فریده قرجه‌داغی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

6. Dutt, R. Plame (1950). Britain Crisis of Empire. Newyork: International Publishers.
7. Thomas. D.A. (1903). "The Growth and Direction of our Foreign trade in Cool during the last half century". Royal Statistical Society. Vol: 66, No: 3,439-532.
8. Fletcher, Max. "The Sues Canal and WORLD shipping 1869-1914". The Journal of Economic History. Vol: 18, No: 4.556-573.
9. Mokyr, Joel (1998). "The Second Industrial Revolution 1870- 1914". Northwestern University.

4. The Spinning jenny
5. James Hargreaves
6. Lancashire
7. Yoorkshire
8. Watt
9. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: (Bur-rell, 1972, 33-61)
10. Steel. اولین بار در سال ۱۸۵۶م. هنری بسمر (Henry Bessmer) فولادی تولید کرد که کیفیتش چندان خوب نبود اما بعد از ۱۸۷۰م. تولید این محصول با کیفیت عالی بسیار رشد کرد. به حدی که به نماد انقلاب صنعتی دوم تبدیل شد. (Mokyr, 1998, 4-3)

11. D.A. Thomas
12. Gustav delavel
13. Charles Parson
14. Steam Turbine
15. Rudulf Diesel
16. Aniline
17. Felix Hoffman
18. Thomas Edison

۱۹. پیش از ادیسون، هانریش گوبل لامپی را اختراع کرده بود که ۴ ساعت نور داشت.

۲۰. تاریخ سیاسی انگلستان در این دوره بیش از هر وقت دیگری، تاریخ امپریالیستی است. این دوره اوج قدرت انگلستان در مستعمراتش است. حزب توری یا محافظه‌کاران که به رهبری دیسرایلی تا سال ۱۸۸۰ قدرت را در دست داشت بر جنگ‌های مستعمراتی و اختلاف با روسیه دامن می‌زد، اما با واگذاری قدرت به ویگ‌ها به رهبری گلاستون تاریخ سیاسی انگلستان کمی معتدل‌تر شد. در این دوره مسئله ایرلند مهم‌ترین مشکل دولت انگلستان محسوب می‌شد و بر سر این موضوع

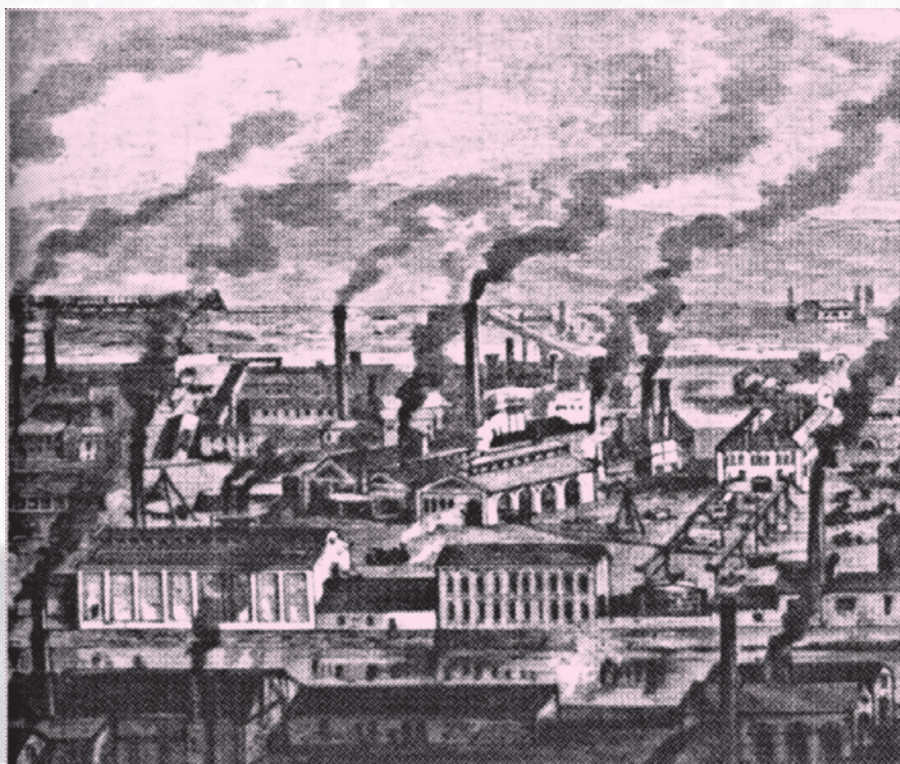
## نتیجه

چرخه‌ای که میان تولید مواد خام و کالای ساخته شده بعد از انقلاب صنعتی اول در میان کشورهای جهان با مرکزیت اروپا اتفاق افتاد در سال‌های بعد توسط انقلاب دوم صنعتی تکمیل شد. چنان‌که ملاحظه شد تمرکز انقلاب اول صنعتی بیشتر بر صنایع کارخانه‌ای و سنگین بود که اصولاً نیز بیشتر با صنایع پارچه‌بافی مشخص می‌شود، در حالی‌که انقلاب دوم صنعتی بیشتر به صورت صنایع تولید کننده کالاهای خانگی و دارای مصارف شخصی بود. آنچه که در این انقلاب بیشتر مورد نظر بود راحتی انسان مدرن و آسان شدن هرچه بیشتر زندگی بشر بود.

### پی‌نوشت‌ها

۱. در میان کشورهای جهان انگلستان زودتر شاهد انقلاب صنعتی بود. عواملی که این امر را توجیه می‌کرد عبارت بود از وجود تشکیلات منظم اداری و سیاسی، قیمت مناسب جغرافیایی، شرایط مناسب آب‌وهوایی، رواج تجارت آزاد در داخل و خارج از کشور و بسیاری از عوامل دیگر. در این باره و همچنین درباره زمان دقیق انقلاب صنعتی و نیز استعمال لغت انقلاب برای آن نگاه کنید به: (کاتوزیان، ۱۳۴۶)

2. The Flying Shuttle
3. John Kay





## اشاره

بنی رستم نام حکومتی است که توسط خوارج اباضیه در شهر «تاهرت» واقع در آفریقای میانه شکل گرفت. این حکومت در سال ۱۶۴ هـ ق توسط عبدالرحمن بن رستم اباضی در تاهرت تشکیل شد و تا سال ۲۹۶ هـ ق به حیات خود ادامه داد. حکومت بنی رستم نقش مهمی در گسترش اسلام و عقاید اباضیان در مغرب داشت. در این مقاله برآنیم تا چگونگی تشکیل حکومت بنی رستم و نقش آن در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرون دوم و سوم هجری در مغرب را مورد بررسی قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها: بنی رستم، اباضیه، آفریقا

# حکومت بنی رستم در آفریقا

زینب نوری بناب  
دبیر تاریخ شهرستان مرند



## اباضیان در مغرب

اباضیه از فرق اولیة خوارج و منسوب به پیروان «عبدالله بن اباض تیمیمی» از طایفه «بنی مره- بن عبید» است.<sup>۱</sup> خوارج به این دلیل که خلفا را غاصب خلافت می‌دانستند، در شرق قلمرو اسلامی آن زمان (بصره و کوفه) قیام‌هایی را علیه خلفا ترتیب می‌دادند و لسی حکام خونریزی مانند حجاج بن یوسف ثقفی و مهلب بن ابی صفرة قیام‌های آن‌ها را درهم می‌شکستند. بنابراین عواملی نظیر سخت‌گیری‌های امویان، وجود تمایلات استقلال‌طلبانه در خوارج و اندیشه نشر تعالیم مذهبی، این فرقه را بر آن داشت تا برای رسیدن به اهداف خود به مناطق دور دست فرار کنند. از جمله مناطق مورد نظر، یمن، حضرموت و شمال آفریقا بود. به نوشته حسین مونس، از میان فرق خوارج، بیشتر دعوتگرانی که به آفریقا آمدند، از خوارج اباضیه و صفریه بودند.<sup>۲</sup>

مهم‌ترین اماکن اباضیه در آفریقا، جبل نفوسه و شهرها و روستاهای لیبی بود؛ نیز قراء جنوبی تونس از اماکن آن‌ها محسوب می‌شد. از میان شهرهای الجزایر، شهر سدراته اعتبار بیشتری داشت و وارجلان - مرکز تجاری شهری بین الجزایر و آفریقای سیاه - نیز از جمله مراکز اباضیه بود.<sup>۳</sup> علاوه بر شمال آفریقا، نفوذ مذهب اباضی در کرانه‌های شرقی آفریقا نیز قابل توجه است و به احتمال زیاد، نخستین مبلغین مذهب اباضی در این منطقه، بازرگانان عمان بودند.<sup>۴</sup> براساس اکثر منابع، نخستین داعی که به دعوت مذهب خوارج اباضی در مغرب پرداخت، سلاقه بن سعید از مشایخ بصره بود

که در اوایل قرن دوم هجری این مذهب را در شمال آفریقا تبلیغ می‌کرد.<sup>۵</sup> عبدالله بن مسعود تجیبی نیز از کسانی بود که مذهب اباضیه را بین قبایل بربر از هواره و زناته در شرق طرابلس انتشار داد.<sup>۶</sup> کشته شدن عبدالله بن مسعود - رئیس فرقه اباضیه - به دست عبدالرحمن بن حبیب باعث قیام اباضیان گردید.<sup>۷</sup> لذا اباضیان دور فردی به نام عبدالجبار بن قیس المرادی جمع شدند و بین اباضیان و حاکم اموی طرابلس جنگی در گرفت و طرابلس به تصرف اباضیان درآمد.<sup>۸</sup> با مرگ عبدالجبار، اباضیان دور یکی از مشایخ خود به نام ابی الخطاب عبدالاعلی بن سمح معافری جمع شدند که به گفته ابن خلدون «وی در شهر طرابلس مستقر شد و عبدالرحمن بن رستم اباضی - بنیانگذار حکومت بنی رستم - را به امارت قیروان فرستاد.<sup>۹</sup> گسترش

نفوذ ابی الخطاب به شرق و رسیدن او به سرحدات مصر، امرای عباسی را بر آن داشت تا جلوی خطر اباضیان را بگیرند.<sup>۱۰</sup> منصور عباسی با سپاه اعزامی محمد بن اشعث خزاعی، ابی الخطاب را شکست داد، وقتی خبر شکست او به عبدالرحمن بن رستم در قیروان رسید، (عبدالرحمن) او به سوی تاهرت گریخت<sup>۱۱</sup> و با اتحاد بربرهای ساکن تاهرت نخستین حکومت مستقل خارجی را تشکیل داد، طوری که خلافت عباسی از دفع آن عاجز ماند.

## دلایل موفقیت اباضیان در مغرب

موفقیت اباضیان در مغرب زمین به عوامل مختلفی بستگی داشت از جمله اینکه:

۱. خوارج حاضر در شرق قلمرو اسلامی در قالب دستجات قبیله‌ای عمل می‌کردند، لذا به راحتی از سوی خلفا و حکام آن‌ها مورد شناسایی و تعقیب قرار می‌گرفتند. در حالی که همین خوارج در شمال آفریقا در قالب قبیله‌ای نمود پیدا نکردند، زیرا ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه آفریقا به شکل قبیله‌ای نبود و اکثریت آن‌ها را بربرها<sup>۱۲</sup> تشکیل می‌دادند، لذا در غرب جهان اسلام تفکرات مذهبی همانند چتری روی تفکرات قبیله‌ای را پوشاند و خوارج با کمک بربرها موفق به تشکیل حکومت شدند.

۲. اندیشه‌ها و تفکرات خوارج در غرب، علاقه‌مندان زیادی داشت. زیرا جامعه آفریقا از ظلم و ستم و بی‌عدالتی حکام اموی و سپس عباسی به تنگ آمده بودند و تمایل به مذهبی داشتند که بتواند آن‌ها را از وضعیت موجود نجات دهد، لذا خوارج با آگاهی از چنین زمینه‌ای، در تبلیغ افکار و عقایدشان، شعار مساوات و عدالت سر دادند، بنابراین این گونه شعارها در آنجا موفقیت‌آمیز بود.

۳. از میان فرق خوارج، اباضیه و صفریه، به اعتدال و تسامح مذهبی شهرت داشتند. اینان مسلمانان غیر خارجی را تکفیر نمی‌کردند. بنابراین اتخاذ چنین روشی از سوی اباضیان، باعث شد تا گروه‌های مختلفی از عجم، عرب، بربر و نصاری دور آن‌ها جمع شوند.

۴. دوری راه و عدم دسترسی خلفا به آنجا و نیز پرهزینه بودن اعزام نیرو به آفریقا در تسریع و افزایش قدرت خوارج مؤثر بود. اما در این میان نباید از موقعیت به دست آمده ناشی از تغییر حاکمیت و انتقال قدرت از امویان به عباسیان غافل شد. زیرا جنگ‌های بین دو



گروه، فرصت مناسبی را به خوارج داد تا از آن برای تثبیت پایه‌های قدرت خود استفاده کنند.<sup>۱۳</sup>

### تشکیل حکومت بنی رستم

بنیانگذار این حکومت، **عبدالرحمن بن رستم بن بهرام** بود که پدرش مولای عثمان بن عفان بود و نسب‌شان به **رستم فرخ‌زاد** فرمانده قادسیه برمی‌گشت و ایرانی‌الاصل بودند. زمانی که محمد بن اشعث والی منصور در افریقیه، بر اباضیان پیروز شد و قیروان را گرفت، عبدالرحمن با اهل و عیال خود از قیروان به سوی مغرب میانه گریخت. اباضیان نیز دور او جمع شدند و با ساختن شهر تاهرت در محل تاهرت قدیم، این شهر پایتخت بنی رستم شد.<sup>۱۴</sup> این شهر از چند لحاظ دارای ویژگی‌های خاص بود: ۱. از خطر عباسیان به دور بود. ۲. پیرامون شهر را قبیله‌های بربر اباضی مذهب احاطه کرده بودند. ۳. به لحاظ اقتصادی در منطقه مناسبی قرار داشت و سه رود بزرگ از آنجا می‌گذشت که موجب شکوفایی کشاورزی و دامپروری منطقه بود.<sup>۱۵</sup> ۴.

امویان قرطبه نیز برای یافتن یک

متحد در آفریقا علاقه‌مند بودند تا

در مواقع خطر از مساعدت رستمیان

برخوردار گردند

این شهر که در میان تپه و دشت بنا شده بود، نقش اساسی در تجارت میان مغرب الاقصی و قلب آفریقا داشت.<sup>۱۶</sup> این ویژگی‌ها در افزایش قدرت بنی رستم و اباضیان ساکن در آن نقش مهمی ایفا کرد. از طرفی مردمان مغرب میانه و اقصی سعی در استقلال از والیان قیروان داشتند، بنابراین در آغاز قرن دوم هجری، این دو منطقه دعوت اباضیان را پذیرفتند و عبدالرحمن بن رستم با چنین کسانی حکومت بنی رستم را تشکیل داد.<sup>۱۷</sup> ساکنان اصلی رستمیان شامل گروه‌هایی نظیر عجم، عرب، بربرها و خوارج بودند. در بین آن‌ها جمعیت بربر، اکثریت را تشکیل می‌داد که شامل قبایل نفوسه، لواته، ملذاته، سدراته و لمایه بودند که در تشکیل و تداوم دولت رستمی نقش داشتند.<sup>۱۸</sup> عبدالرحمن کسی بود که مبادی مذهب اباضیه را از بصره توسط داعی بزرگ اباضی، **ابوعبیده مسلم بن کریم تمیمی** دریافت و آن را در بلاد مغرب و طرابلس استقرار داد.<sup>۱۹</sup> دولت بنی رستم نخستین دولت مستقل از خلافت عباسی بود که مذهب اباضی را مذهب رسمی خود قرار داد.<sup>۲۰</sup> در سرزمین مغرب علاوه بر بنی رستم، تعدادی از حکومت‌های خارجی مذهب دیگر نظیر «بنی سیره»، «هواره» و «بنی دُمر» شکل گرفت، اما حکومت بنی رستم از همه آن‌ها بزرگ‌تر بود و بر حیات سیاسی و اجتماعی تاهرت و نواحی اطراف آن تأثیر داشت.<sup>۲۱</sup> عبدالرحمن نخستین کسی بود که از سوی اباضیان تاهرت به حکومت برگزیده

شد و در سال ۱۶۴ ه. ق دولت رستمی را در باختر رود شلف در مغرب میانه و بیرون از قلمرو خلافت عباسیان بنا نهاد.<sup>۲۲</sup> در واقع دولت اباضیه رستمی اولین تجربه سیاسی جدید در تاریخ مغرب و اسلام و نیز اولین نظام جمهوری در تاریخ است.<sup>۲۳</sup>

حدود حکومت بنی رستم از ناحیه شرقی به حکام تونس (اغالبه افریقیه) محدود می‌شد و از غرب و شمال به امارت ادارسه فاس و در جنوب به بلاد سودان و صحرا می‌رسید. مساحت این دولت، وسیع بود و نفوذش به طرابلس و اطراف آن و نیز جبال نفوسه کشیده می‌شد.<sup>۲۴</sup> وقتی تأسیس حکومت رستمی در اطراف و اکناف زمین در مغرب و مشرق پخش شد و به گوش اباضیان بصره رسید، آنان اموال فراوانی را جمع کرده و توسط افراد مطمئن به سوی تاهرت فرستادند.<sup>۲۵</sup> این امر نشان می‌دهد که اباضیان ساکن بصره با وجود دوری از اباضیان تاهرت، به تشکیل حکومت اباضی در مغرب خوش‌بین بودند و به لحاظ مالی برای پیشرفت رستمیان تلاش می‌کردند.

عبدالرحمن نیز اموال کسب شده از اباضیان بصره را در تجهیز سپاه و قوای جنگی به کار گرفت. به گفته ابن الصغیر، هنگامی که این اموال به آن قوم رسید، اسب و سلاح خریدند، ضعیفان نیرومند شدند و مستمندان جان تازه‌ای گرفتند و روز و حالشان بهبود یافت. دشمنان بنی رستم با آگاهی از این خبر به هراس افتادند.<sup>۲۶</sup>

وقتی که خیال اباضیان تاهرت از شر دشمنان راحت شد؛ به عمران و آبادی و احیای اراضی موات پرداختند. سرزمین‌هایشان توسعه یافت و این گسترش و پیشرفت باعث آمدن هیئت‌هایی از نقاط دور و نزدیک به قلمرو بنی رستم شد،<sup>۲۷</sup> رفتار عدالت‌خواهانه عبدالرحمن بن رستم نیز بر اعتبار و شوکت او افزود و همگان به باطن پاک او پی بردند. اقدامات و اصلاحات عبدالرحمن در تاهرت باعث گسترش تجارت و قدرت رستمیان گردید. به طوری که در دوران او، هیچ توطئه داخلی و خارجی علیه حکومت بنی رستم شکل نگرفت، تا اینکه عبدالرحمن به سال ۱۶۸ ه. ق وفات یافت.<sup>۲۸</sup> اما آنچه که در بررسی حکومت بنی رستم حائز اهمیت است اینکه حکومت بنی رستم به رهبری عبدالرحمن بن رستم تحت تأثیر تعالیم و اندیشه‌های **ابوعبیده مسلم بن کریم تمیمی** از بزرگان اباضی مکتب بصره شکل گرفت. از آنجا که ابوعبیده مولای عروه بن ادیه تمیمی بود و اصلیت ایرانی داشت<sup>۲۹</sup> و عبدالرحمن بن رستم نیز در اصل ایرانی بود<sup>۳۰</sup>، بنابراین دولت بنی رستم را می‌توان دولتی ایرانی دانست که با عقیده و اندیشه اباضی، از سال ۱۶۴ تا ۲۹۷ و در مغرب میانه دوام یافت.

با مرگ عبدالرحمن، اباضیه با فرزند او، **عبدالوهاب** پیمان بستند و زمام امور را به او سپردند. عبدالوهاب فردی تنومند و چیره‌دست بود که بین اباضیه و بزرگانش جدایی افکند. به گونه‌ای که هر یک

از آن‌ها تشکیل گروه داد.<sup>۳۱</sup> گروهی از اباضیه به خاطر آنکه امامت عبدالوهاب را انکار کردند «انکاریه» نامیده شدند و از اباضیه اصلی جدا گردیدند. گروه دیگر نیز «وهیبیه» نام گرفتند، این‌ها همان اباضیه اصلی حاکم در دولت رستمیان و از یاران عبدالوهاب بودند<sup>۳۲</sup>. این جدایی و اختلاف در بین اباضیان زمینه‌های قدرت و شکوه آنان را تضعیف ساخت. هرچند آنان توانستند تا سال ۲۹۷ هـ حکومت کنند ولی اتحاد و همبستگی اولیه در بین اباضیان رستمی به چشم نمی‌خورد. بر سر چیزهای جزئی، جنگ‌هایی پدید می‌آمد که تمامی این‌ها در تضعیف سپاه و اقتصاد بنی‌رستم بی‌تأثیر نبود و رفته‌رفته زمینه نفوذ بیگانگان را به قلمرو رستمی فراهم ساخت.

در دوران عبدالوهاب، جنگ دیگری بین او و قبایل بنی‌اوس و هواره روی داد. در این جنگ **افلح** پسر عبدالوهاب رشادت زیادی نشان داد.<sup>۳۳</sup> در نتیجه، افراد زیادی کشته شدند. تلفات قبیله هواره چنان وحشتناک بود که باقی مانده هواره نیز به کوه «نیجان» مهاجرت کردند.<sup>۳۴</sup> هرچند دوران عبدالوهاب بیشتر در جنگ سپری شد ولی اقدامات او در پیشرفت حکومت بنی‌رستم به وضوح دیده می‌شد. به گفته ابن‌الصغیر «امور اباضیه در زمان عبدالوهاب نسبت به گذشته، وضع بهتر و مطلوب‌تری داشت و مردم به‌گونه‌ای با او همراه شدند که پیش از او سابقه نداشت. ارتش فراوانی برای او گرد آمد که برای

افراد قبل از او تدارک نشده بود...»<sup>۳۵</sup>.

شهرت و اعتبار عبدالوهاب با محاصره شهر طرابلس، به اوج خود رسید. در این دوران کارهای مردم با وحدت کلمه سامان می‌یافت تا اینکه اختلاف و جدایی بین اباضیه وضعیت را مختل ساخت. از عبدالوهاب، کتاب مشهوری با عنوان «مسائل نفوسه الجبل» موجود بود که مردم مشکلات خود را برای او می‌نوشتند و او به همه مسائل مورد پرسش پاسخ می‌داد.<sup>۳۶</sup> تمامی این‌ها نشان از اقتدار و عظمت دولت بنی‌رستم در عهد عبدالوهاب است. اما انتقاد مهمی که بر دولت عبدالوهاب وارد است اینکه، او مردان دینی، فقهای اباضیه و حتی عامه مردم را در امور سیاسی و قدرت دخالت می‌داد<sup>۳۷</sup> و این کثرت مداخله عامه در امور باعث ایجاد برخی فتنه‌ها و دسیسه‌ها در حکومت شد و به تفرقه انجامید. این امر بیشترین ضربه را بر دولت بنی‌رستم وارد ساخت.

در باره مرگ عبدالوهاب میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد. ابن‌عذارى مرگ وی را سال ۱۸۸ هـ می‌داند.<sup>۳۸</sup> بارونی سال ۱۹۰ ق را ذکر می‌کند<sup>۳۹</sup> و در دایرةالمعارف اسلامیه سال ۲۰۸ را زمان مرگ او ذکر کرده‌اند.<sup>۴۰</sup> با مرگ عبدالوهاب، پسرش **أفلح** به‌عنوان سومین حاکم بنی‌رستم، ولایت خود را با عزمی راسخ آغاز کرد و به شهرت و بلندآوازی رسید.<sup>۴۱</sup> **افلح** صاحب نفوذی قوی در بین







## وقتی حکومت بنی رستم به سال ۱۶۴ ه در تاهرت

### تشکیل شد، حکومت‌های مستقلی در مجاورت آن‌ها

### وجود نداشت و تنها سرداران اعزامی از سوی والیان

### عباسی تلاش خود را برای سرکوب قیام‌های خوارج اباضی

### آغاز کردند و به نتیجه‌ای دست نیافتند

رجال حکومتی و فرماندهان لشکر بود که با قدرت تمام در تاهرت حکومت می‌کرد. در عهد او بین اباضیان تاهرت و جبل نفوسه در خصوص التزام به مبادی مذهب و انحراف از آن جنگ‌هایی روی داد که مدت هفت سال طول کشید. در این دوران گروهی از اباضیان به دلیل سرپیچی از مبدأ وراثت حکومت و امامت از اطاعت دولت رستمی خارج شدند و برای خود امام و والی برگزیدند.<sup>۴۲</sup>

**افلح در طول ۵۰ سال امارت خود، کارهای عمرانی زیادی کرد. در عهد او، آبادانی‌های فراوان صورت گرفت و ثروت و دارایی مردم افزون گشت.<sup>۴۳</sup>**

با مرگ افلح، چند تن از خاندان رستمی به حکومت رسیدند اما اختلافات داخلی بین آن‌ها و بروز جنگ‌های خونین، باعث تجزیه حکومت بنی رستم شد. از طرفی بلافاصله و مصیبت‌های ناشی از واقعه «مانو»<sup>۴۴</sup> که بین رستمیان و اغلبیان روی داد، در سال ۲۸۳ ق ضربه سختی را بر خوارج اباضی در مغرب وارد ساخت و این ضربات با قوت گرفتن دعوات فاطمی شدت بیشتری یافت؛ سرانجام، در سال ۲۹۶ ق **ابوعبدالله الشیعی** با تصرف تاهرت به عمر دولت رستمی خاتمه داد.<sup>۴۵</sup> با تخریب تاهرت به دست فاطمیان، اباضیان در صحرای تونس، الجزایر و جربه پراکنده شدند و به صورت گروه‌هایی در درجله، مذاب، جبل نفوسه و جزیره جربه به زندگی ادامه دادند.<sup>۴۶</sup>

## مناسبات بنی رستم با حکومت‌های همجوار

وقتی حکومت بنی رستم به سال ۱۶۴ ق در تاهرت تشکیل شد، حکومت‌های مستقلی در مجاورت آن‌ها وجود نداشت و تنها سرداران اعزامی از سوی والیان عباسی تلاش خود را برای سرکوب قیام‌های خوارج اباضی آغاز کردند و به نتیجه‌ای دست نیافتند.

آنچه که مورخان نظیر ابن خلدون، ابن عذاری و البکری از تاریخ و مناسبات بنی رستم ذکر کرده‌اند، بسیار اندک است. حتی ابن الصغیر در تاریخ بنی رستم - که مهم‌ترین منبع در این مورد است - به مناسبات رستمیان با حکومت‌های همجوار اشاره نمی‌کند.

در دوران عبدالوهاب، دو دولت نیرومند در شمال آفریقا ظهور کرد، یکی دولت اغالبه که قیروان را در اختیار داشتند و در سال ۱۸۴ ق حکومت تشکیل دادند. دیگری ادارسه فاس که به سال ۱۷۳ ق حکومت تشکیل دادند و بر تلمسان نیز حکومت می‌کردند.<sup>۴۷</sup> اقدامات عبدالوهاب بن رستم در جبل نفوسه - در جنوب اراضی که تحت سیطره خلافت عباسی و به دست والی آن‌ها ابراهیم بن اغلب تمیمی بود - برخوردهایی را پدید آورد.<sup>۴۸</sup> چون دولت اغلبی در آغاز کشورگشایی خود طرابلس را در اختیار گرفت، عبدالوهاب به نبرد با آن برخاست و در این کار خارجیان بربر هواره و نفوسه عبدالوهاب را همراهی می‌کردند.<sup>۴۹</sup> جنگ طرابلس در شناسایی دولت رستمی نقش مهمی ایفا کرد، زیرا در این جنگ اغالبه به قدرت و شوکت رستمیان پی بردند و به ناچار آن دولت را به رسمیت شناختند و تا حدود نیم‌قرن نیز بین آن‌ها کشمکش پیش نیامد. اما از آنجا که دولت اغلبی مورد حمایت عباسیان بود و روز به روز بر قدرت خود می‌افزود، بنابراین امام رستمی برای حفظ قدرت خود در برابر اغالبه، روابط دوستانه‌ای با امویان قرطبه برقرار کرد.<sup>۵۰</sup> به گفته ابن عذاری، **عبدالرحمن دوم** اموی، استقبال بی‌نظیری از وفد (هیئت اعزامی) تاهرت انجام داد و یکی از وزرای این حاکم اموی، فردی از بنی رستم بود. افلح امام رستمی نیز در ملاقات با امویان قرطبه، هدیه با ارزشی نزدیک به صد هزار درهم از محمد اول اموی دریافت کرد.<sup>۵۱</sup> این موارد نشان می‌دهد که امویان قرطبه نیز برای یافتن یک متحد در آفریقا علاقه‌مند بودند تا در مواقع خطر از مساعدت رستمیان برخوردار گردند. از طرفی برقراری ارتباط دوستانه بین امویان و رستمیان حاکی از این است که دولت رستمی قدرت و جایگاه خاصی در شمال آفریقا داشت که این چنین امویان با آن‌ها برخورد می‌کردند.

درباره ارتباط رستمیان با ادارسه منابع ساکت‌اند. اما چون دولت بنی رستم در همجواری با ادارسه قرار داشت، مسلماً بین این دو روابطی حاکم بود. با اینکه این دو دولت به لحاظ مذهبی با هم اختلاف داشتند، اما چون هر دو از ظلم و ستم عباسیان به آفریقا گریخته بودند و خلافت عباسی دشمن مشترک آن‌ها محسوب می‌شد، بنابراین به احتمال زیاد روابط این‌ها با یکدیگر دوستانه بود. اما دشمنان موجود در آفریقا به حسن روابط این‌ها نظر مثبتی نداشتند و در برخی مواقع به ایجاد اختلاف دامن می‌زدند. براساس برخی منابع در عهد امام افلح رستمی، نزاعی بین بنی رستم و بربرهای اقلیم تلمسان و یاران ادارسه فاس روی داد که تاهرت از این‌ها پیروز

بیرون آمد ولی این جنگ‌ها، انقراض دولت را تسریع کرد<sup>۹۲</sup>. حیات داخلی دولت بنی‌رستم دارای ارزش بزرگی از نظر ارتباط این دولت با دولت‌های دیگر در اندلس و بلاد بربر است، اما منابع خبری در اختیار ما قرار نداده‌اند. لازم به ذکر است که یکی دیگر از دولت‌های معاصر با دولت بنی‌رستم، حکومت صفری مذهب و «بنی مدرار» در سِجلماسه بود. هرچند پیش از تشکیل حکومت‌های بنی‌رستم و بنی مدرار، برخوردهایی بین اباضیان و صفریان صورت گرفت ولی با تشکیل حکومت توسط آن‌ها روابط دوستانه بین دو دولت برقرار شد. خصوصاً هنگامی که اروی دختر عبدالرحمن بن رستم، اولین امام رستمی، با مدرارین البیع ازدواج کرد، این امر مناسبات بین دو دولت را بهبود داد و اثری قوی در تأمین حدود جنوب غربی دولت رستمیان و حسن همجواری بین دو سرزمین ایجاد کرد<sup>۹۳</sup>.

هرچند جنگ‌های داخلی میان جانشینان بنی‌رستم و تفرقه و جدایی اباضیان باعث تضعیف آن‌ها گردید و این دولت را به دست ابو عبدالله الشیعی سرنگون ساخت، ولی آنچه که دولت رستمی را آماده سقوط کرد، تحركات اغلیبان تمیمی در قیروان بود که در واقعه «مانو» ابراهیم بن اغلب تمیمی اباضیه را قلع و قمع نمود<sup>۹۴</sup>.

بنی‌رستم علاوه بر روابط سیاسی و نظامی با حکومت‌های مختلف، به لحاظ اقتصادی نیز در شمال آفریقا اهمیت داشت. ثروت این منطقه و تجارت آن باعث جذب بیگانگان به‌سوی تاهرت می‌شد که این بیگانگان برخی از فارس - موطن اجداد بنی‌رستم - برخی از جهات مختلف بربر، بعضی اعراب، از آفریقه و عرب نفوسه طرابلس و برخی نصاری از بربرها بودند که برای تجارت به این سرزمین روی می‌آوردند<sup>۹۵</sup>.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، ملل و نحل، ج ۱، ترجمه جلالی نائینی، محمدرضا، تهران، اقبال، چ چهارم، ۱۳۷۳، ص ۱۷۲.
۲. مونس، حسین، سپیده‌دم اندلس، ترجمه حمیدرضا مشایخی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۱۶۵.
۳. معمر، علی یحیی، الإباضیه بین الفرق الاسلامیه، لندن، دارالحکمه، ۱۴۲۲ ه. ق، صص ۲۲۷-۲۲۶.
۴. جلالی مقدم، مسعود، اباضیه تنها بازماندگان خوارج، تهران، نگاه سبز، چ اول، ۱۳۷۹ ه. ش، ص ۶۷.
۵. مشکور، محمدرضا، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ه. ش، ص ۸.
۶. حجازی، عبدالرحمن عثمان، قطوف‌الفکر التربوی الاباضی فی الشمال الافریق، بیروت، مکتبه العصریه، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ش، ص ۴۰.
۷. عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله، فتوح مصر و اخبارها، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه. ق، ص ۳۷۲.
۸. —، فتوح آفریقه و الاندلس، لبنان، الشرکه العالمیته الکتاب، ۱۹۸۷ م، صص ۱۰۷-۱۰۶.
۹. ابن خلدون، العبر فی دیوان المبتداء والخیر، ج ۳، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۴ ه. ش، ص ۲۷۰.
۱۰. مسعود جلالی مقدم، پیشین، ص ۸۹.
۱۱. ابن خلدون، ج ۳، پیشین، ص ۲۷۱.

۱۲. بربر اسمی است مشتمل بر قبایل زیادی در جبال مغرب که اول این جبال به برقه و آخر آن به مغرب و دریای محیط در جنوب به بلاد سواد محدود می‌شود. برخی اکثر بربرها را از اعراب می‌دانند و برخی نیز آن‌ها را از فرزندان فاران بن عملیق یا عملیق بن لاؤذین سام بن نوح به‌شمار می‌آورند (حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، بیروت، دارالبیروت، ۱۴۰۸ ه. ق، ص ۳۳۸).
۱۳. مقلد الغنیمی، عبدالفتاح، موسوعة المغرب العربی، ج ۱، قاهره، مکتبه مدبولی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق، ص ۴۵.
۱۴. مراکشی، ابن عذاری، بیان المغرب فی اخبار اندلس و المغرب، ج ۱، بیروت، دارالتقافه، چاپ پنجم، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۱۹۶.
۱۵. ابن الصغیر، تاریخ بنی‌رستم، ترجمه حجت الله جودکی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه. ش، ص ۸.
۱۶. همان، ص ۸.
۱۷. مقلد الغنیمی، ج ۱، پیشین، ص ۴۵.
۱۸. ابن الصغیر، صص ۱۰-۹.
۱۹. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۴۷.
۲۰. همان، ج ۱، ص ۴۸.
۲۱. همان، ج ۱، صص ۴۹-۴۸.
۲۲. مونس، حسین، اطلس تاریخ اسلام، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۲۰۸.
۲۳. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۶۷.
۲۴. همان، ج ۱، ص ۵۲.
۲۵. ابن الصغیر، ص ۳۵.
۲۶. همان، ص ۳۸.
۲۷. همان، ص ۳۸.
۲۸. همان، ص ۴۲.
۲۹. بابا عمی، محمدبن موسی، معجم الاعلام الاباضیه، ج ۲، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ه. ق، ص ۴۱۸.
۳۰. ابن عذاری مراکشی، ج ۱، ص ۱۹۶.
۳۱. ابن الصغیر، ص ۴۸.
۳۲. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۶۸.
۳۳. ابن الصغیر، ص ۶۱.
۳۴. همان، ص ۶۲.
۳۵. همان، ص ۴۸.
۳۶. همان، ص ۴۹.
۳۷. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۵۳.
۳۸. ابن عذاری مراکشی، ج ۱، ص ۱۹۷.
۳۹. البارونی، سلیمان، مختصر تاریخی الاباضیه، عمان، مکتبه الضامری، چاپ چهارم، (بی‌تا)، ص ۱۴۱.
۴۰. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ترجمه احمد الشناوی و ...، [بی‌جا]، دارالفکر، (بی‌تا)، ص ۹۲.
۴۱. ابن الصغیر، ص ۶۵.
۴۲. مقلد الغنیمی، ج ۱، صص ۷۰-۶۹.
۴۳. ابن الصغیر، ص ۶۹.
۴۴. همان، ص ۲۸.
۴۵. ابن عذاری مراکشی، ج ۱، ص ۱۹۷.
۴۶. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۱۳.
۴۷. مسعود جلالی مقدم، ص ۹۳.
۴۸. مقلد الغنیمی، ج ۱، ص ۱۱۸.
۴۹. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۹۲.
۵۰. مسعود جلالی مقدم، صص ۹۴-۹۳.
۵۱. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، صص ۹۳-۹۲.
۵۲. همان، ج ۱۰، ص ۹۳.
۵۳. آلفرد، بل، الفرق الاسلامیه فی الشمال الافریق، ترجمه عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، چاپ سوم، ۱۹۸۷ م، ص ۱۷۰ و مقلد الغنیمی، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۱.
۵۴. مسعود جلالی مقدم، ص ۹۷.
۵۵. دایرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۹۴.



## مفهوم و معنای واژه دهقان

به نظر می‌رسد که محققان واژه دهقان را در معانی متفاوت و متعددی به کار برده‌اند. بنابراین ضرورت دارد که این مفهوم را به صورت روشن بشناسیم و مورد استفاده قرار دهیم. «لمبتون» در کتاب مالک و زارع اشاره می‌کند که در جایی «از بیکاری دهقانان سخن گفته‌اند» (لمبتون؛ ۱۳۶۲، ۱۸، ۲۹، ۳۰، ۴۰) که در اینجا وی دهقان را به مثابه کشاورزان وابسته به زمین یا زارعان مورد توجه قرار داده است. یا در کتاب تاریخ قرون وسطی که زیر نظر کاسمینسکی تألیف شده است دهقان را به اشتباه یک زارع یا کشاورز پایین رتبه به‌شمار آورده است. (کاسمینسکی، ۱۳۵۳، ۴۹) به لحاظ عدم آشنایی محققان خارجی با این واژه‌ها آنان معنای درست آن‌ها را نفهمیده‌اند. حال برای اینکه معنا و مفهوم واقعی آن دریابیم، این واژه را هم از لحاظ لغوی در فرهنگ لغات و هم از لحاظ اصطلاحی در فرهنگ کشاورزی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

عباس کرم‌نژاد  
دبیر تاریخ فسا

# نقش دهقانان در تاریخ ایران از دوره ساسانیان تا پایان سامانیان



**دهقان، نژاد خود را به پادشاهان  
قدیم ایران منتسب دانسته و  
قباد نیز دختر دهقان را به زنی  
برمی‌گزیند. حال با توجه به نظام  
طبقاتی ساسانی این واقعیت  
آشکار است که دهقانان از  
طبقات برگزیدگان و بالای جامعه  
محسوب می‌شده‌اند**



دهقان رئیسان و خداوند ضیاع و املاک  
را و...» (مجمل‌التواریخ والقصص، ۱۳۱۱،  
۴۲۰)

بنابراین آشکار است که دهقانان نقش  
بسیار مهمی چه از لحاظ اقتصادی و چه  
فرهنگی و اجتماعی داشته‌اند. حال باید  
بررسی کرد که این طبقه چگونه و چرا  
شکل گرفتند. در جامعه ساسانی نظام  
طبقاتی بسیار دقیقی براساس قوانین خاصی  
دایر کرده بود. در این نظام طبقاتی جامعه  
به بخش‌های متفاوتی براساس سلسله  
مراتب اجتماعی تقسیم شده بود. اقتدار و  
نفوذ روحانیون عالی مقام و موبدان موبد،  
زمین‌داران بزرگ و خاندان شاهی سبب  
می‌شد که در رأس هرم قدرت همیشه  
درگیری و نزاع باشد. پادشاهان پس از

تو باشی بر این گفته همداستان  
که دهقان همی گوید از باستان  
چه گفت آن جهان‌دیده دهقان پیر  
که نگریزد از مرگ پیکان تیر  
در جایی دیگر فردوسی دهقان را  
در عرصه اقتصادی و اجتماعی می‌بیند و  
می‌گوید:

همان رسم شاه بلند اردشیر  
به جای آورم با شما ناگزیر  
زدهقان نخواهم جز از سی یکی  
درم، تا به لشکر دهم اندکی  
که در اینجا شاپور پسر اردشیر در  
نگاهداری راه‌ورسم پدر بیان داشته است.  
فردوسی در رفتن بهرام به نخجیر  
می‌گوید:

بیامد یکی مرد مهتر پرست  
چو باد دمان و عصایی بدست  
بر شاه بودند جوینده را  
چنان دانشی مرد گوینده را  
بدین مرز دهقانم و کدخدای  
خداوند این بوم و کشت و سرای  
در اینجا گنجی که یافته شده برای بهرام  
بوده و این گنج، گنج جمشید شاه است.

در جایی دیگر می‌گوید:  
زدهقان بیرسید آنکه قباد  
که: ای نیک‌بخت از که داری نژاد؟  
بدو گفت کز آفریدون گرد  
که از تخم ضحاک شاهی ببرد  
چنان‌که می‌بینیم در بیت اخیر، دهقان،  
نژاد خود را به پادشاهان قدیم ایران  
منتسب دانسته و قباد نیز دختر دهقان را  
به زنی برمی‌گزیند. حال با توجه به نظام  
طبقاتی ساسانی این واقعیت آشکار است  
که دهقانان از طبقات برگزیدگان و بالای  
جامعه محسوب می‌شده‌اند.

در مجمل‌التواریخ والقصص می‌خوانیم:  
«جهان پهلوان بزرگ‌تر مرتبتی بوده است از  
بعد شاه؛ و از فرود آن پهلوان و سپهبد، بر آن  
سان که اکنون امیر گویند و امیر سپاه سالار؛  
و مرزبان صاحب طرفان را خوانده‌اند و

«دهقان معرب و گرفته شده از دهگان  
فارسی، ده+گان، پسوند نسبت، منسوب به  
ده؛ و آن در قدیم به ایرانی اصیل و صاحب  
ملک و زمین، اعم از ده‌نشین و شهرنشین  
اطلاق می‌شده است، دهگان در قدیم  
به معنای ملاک یا دارنده ده بوده است.»  
(دهخدا، ذیل لغت دهقان)

دکتر معین برای دهقان پنج معنی ذکر  
کرده است:  
۱. صاحب ده - رئیس ده.  
۲. مالک زمین - صاحب زمین  
۳. محافظ سنن و روایات ایرانی - مورخ.  
۴. ایرانی.  
۵. روستایی. (معین، ۱۵۸۶)

در کتاب فرهنگ فارسی دستورالافاضل  
که یکی از قدیمی‌ترین منابع فرهنگ فارسی  
است و در عهد «تغلق‌شاه» (۷۵۲-۷۲۵  
هجری) در هند تدوین شده است، دهقان  
«ساکن دیه» معنا شده است. (دهلوی،  
۱۳۵۲، ۲۵) همچنین این واژه در شعری از  
ابونواس به معنای رئیس ده به کار رفته است.  
(شوشتری، ۱۳۴۷، ۲۶۷، ۲۶۶)

یکی دیگر از منابعی که در این  
خصوص اهمیت دارد شاهنامه فردوسی  
است. فردوسی دهقانان را، هم در کارکردی  
فرهنگی، هم در عرصه اقتصادی و اجتماعی  
مورد توجه قرار داده و آن‌ها را حافظان  
فرهنگ و سنن ایران قلمداد کرده است.  
در اینجا ابیاتی از شاهنامه را شاهد مثال  
می‌آوریم:

سخن گوی دهقان چه گوید نخست  
که تاج بزرگی به گیتی که جست  
نگر تا سخن گوی دهقان چه گفت  
که راز دل آن دید کو دل نهفت  
ز گفتار دهقان یکی داستان  
بپیوندم از گفته باستان  
بگفتار دهقان کنون بازگرد  
نگر تا چه گوید سراینده مرد  
ز گفتار دهقان چنین داستان  
تو برخوان و برگوی از باستان



تاج‌گذاری همیشه در صدد بودند که از نفوذ و قدرت طبقات بالای جامعه و از دخالت آن‌ها در عرصه قدرت خویش جلوگیری کنند. این اندیشه سبب شده است، شاهد مبارزه تعدادی از پادشاهان ساسانی با طبقات بالای جامعه باشیم. نخستین پادشاهی که به محدود کردن قدرت اعیان و بزرگان و موبدان دست زد یزدگرد اول بود. او در سال ۳۹۹ میلادی، یعنی دوره بیست‌ساله‌ای که اعیان و موبدان مستقیماً سررشته امور را در دست داشتند (پطروشفسکی، ۱۳۵۰، ۷۷) و به رتق و فتق

از طبقه موبدان نداشتند و کم‌وبیش به مقاومت در برابر موبدان می‌پرداختند. این وضعیت تکیه‌گاهی اجتماعی برای پادشاهان ایجاد کرده بود که بتوانند بهتر و به شکل ظریف‌تری به مقابله با اعیان و موبدان بپردازند. شاپور اول تلاش خود را در تضعیف روحانیون با حمایت از آئین مانی و ترویج آن صرف کرد اما در نهایت شکست خورد؛ این پادشاه فقط ده سال کیش مانی را داشت. (انصاف‌پور، ۱۳۵۵، ۳۷۳)

قباد نیز برای محدود کردن اشراف و



سکه عرب ساسانی

امور می‌پرداختند به تصفیه و تغییر جدی در دربار دست زد و قدرت موبدان را کاهش داد، در نتیجه اعیان و موبدان با یکدیگر ساختند و او را گناهکار نامیدند و از میانش برداشتند. سرنوشت یزدگرد سبب شد که دیگر پادشاهان دریابند که نمی‌توان به مبارزه آشکار با طبقات ممتاز پرداخت. موبدان موبد دارای قدرتی بودند که می‌توانستند با شاه به رقابت بپردازند. از سوی دیگر زندگی مردم چنان با مذهب درهم آمیخته بود که موبدان در تمام مسائل مردم دخالت می‌کردند و سبب محدودیت در زندگی مردم بودند. دخالت موبدان و انجام مراسم مذهبی از قبیل تطهیر، مخارج زیادی به دوش مردم قرار می‌داد و منبع درآمد و ثروت روحانیون شده بود. (همان، ۸۵) بنابراین توده مردم نیز دل‌خوشی

موبدان مزدک را تقویت کرد؛ هر چند که بعضی مورخان گرایش قباد به مزدک را به لحاظ کثرت پیروان او می‌دانند که سبب شد از روی اضطرار و ناچاری آیین مزدک را بپذیرا شود.

در هر حال قباد سعی کرد با تکیه بر دهقانان به لحاظ اجتماعی و اقتصادی و ترویج اندیشه مزدک، اعیان و روحانیون را محدود نماید. پطروشفسکی می‌نویسد: «شاه قباد از این نهضت بر دامنه خلق پشتیبانی می‌کرد و به هر تقدیر آن را تحمل می‌نمود و مجاز می‌دانست. شاهنشاه در نظر داشت به کمک مزدکیان اعیان و بزرگان را ضعیف سازد و به کاهنان [مغان] که مداخلاتشان در امور ملک و به‌ویژه موضوع وراثت سلطنت زیان‌آور بود، افسار بزنند. حسابگری سیاسی وی این بود که خاندان‌های اصیل بزرگان

و اعیان و کاهنان عالی‌رتبه از دعاویشان بکاهد و محدود گردند. «مالکین نجیب اراضی» که در سلسله مراتب پست‌تر از عناصر باد شده بودند تکیه‌گاه شاه گشتند و به میزان وسیعی وابسته به وی بودند. (پطروشفسکی، ۱۳۵۰، ۹۹)

پس از قتل عام مزدکیان به دست انوشیروان، وی چاره را در اصلاحات بلندمدت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نظامی دید.

اصلاحات و اقدامات انوشیروان سبب انتظام دستگاه مالیاتی و کاهش اقتدار اعیان و زمین‌داران و موبدان شد که در این راستا نقش دهقانان به‌عنوان عاملان اصلاحات خسروانوشیروان بسیار حائز اهمیت است. خسروانوشیروان از طبقه دهقانان به لحاظ آشنایی و تعلق خاطر که در روستاها داشتند در اعمال شیوه مالیاتی استفاده کرد و این طبقه را در این امر تکیه‌گاه اجتماعی دولت خود گردانید.

اصلاحات انوشیروان هر چند که مبارزه‌ای آشکار علیه طبقات بالای جامعه ساسانی نبود اما اختیاراتی که به دهقانان داده شد، و از طرفی با اعتمادسازی در طبقه دهقانان، توانست این طبقه را در مقابل موبدان و صاحبان املاک قرار دهد و به این شکل در صدد تضعیف نقش اعیان و اشراف در حکومت ساسانی گردد.

**در واقع دهقانان در دوره انوشیروان، به لحاظ سیاسی و اجتماعی و اداری و مالی نماینده دولت بودند، چنان‌که کریستن سن می‌نویسد: «وظیفه عمده آنان وصول مالیات بود و نظر به اطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین و نفوذ رعایا داشتند، دولت ایران موفق می‌شد که با وجود کم‌بزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق‌العاده جنگ‌ها و هزینه گزاف دولتی را تحمل نماید و از عهده برآید.»** (کریستن سن، ۱۳۵۱، ۱۳۳-۱۳۱)

اگرچه بعضی محققان، هم‌چون مجتبی



## قباد سعی کرد با تکیه بر دهقانان به لحاظ اجتماعی و اقتصادی و ترویج اندیشه مزدک، اعیان و روحانیون را محدود نماید



می‌نویس، به نقش دهقانان در امور نظامی اعتقادی ندارند ولی بیشتر مورخان به نقش نظامی آن‌ها نیز پرداخته و به آن اهمیت داده‌اند. به‌عنوان نمونه سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران می‌نویسد: «در دوره ساسانیان اساساً فتح یا شکست منوط و مربوط به سواره نظام عالی (دهقانان) بود. این سواران مانند سرداران قرون وسطی در اروپا دارای اسلحه سنگین بودند. سرباز سواره دهقان به طوری که در نقوش برجسته مشاهده می‌شود، کلاهخود بر سر گذاشته و زره و جوشن بر تن راست کرده و یک سپر مدور بر پشت آویزان دارد». (سایکس، ۱۳۷۹، ۶۴۱-۶۳۹)

### دهقانان در قرن اول و دوم هجری

در سطور قبل به نحوه شکل‌گیری و اهمیت یافتن دهقانان در دوره ساسانیان پرداختیم. بدون شک آنچه در تعاملات و مناسبات دوران ساسانی سبب تقویت این طبقه گردید مسائل اقتصادی و آن هم از ناحیه اقتصاد کشاورزی بود. قسمت عمده درآمد حکومت ساسانی از دریافت مالیات‌ها به دست می‌آمد و دهقانان به‌عنوان رابطان مالیاتی در اخذ مالیات و تأمین هزینه‌های دربار ساسانی نقش اساسی داشتند. قلمرو گسترده ساسانیان به سیستمی کارا و با کفایت نیاز داشت که در چارچوب برنامه‌ای منظم اهداف اقتصادی و سیاسی خود را جامه عمل بپوشاند و در این راستا دهقانان نقش خود را به‌خوبی انجام می‌دادند. از آنجا که در آن زمان تنها راه درآمد، زمین و کشاورزی بود، شیوه‌هایی که اکنون در تأمین نیازها مؤثر هستند وجود نداشت. مسلمانان نیز به این مهم آگاه شدند که اولاً بایستی گستره سرزمین‌های فتح‌شده را اداره کنند و ثانیاً بتوانند ثروت بیشتری را از این فتوحات به دست آورند. اعراب از اداره سرزمین ایران با همه مسائل سیاسی و نظام اقتصادی آن عاجز بودند. در واقع،

فرماندهان عرب، نه صاحب تجربه بودند و نه دانشی داشتند که بتوانند آن‌را در چگونگی اداره سرزمین‌های فتح‌شده به‌کار گیرند. از همان ابتدا، عمر خلیفه دوم به عاملان مرزها نوشت که کسانی از چابک‌سواران پارسی را که به کارشان حاجت است به کمک گیرند و جزیه از آن‌ها بردارند و چنان کردند. (طبری، ۱۳۸۱، ج ۵، ۱۸۵۵) دهقانان به لحاظ تسلط اطلاعاتی که در مناطق مختلف داشتند و تدبیری که در جمع‌آوری مالیات و امور سیاسی به‌کار می‌بردند به‌سرعت جایگاه ویژه‌ای در تعاملات اجتماعی دوران اسلامی یافتند. از سوی دیگر، آنان نیز به گفته طبری در مناطق مختلف با پرداخت جزیه، جان و مال و مالکیت اراضی خود را حفظ کردند. در دوران حکومت علی (ع) نیز به مواردی برمی‌خوریم که نشان از همکاری دهقانان با فرماندهان مسلمان داشته است. برای نمونه زمانی که «جعده بن هبیره» به حکومت خراسان منصوب می‌شود، حضرت علی (ع) نامه‌ای به «بraz بن ماهویه» دهقان مرو می‌نویسد و از او می‌خواهد که خراج را به «جعده» واگذار کند: جعده به مرو آمد و «بraz» به همه دهقانان مرو نامه نوشت به طاعت داشتن جعده اندر گذاشتن خراج. (گردیزی، ۱۳۴۷، ۱۰۲-۱۰۴)

در دوره خلفای بنی‌امیه نیز به لحاظ عدم وجود تشکیلات اداری برای خراج، علی‌رغم خواست خلفای اموی، آن‌ها را ناچار به استفاده از دهقانان کرد. در منابع



اشاراتی شده که «عبدالله قسری» و «حجاج» هیچ‌گاه امر خراج را به اعراب نمی‌سپردند. (صدیقی، ۱۳۷۵، ۶۶-۶۵) به همین دلیل امویان نیز به امرا و اعیان خود در مناطق مختلف دستور داده بودند که به همکاری و مساعدت با دهقانان توجه داشته باشند و حتی بعضی، هم چون «قتیبۀ بن مسلم»، تلاش می‌کردند که میان اعراب و دهقانان دوستی و مراوده ایجاد کنند. (الرشخی، ۱۳۵۱، ۴۲) بسیاری از اعیان خراسان، دهقانان و خاندان‌های بزرگ بازمانده از دوران ساسانی را گرامی می‌داشتند و حتی افرادی هم چون «زیادبن ابیه» خانه خود را به روی آنان باز می‌گذاشت و آن‌ها به راحتی با او آمدو شد می‌کردند. (زیدان، ۱۳۷۳، ۱۰۵)

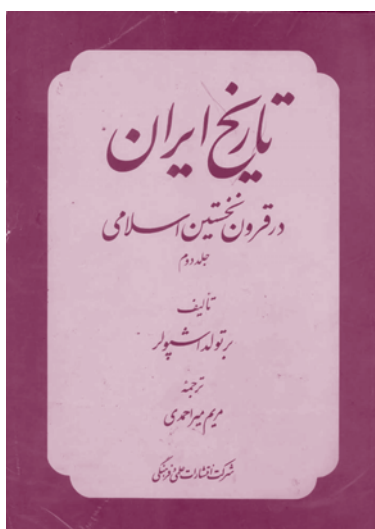
در دوره خلفای بنی‌امیه تلاش می‌شد که عرب را بر عجم برتری دهند؛ حتی حجاج، ایرانیان و روستائیان را گردن آویز آهنی به گردن می‌آویخت تا آن‌ها را در صورت فرار از سرزمین خود به آنجا بازگرداند. آن‌ها معتقد بودند که عرب برای آقایی و فرمانروایی آفریده شده است و سایر کارها مخصوص موالی و ذمیان است و یا غیرعرب را در حد یک کلاهی کم ارزش قلمداد می‌کردند و از رفت‌وآمد و معاشرت با غیرعرب اجتناب می‌کردند و مراده با آنان را دلیل پستی و رذالت می‌دانستند. (ممتحن، ۱۳۷۰، ۱۴۷-۴۵۸) اما آنجا که کار به حفظ منافع و خراج و درایت و توانایی علمی و تجربه و کشورداری مربوط می‌شد، آن‌ها مجبور بودند از ایرانیان بهره‌گیرند. در طول دوران خلافت بنی‌امیه ایرانیان، به‌خصوص بزرگان علم و ادب، سعی داشتند برتری خود را در عرصه‌هایی مختلف به اثبات برسانند. این برتری خواهی و تلاش در جهت اثبات حق خود منجر به **شعوبیگری** گردید. هرچند که شعوبیگری در عرصه‌های مختلف ادبی توسط شاعران و نویسندگان ابراز می‌گردید اما سرانجام با شکل‌گیری جنبش‌های ضد اموی جنبه

سیاسی نیز به خود گرفت. قیام **ابومسلم خراسانی** فرصت مناسبی بود که ایرانیان بتوانند از حقارت و بدبختی در مقابل امویان خلاصی یابند. در این میان دهقانان نقش بارزتری داشتند. بنابراین وقتی ابومسلم علیه بنی‌امیه قیام کرد، دهقانان به کمک او شتافتند. بار تولد می‌نویسد: وقتی ابومسلم حرکت خود را علیه بنی‌امیه آغاز کرد، دهقانان و مردم روستایی به سوی او جلب شدند و در ظرف یک روز شصت ده به ابومسلم ملحق گردیدند. (بار تولد، ۱۳۵۲، ۴۲۷) همچنین: فادوسپان از دهقانان نیشابور بود که به ابومسلم کمک بسیار نیکویی کرده بود. اندر آن روز که ابومسلم دعوت پنهانی همی کرد و چون ابومسلم را کار نیک شد حق فادوسپان<sup>۱</sup> بگذارد. (گردیزی، ۱۳۴۷، ۱۱۹)

دهقانان در دوره بنی‌عباس موقعیت بهتری یافتند. حمایت از بنی‌عباس موجب شد که بر موقعیت و نفوذ آنان افزوده گردد. این حمایت تا آنجا پیش رفت که گاه دهقانان با عناصر ایرانی که علیه بنی‌عباس شورش می‌نمودند به مبارزه برمی‌خاستند و آن‌ها را سرکوب می‌کردند. خلافت عباسیان رنگ و رونق ایرانی یافته بود و عباسیان خود را یک سره تسلیم نفوذ تمدن و فرهنگ ایرانی نمودند.

«عباسیان مرهون بزرگان زمین‌داران ایرانی - دهقانان - بودند. اینان به هنگام قیام سال (۷۴۷-۷۴۹ م) (۱۳۰ تا ۱۳۲ هـ) به عباسیان مساعدت بسیار کرده بودند. عباسیان خواستند در مقام حق‌شناسی برآمده تلافی کنند، از این رو در دستگاه دولت مقامات عالی‌رتبه بسیار به ایشان تفویض نمودند. از آن زمان دستگاه خلافت رنگ نیمه ایرانی به خود گرفت و بسیاری از سنن و رسوم دولت مداری عهد ساسانیان را پذیرفت. این شیوه رفتار میان دهقانان ایرانی و خلافت عباسی آشتی و مصالحه پدید آورد. (پطروشفسکی، ۱۳۵۰، ۷۲-۷۱)

البته باید توجه داشت که همگی دهقانان از حکومت عباسیان حمایت نمی‌کردند. اشیپولر در این مورد می‌نویسد: «اگر دهقانان را در عداد کسانانی به‌شمار آوریم که اکثر آن‌ها از حکومت طرفداری می‌کردند به خطا نرفته‌ایم... در عین حال منظور از این امر این نیست که این گروه بی‌چون و چرا با سیاست دربار موافقت داشته است، چه اینکه حتی عده‌ای از حکام ناگزیر بودند در اثر ناسازگاری آن‌ها، با ایشان به خشونت رفتار کنند، بلکه منظور این است که یکی از خصوصیات طرز رفتار دهقانان این بود



که به قیام مسلحانه دست نمی‌زدند، بلکه به حکومت بغداد که برخی از هم طرازانشان در آنجا بر سر کار بودند شکایت می‌بردند و بدین ترتیب می‌توانستند امیدوار باشند که با وجود تغییر و تحول از مننه باز به تعالی و منافع و خواسته‌های مختلف برسند و در نتیجه مزایای خود را حفظ کنند. چنانکه نارضائی‌هایی که دهقانان بدان اعتراض داشتند، خلیفه «هارون الرشید» را ناگزیر ساخت تا پس از آنکه تعویض مکرر حکمرانان اثری نبخشید - شخصاً در سال «۱۸۹ هـ» به جانب مشرق عزیمت نماید. (اشپولر، ۱۳۷۹، ۹۱-۹۰)

اقدامات دهقانان در حمایت از

خلافست و پیوند آن‌ها با حکومت مرکزی در سرکوب حرکت‌های آزادی‌خواهانه و بهره‌کشی از روستائیان موجب شده بود که به مرور، روستائیان و کشاورزان فقیر نسبت به آن‌ها بدبین گردند. به‌ویژه، نقش آن‌ها در شرق خلافت هنگامی بیشتر شد که باعث روی کار آمدن سامانیان گردیدند. چنان‌که از سخنان طبری پیداست، دهقانان صرف‌نظر از روابطی که با شخص اسماعیل [سامانی] داشتند در مبارزه با عمرولیث، همگی دستیاران و معاونان وفادار اسماعیل بوده‌اند. (بارتولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ۱۳۵۲، ۴۸۷-۴۸۶)



**اصلاحات و اقدامات انوشیروان سبب انتظام دستگاه مالیاتی و کاهش اقتدار اعیان و زمین‌داران و موبدان شد که در این راستا نقش دهقانان به‌عنوان عوامل اصلاحات خسروانوشیروان بسیار حائز اهمیت است. خسروانوشیروان از طبقه دهقانان به لحاظ آشنایی و تعلق خاطری که در روستاها داشتند در اعمال شیوه مالیاتی استفاده کرد و این طبقه را در این امر تکیه‌گاه اجتماعی دولت خود گردانید**



اگر چه آرامش و رفاهی که با برقراری حکومت سامانیان به‌وجود آمده بود دهقانان را راضی می‌کرد ولی به تدریج روابط آن‌ها با حکومت مرکزی تیره گردید. چنان‌که آن‌ها در دعوت «بغراخان» به ماوراءالنهر بی‌تأثیر نبودند و «ابوعلی» با وی پیمانی محرمانه بر سر تقسیم متصرفات سامانیان منعقد کرد. به موجب آن قرار شد «بغراخان» ماوراءالنهر را اشغال کند و نواحی جنوبی آمودریا در تحت حکومت «ابوعلی» باقی بماند. (همان، ۵۴۹) بنابراین هم چنان‌که دهقانان در شکل‌گیری و برپایی حکومت سامانیان نقش داشتند در سقوط و فروپاشی آن نیز مؤثر بودند. چنان‌که اشپولر می‌نویسد: «سرکشی دائم التزاید آن‌ها که هنوز در خراسان و ماوراءالنهر سمت رهبری داشتند و (نیز) فرمانروایان سامانی نژاد و کم‌قدرت، در برابر کوشش و تلاشی که آنان برای به دست آوردن استقلال و بیرون آمدن از زیر بار دولت می‌کردند، از علل سقوط سامانیان بوده است. بدیهی است که رجال و دهقانان در آن موقع هنوز احتمال این را نمی‌دادند که با تضعیف دولت سامانی گور خود را به‌دست خویش حفر می‌کنند، زیرا قدرت سلسله ترک پیوسته رو به فزونی می‌رفت و به‌خصوص همین که قسمت اعظم این قوم به اسلام گرویدند، دیگر، ترکان به‌عنوان دشمن دین تلقی نشدند، و حتی کسانی را

نقش برجسته دوره ساسانی



## دهقانان نه تنها با بسیج نیروهای

## مردمی به حمایت از سامانیان

## پرداختند بلکه به عنوان صاحبان

## روستاها و مالکین زمین

## و عاملان مالیاتی نقش اقتصادی

## مهمی برای سامانیان داشتند

که در راه اسلام بر ضد آن‌ها جهاد می‌کردند از مرزهای خراسان جمع‌آوری نمودند و به زودی این سرزمین و ماوراءالنهر به صورت غنیمتی به تصرف فرمانروایان جدیدی از نژاد ترک درآمد. (اشپولر، ۱۳۷۹، ۱۷۷-۱۷۶)

باروی کار آمدن حکومت ترکان نقش و اهمیت دهقانان روز به روز کاهش یافت و دهقانان در حاشیه قرار گرفتند؛ هرچند که باز، در بعضی موارد، می‌بینیم که سلاطین ترک دست نیاز به سوی بعضی از دهقانان دراز می‌کنند چنان‌که وقتی در سال ۴۰۱ ه در اثر قحطی حتی همه سگان و گرگان نابود شدند و موارد آدم‌خواری دیده شد (بار تولد، ۶۰۹-۶۰۸) و به این واسطه وصول مالیات‌ها متوقف گردید، سلطان لازم دید که از «ابواسحق محمدبن حسین» رئیس بلخ که دهقان بود طلب کمک کند.

## دهقانان در دوره طاهریان

با روی کار آمدن عباسیان امید می‌رفت که ایرانیان در مقابل اشراف عرب به موقعیت بهتری دست یابند. اما خاندان‌هایی از زمینداران و اقشار پرنفوذ، صاحب موقعیت و قدرت گردیدند و مردم عامی در لایه‌های اجتماعی پایین باقی ماندند.

در سلسله مراتب اجتماعی دوره طاهری، باید از بالاترین گروه که صاحب اقتدار و ثروت فراوان بودند و اصولاً از طرفداران خاندان طاهری تشکیل می‌یافتند نام برد. این گروه به دلیل نزدیکی با طاهریان از موقعیت قابل توجه و امتیازات مهمی برخوردار بودند. در این میان دهقانان، هم‌چون دوره‌های گذشته، توانسته بودند موقعیت و برتری خود را حفظ کنند. هرچند در مورد پایگاه دهقانی خاندان طاهری منابع با دید تردید نگریسته‌اند، اما دلایلی هست که نشان می‌دهد آن‌ها از پایگاه دهقانی برخوردار بودند و همین سبب گردید که طاهریان توجه ویژه‌ای به این قشر اجتماعی داشته باشند. دهقانان پس از اسلام به سبب نیاز والیان و حکمرانان اسلامی به آنان دارای موقعیت به مراتب بهتری نسبت به دوران ساسانی شده بودند. در دوره طاهریان نیز والیان و حکمرانان مناطق مختلف از آن‌ها بهره‌مند می‌شدند و با آن‌ها به مدارا رفتار می‌کردند. (نرشخی، ۱۳۶۳، ۸۱)

طاهریان با خاندان‌های نجیب و اصیل و دهقان‌زادگان ایرانی ارتباط داشتند. خاندان‌های «کامگاریان» «میکالیان» از جمله خاندان‌هایی بودند که در خدمت طاهریان بودند. ارتباط طاهریان با چنان خاندان‌هایی این گمان را افزایش می‌دهد که خود آن‌ها نیز از دهقانان بوده‌اند و شاید بتوان گفت که آن‌ها نمایندگان طبقه دهقانان به حساب



آرامگاه رودکی در نزدیکی سمرقند

می‌آمدند. اشپولر می‌نویسد که قدرت طاهریان و سامانیان تا حد زیادی ریشه در اشتراک منافع با دهقانان داشت. (اشپولر، ۱۳۷۳، ۲۸۱)

## دهقانان در دوره سامانیان

بر اساس منابع تاریخی، سامانیان ریشه ایرانی داشتند و از طبقه دهقانان بودند. به همین دلیل دهقانان نیز نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری و تداوم این سلسله داشتند و به مرور زمان همین طبقه نیز نقش بارزی در ضعف و انحطاط آن ایفا کردند. سامانیان با پشتیبانی همین طبقه قدرت گرفتند. دهقانان به لحاظ حضور قوی و مستمر و پایگاه مستحکم، در روستاها نیروهای لازم را جهت سپاه‌یگری و جنگ برای سامانیان فراهم می‌کردند. امیراسماعیل سامانی در هنگام جنگ با سپاه صفاری، مردم ماوراءالنهر را تحریک و از غارت و چپاول سپاهیان عمرولیث هراسناک کرد که زنان و فرزندان و مال‌های شما را خواهد برد و به همین دلیل مردم آن مناطق به جنگ با عمرولیث پرداختند. (تاریخ سیستان، ۲۵۵، ۱۳۶۶)

چنانکه قبلاً بیان شد از همان ابتدای ورود مسلمانان به ایران، دهقانان و اعراب مسلمان به تعامل با یکدیگر پرداختند. نتیجه آن شد که دهقانان مانند جامعه ساسانی، همچنان با قدرت گذشته باقی بمانند و موقعیت خود را تا حکومت غزنویان حفظ کنند. این روند در دوره سامانی شکل ویژه‌ای به خود گرفته بود. دهقانان نه تنها با بسیج نیروهای مردمی به حمایت از سامانیان پرداختند بلکه به عنوان صاحبان روستاها و مالکین زمین و عاملان مالیاتی نقش اقتصادی مهمی برای سامانیان داشتند. از لحاظ اجتماعی، در دوره سامانی، دهقانان مهم‌ترین طبقه اجتماعی محسوب می‌شدند. آن‌ها املاک زیادی داشتند و در روستاها زندگی می‌کردند و

رعایای زیادی به خدمت داشتند. از میان آن‌ها بزرگ‌ترینشان حکومت منطقه‌ای از سامانیان را عهده‌دار بود. آن‌ها گرایشات مرکز‌گیزی داشتند. در حالی که سامانیان به‌سوی تمرکز هر چه بیشتر گرایش داشتند. تمایلات گریز از مرکزی دهقانان سبب شد که امیر اسماعیل درصدد کاهش قدرت آن‌ها باشد. برای چنین کاری سعی کرد که از غلامان ترک بهره گیرد، که این امر موجب می‌شد که از یک طرف دست دهقانان از حکومت کوتاه گردد و از سوی دیگر نیرویی دائمی در اختیار داشته باشد. آنچه سبب تمرکزگرایی هر چه بیشتر سامانیان شده بود، رشد اقتصادی و رونق بازرگانی بود. شهرها توسعه یافته بودند و احتیاج به قوانین و سیستم جدید اداره داشتند و نظام موجود جوابگو نبود. هر چند که منطقه فرارود در گذشته هم دارای اقتصاد پررونقی بود، اما به سبب شرایط و روحیه خاص سامانیان در عرصه فرهنگی و اجتماعی رونق اقتصادی، دو چندان شده بود. این وضعیت اقتصادی آنچنان که سامانیان می‌خواستند به پایان نرسید. زیرا بسیاری از دهقانان از آن رضایت نداشتند و از سوی دیگر بسیاری از آن‌ها از روستاها به شهرها آمدند و زمین‌های زیادی توسط بزرگان خریداری شد و اشرافیت تازه‌ای شکل گرفت که از آن دهقانان ناراضی بودند. ستون فقرات حکومت سامانی دهقانان بودند. عدم توجه حکومت به روستاها سبب کاهش درآمد حکومت شده بود در حالی که به لحاظ گسترش شهرها و توسعه نظام اداری هر روز بر هزینه‌های اداری افزوده می‌گشت. این در حالی بود که دهقانان از حکومت سامانی دل خوشی نداشتند و بدین صورت، سامانیان، هم دهقانان را از دست دادند و هم با گرایش در به‌کارگیری غلامان ترک زمینه فروپاشی خود را فراهم کردند. (فرای، ریچارد. ن، ۱۳۶۵: ۱۳۱)

## منابع

۱. اشپولر، برتولد (۱۳۷۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ج ۲. ترجمه مریم میراحمدی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۲. الزرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۵۱). تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر محمدبن نصر قباوی، تهران: امیرکبیر
۳. انصافپور، غلامرضا (۱۳۵۵). تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران از دوران قبل تا پایان ساسانیان. تهران: نشر اندیشه
۴. بارتولد، و. و (۱۳۵۲). ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
۵. پطروشفسکی، ای. پ (۱۳۴۴ و ۱۳۵۰). کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی
۶. تاریخ سیستان (۱۳۶۶). به اهتمام و تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: انتشارات کلاله خاور
۷. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۴). لغت‌نامه دهخدا
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). تاریخ ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه. چاپ سوم، تهران: امیرکبیر
۹. زیدان، جرجی (۱۳۷۳). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر
۱۰. سایکس، سرپرستی. (۱۳۷۹). تاریخ ایران. ج اول، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی
۱۱. صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۵). جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های اول و دوم هجری. تهران: انتشارات پازنگ
۱۲. طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۱). تاریخ طبری. ج پنجم، ترجمه صادق نشات، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۱۳. فرای، ریچارد. ن. (۱۳۶۵). بخارا دستاورد قرون وسطی. ترجمه محمود محمودی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۱۴. کاسمینسکی (۱۳۵۳). تاریخ قرون وسطی. ترجمه مؤمنی و انصاری، تهران: نشر اندیشه
۱۵. کریستن سن، آرتور (۱۳۵۱). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی، غلامرضا، تهران: انتشارات دنیای کتاب
۱۶. گردیزی، ضحاک بن محمود (۱۳۴۷ و ۱۳۶۳). زین‌الاکهار. تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۷. لمبتون، آن (۱۳۴۵). مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنگاه و نشر کتاب
۱۸. ----- (۱۳۱۱). مجمل‌التواریخ و القصص. تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ اول، تهران: خاور تهران
۱۹. معین، محمد (۱۳۸۶). فرهنگ معین
۲۰. ممتحن، حسینعلی (۱۳۵۴). شعوبیه. چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر



# خاطرات دکتر حسن روحانی

مسعود جوادیان

خاطرات دکتر حسن روحانی، جلد اول  
۱۳۴۱-۱۳۵۷

تهران، کمیل، چاپ هفتم ۱۳۹۲



روحانی در نوجوانی

در تابستان ۱۳۴۰، عازم قم شد و از خوش اقبالی، وارد مدرسه‌ای شد که از همان سال با مدیریت دکتر بهشتی و همکاری تنی چند از فضایی حوزه، برنامه‌داری نوینی در آن به اجرا درآمده بود و طلاب مدرسه افزون بر دروس حوزوی، می‌بایست ادبیات، زبان فارسی و انگلیسی و ریاضیات و تاریخ اسلام را نیز به‌عنوان مواد درسی می‌گذراندند و با استفاده از شیوه‌های جدید آموزش، مراحل مختلف دروس حوزوی را طی می‌کردند.

حسن روحانی در سال‌های اقامت در قم، علاوه بر فقه و اصول و دیگر دانش‌های حوزوی، دروس دبیرستانی را نیز با تلاش شخصی خود فرا گرفت و در شهریور ۱۳۴۷، موفق به دریافت دیپلم متوسطه شد و سال بعد به دانشگاه راه یافت.

این طلبه جوان از شانزده سالگی کار سخنرانی و منبر را آغاز کرد و از قضای روزگار، در اولین سفر تبلیغی خود در تویسرکان، توسط شهربانی دستگیر و بازداشت شد. روحانی به‌رغم اخذ مدرک لیسانس حقوق از دانشگاه تهران، از فعالیت در دادگستری و قضاوت سربرداشت و همچنان به کار تبلیغ و منبر ادامه داد و به‌زودی از سخنوران پرآوازه

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی خاطرات خود را در سال ۱۳۸۷ منتشر کرده است. در این کتاب آمده است که:

«حسن روحانی در سال ۱۳۲۷، در سُرخه، از بخش‌های مرکزی سمنان، چشم به جهان گشود. پس از اتمام دوره دبستان به خواست پدر و تمایل خود، به تحصیل مقدمات علوم دینی در حوزه علمیه سمنان روی آورد. در عین حال به سبب تربیت خانوادگی و اثرپذیری از خلق و خوی استادانش، به تهجد، سحرخیزی و انجام مستحبات و نوافل، مقید بود. در این دوران، او مجذوب اساتید خود، به‌خصوص حجت‌الاسلام نجات و علامه حائری سمنانی بود و از طریق او با امام خمینی (ره) که در آن هنگام از مدرسین والامرته حوزه علمیه قم بود، آشنا گردید و آرزوی دیدار حاج آقا روح‌الله در دلش شکوفا شد.



شد؛ به گونه‌ای که در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ به عنوان یکی از مشهورترین سخنرانان کشور در مجامع دینی و سیاسی شناخته می‌شد. به دلیل وسعت اطلاعات دینی و تسلط وی به اطلاعات علمی و اجتماعی روز، همواره سخنرانی‌های ایشان از لحاظ عنوان و محتوا بسیار نو و جذاب و در عین حال انقلابی و پرشور و برای نسل جوان و تحصیل کرده کشور بسیار مفید و ارزشمند بود. پس از رحلت غریبانه آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶، حجت‌الاسلام روحانی در مجلس بزرگداشتی که از سوی جمعی از روحانیون و شخصیت‌های مبارز در مسجد ارک تهران برگزار شد، به دعوت آیت‌الله مرتضی مطهری سخنرانی کرد و برای نخستین بار در این سخنرانی پیشنهاد کرد که همگان، از عنوان و لقب «امام» برای آیت‌الله‌العظمی خمینی استفاده کنند و خود نیز در همان مجلس از آیت‌الله خمینی با عنوان امام خمینی یاد کرد. این سخنرانی به قدری مورد توجه جوانان و انقلابیون سراسر کشور قرار گرفت که ده‌هزار نسخه نوار این سخنرانی ظرف چند هفته نه تنها در داخل کشور، بلکه در اقصی نقاط جهان مانند اروپا و آمریکا منتشر شد و در اختیار جوانان علاقه‌مند و دانشجویان قرار گرفت.

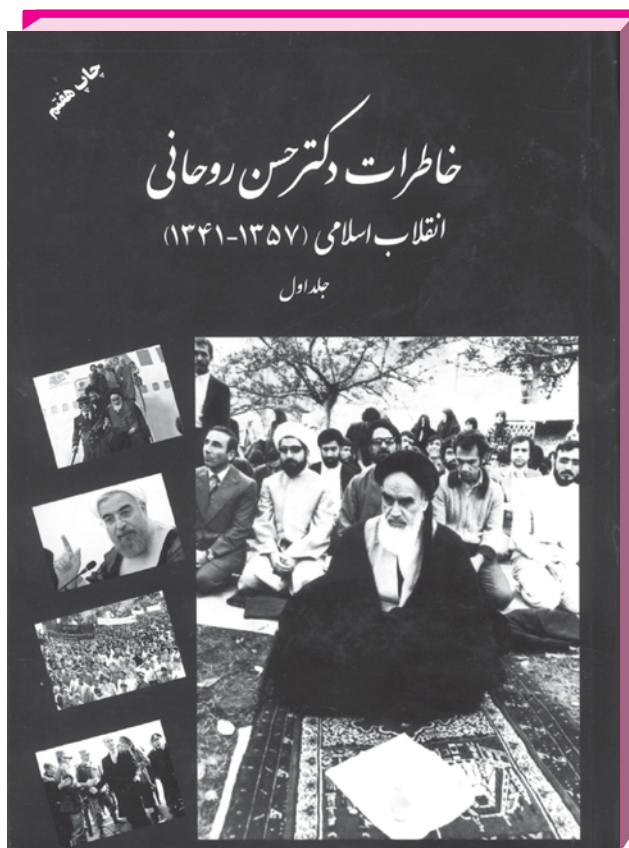
پس از این سخنرانی، دکتر روحانی مدتی مخفی و ساواک در همه‌جا به دنبال دستگیری وی بود. سپس در ماه‌های محرم و صفر، حجت‌الاسلام روحانی با نام مستعار «اسلامی» سخنرانی می‌کرد. در دی‌ماه آن سال که چند شب در شهرستان نهاوند سخنرانی کرد، بعد از سخنرانی شب سوم که مصادف با حوادث ۱۹ دی‌ماه قم شده بود، شهربانی نهاوند مأمور دستگیری وی شد که با تلاش شهید حیدری و دوستانش با لباس مبدل از نهاوند خارج گردید. دکتر روحانی در حالی که در سراسر کشور ممنوع‌المنبر

بود، در فروردین ۱۳۵۷ در اجتماع بزرگ مردم یزد سخنرانی کرد و بعد از سخنرانی توانست از یزد خارج شود و به بندرعباس برود. از آن پس، منزل ایشان در تهران تحت مراقبت دائم ساواک جهت دستگیری وی قرار گرفت. وی به توصیه دکتر بهشتی و استاد مطهری از کشور خارج شد و مدتی در خارج از کشور به سخنرانی و تبلیغ پرداخت و پس از عزیمت امام خمینی به پاریس به محضر امام شتافت و به ایشان پیوست.

روحانی که در کنار تبلیغات، به ادامه تحصیل در یکی از دانشگاه‌های انگلستان پرداخته بود، دیگر نتوانست در آن شرایط به فعالیت تحصیلی خود ادامه دهد و با پیوستن به امام خمینی در پاریس، به صورت تمام‌وقت، به خدمت انقلاب درآمد و به سخنرانی در شهرهای

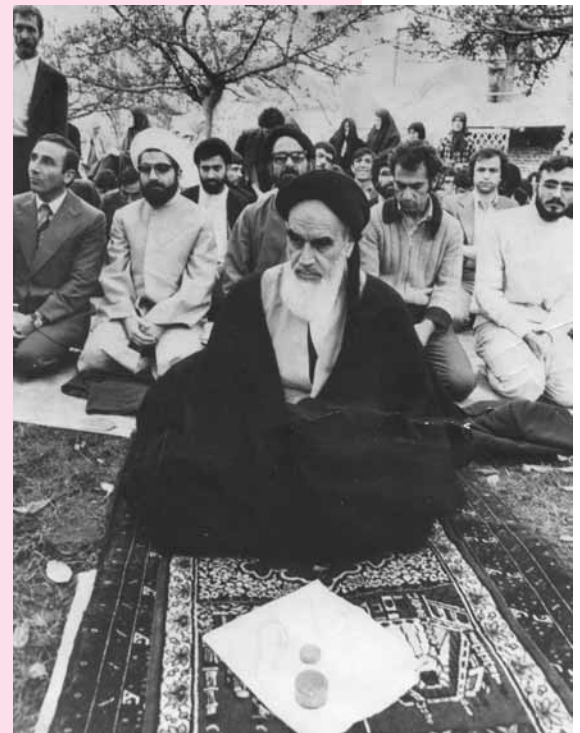
مختلف اروپا پرداخت. بدین منظور او با سفر به شهرهای مختلف اروپا، برای دانشجویان ایرانی، از انقلاب و چگونگی حکومت اسلامی سخن گفت. آشنایی وی با محیط علمی و دانشگاهی اروپا و فرهنگ غرب، با ابعاد مثبت و منفی آن، موضوعی تأثیرگذار در جامعیت و نحوه اندیشه و نظر او در مسائل جهانی و همچنین در تدبیر و مدیریت وی در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب گردید.

با اوج‌گیری انقلاب و خروج شاه از ایران، حجت‌الاسلام روحانی نیز در بهمن ۱۳۵۷، به ایران بازگشت و یکسره به خدمت نظام اسلامی درآمد و مأموریت یافت ارتش فروپاشیده را سروسامان دهد و احیاء کند؛ ضمن آنکه برای تبلیغ به شهرهای مختلف هم سفر می‌کرد و با گروه‌های معارض انقلاب چون چپی‌ها و





سازمان مجاهدین (منافقین) به بحث و مناظره می پرداخت...» (صص ۱۶-۱۴) کتاب حاضر تنها دربرگیرنده خاطرات دکتر روحانی در دوره مذکور نیست. بلکه حاوی اطلاعات جالبی از محیط تولد و پرورش فکری و تربیتی نامبرده و اوضاع اجتماعی آن روزگار نیز هست که فهرست آن در پی خواهد آمد. از جمله مطالب جالب و خواندنی



روحانی در کنار امام (ره) در نوفل لوشاتو فرانسه

این کتاب (که ماحصل ۱۹ جلسه ضبط خاطرات توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی است و قرار است مابقی آن در مجلدات بعدی انتشار یابد) چگونگی آشنایی نامبرده با دکتر بهشتی و امام خمینی (ره) است. سفر دو ماهه وی در عنوان جوانی به عتبات حاوی اطلاعات جالبی از دوران تبعید امام خمینی (ره) و اوضاع اجتماعی عراق و آیات عظام حکیم و خوئی است. در

این کتاب همچنین خواننده با زندگی طلبگی آشنا می گردد و تصویر جالبی از آن به دست می آورد. بد نیست به نقل سطوری از زبان نویسنده بپردازم:

«در اینجا مجدداً تأکید می کنم که لذت بخش ترین دوران زندگی من همان دوران طلبگی ام در قم بود. دریغ که آن سالها خیلی زود سپری شد و دیگر باز نمی گردد. از آنجا که من در دانشگاه تهران تحصیل کرده و مدتی اقامت در کوی دانشگاه را نیز تجربه نموده ام و همچنین دانشگاه های مختلف خارج از کشور را نیز از نزدیک دیده ام و بخشی از تحصیلات دانشگاهی من نیز در خارج از کشور بوده و مشاغل و مسئولیت های سیاسی مختلفی را نیز بعد از پیروزی انقلاب برعهده داشته ام، می توانم به جرئت بگویم هیچ دوره ای برای من بهتر از دوران طلبگی و تحصیل در حوزه علمیه قم نبود. هر چند من نیز همچون بیشتر طلاب، از لحاظ مادی شدیداً در تنگنا بودم و جمع ارزش تمام وسایل زندگی طلبگی ام به پول آن زمان (سال های ۱۳۴۱-۱۳۴۰) از صد تومان تجاوز نمی کرد و به دلیل مزیقه مالی، همانند اکثر طلبه ها نمی توانستم زندگی راحتی داشته باشم و حتی امکان تهیه غذای گرم به طور متوسط هر ۴۸ ساعت یک بار بیشتر برایم نبود و از لحاظ پوشاک و لباس وضع به گونه ای بود که می بایست یک دست لباس را چندین سال بپوشم و امکان گردش و سفر تفریحی در طول یازده سال برایم نبود و یا به ندرت اتفاق می افتاد و اصولاً خیلی با عسرت زندگی می کردم، ولی در عین حال سال های تحصیل من در حوزه علمیه قم، بسیار روحیه ساز بود و هیچ مشکلی نمی توانست بر صفا و معنویت آن دوران تأثیر بگذارد. زندگی ساده توأم با معنویت و فضای سال های مبارزاتی با رژیم سفاک گذشته، بسیار لذت بخش

و غرور آفرین بود و احساس می کنم یکی از بهترین نعمت های بود که خداوند متعال به من ارزانی داشت و بر من منت گذاشت.» ص ۲۹۱

دکتر روحانی در کوران جوانی به فعالیت های سیاسی وارد می شود، در شهرهای دور و نزدیک به سخنرانی می پردازد، با رهبر معظم انقلاب، شهید مطهری، آیت... موحدی کرمانی و شهید بهشتی مأنوس و مرتبط می گردد... یکی از مهم ترین محورهای این کتاب، خاطرات دکتر روحانی از دوران اقامت امام در نوفل لوشاتو است. اطلاعاتی مربوط به اوضاع عمومی، شخصیت ها، بازتاب خارجی حوادث انقلاب و بسیاری مطالب دیگر که در نوع خود منحصر به فرد است.

فهرست مطالب کتاب عبارت است از:

#### مقدمه

#### پیشگفتار چاپ پنجم

#### پیشگفتار

#### فصل اول: دوران کودکی و

دبستان/ پدر و مادر/ خاطرات دوران کودکی / دوران دبستان / سفر به عراق برای زیارت عتبات / وضع درسی در دوره دبستان / عالم وارسته روستا / پدری پرتلاش / شیخ غلامحسین گلکمانی / رخدادی عجیب در ماه محرم / تمرین خوداتکایی / هم کلاسی ها / ایام پایانی دوران دبستان

#### فصل دوم: آغاز طلبگی (حوزه

علمیه سمنان) / زمینه های گرایش به تحصیلات دینی / ورود به حوزه علمیه سمنان / هم کلاسی ها / فضایل امام خمینی به روایت مرحوم علامه سمنانی / فضای روح بخش عبادت سحرگاهی / رحلت آیت الله العظمی بروجردی / آیت الله زیارتی / یک روز کوه پیمایی / عزیمت به قم

#### فصل سوم: ورود به مدرسه آیت الله

**گلیایگانی / مرجعیت پس از آیت الله**  
بروجردی / اولین دیدار با امام (ره) /  
وضعیت معیشتی من در قم / کلاس های  
درس / برنامه ریزی نوین شهید بهشتی /  
آغاز فعالیت مدرسه علوی / وضعیت  
درسی / اوقات فراغت و تعطیل هفتگی /  
تعطیلات تابستانی / ارتباط صمیمی تر  
با دکتر بهشتی / دوستان جدید در سال  
جدید / ورود امام به صحنه مبارزات  
سیاسی

**فصل چهارم: آغاز نهضت**  
**اسلامی** / سیاست های شاه و مواضع  
آیت الله بروجردی / آغاز علنی مبارزه  
حضرت امام / ضبط و پخش سخنرانی ها  
و اعلامیه ها / لغو لایحه انجمن های ایالتی  
و ولایتی / لوایح ششگانه / پخش اعلامیه  
در سرخه / سفر شاه به قم / تحریم جشن  
عید نوروز / حادثه فیضیه / عکس العمل  
حضرت امام / قم، پس از حادثه فیضیه /  
امام و مسیر نهضت اسلامی / تخریب  
فیضیه؛ نماد شاه دوستی / خدمت سربازی  
طلبه ها / محرم، ماه قیام / یک دیدار اتفاقی  
با امام / سخنرانی باشکوه امام در روز  
عاشورا / دستگیری امام و قیام ۱۵ خرداد  
**فصل پنجم: حضرت امام در رأس**  
**نهضت اسلامی** / علل دستگیری امام /  
امام و مبارزه مسلحانه / دستاوردهای قیام  
۱۵ خرداد / تثبیت مرجعیت امام / هجرت  
علما به تهران / دفاع علامه سمنانی از امام /  
دستگیری طبیب و حاج اسمعیل رضایی /  
بازگشایی مدرسه و آغاز مشکلات /  
بازگشت به حوزه / سفر به مشهد / آزادی  
امام و جشن و سرور مردم / مقاله روزنامه  
اطلاعات و واکنش امام

**فصل ششم: مبارزه با استعمار**  
**خارجی** / دوستان جدید در مدرسه  
مهديه / انتقال محل تدریس امام (ره) /  
مطالبی از سلوک امام (ره) / سالگرد قیام  
۱۵ خرداد / جلسات هفتگی استانی /  
بازگشایی حوزه و سخنرانی امام / ماجرای  
«دارالتبلیغ اسلامی» / کاپیتولاسیون و امام

خمینی (ره)

**فصل هفتم: تبعید امام به ترکیه**  
دستگیری و تبعید امام (ره) / اقدامات  
طلبه ها پس از تبعید حضرت امام /  
لیلةالضرب / ترور حسنعلی منصور /  
اقدامات گسترده برای آزادی امام / نشریه  
انتقام / فروردین ۱۳۴۴ / شرایط درسی آن  
سال ها / آغاز منبر و سخنرانی های مذهبی /  
مرحله جدید زندگی / حزب ملل اسلامی

**فصل هشتم: تبعید امام خمینی**  
**به نجف اشرف** / ورود امام خمینی به  
نجف / استفاده از فرصت تابستان برای  
تحصیلات جدید / تغییر نام خانوادگی /  
تجربه تلخ / سفر به گرگان / زیارت  
عتبات / سفر به عراق / ورود به بصره /  
ورود به نجف / چند خاطره از امام (ره) /  
کربلا و ایام اربعین / جنگ شش روزه /  
فوت غم انگیز شیخ محسن تهرانی /  
ویژگی هایی از علمای نجف / زندگی  
طلبگی در قم / مرجعیت پس از آیت الله  
حکیم / جریان دکتر شریعتی / حرکت  
اولیه مجاهدین خلق / غائله شهید  
جاوید / آغاز تشکیل خانواده / ورود به  
دانشگاه و اقامت در تهران / کارآموزی  
در دادگستری / دوران خدمت و وظیفه  
عمومی / دستگیری برادر حسین آقا  
در سمنان / سخنرانی های انقلابی در  
سال های بسیار حساس نهضت اسلامی /  
استمرار برنامه منبر و سخنرانی ها / نقل  
یک خاطره تلخ / سخنرانی های شهرستان  
رفسنجان / سخنرانی در شهرستان یزد /  
منبرهای اصفهان و پیگرد ساواک /  
سخنرانی در قم

**فصل نهم: اوج گیری و پیروزی**  
**انقلاب اسلامی** / رحلت حاج آقا مصطفی  
خمینی / لقب «امام» برای رهبر انقلاب /  
منبر ساطوریه! / توصیه دوستان مبارز /  
روحانیون سنتی / شکل گیری جامعه  
روحانیت مبارز / سفر به انگلستان برای  
ادامه تحصیل و تبلیغات / فعالیت های  
سیاسی در انگلستان / ماه رمضان سال

۱۳۵۷ / شهریور سال ۱۳۵۷

**فصل دهم: هجرت امام خمینی به**  
**پاریس** / هجرت امام خمینی به پاریس /  
اولین سفر به پاریس / دومین سفر به  
پاریس / مهندس بازرگان و سیاست  
گام به گام / سومین سفر به پاریس / کریم  
سنجابی در پاریس / شروع به کار دولت  
نظامی / سفر علامه مطهری به پاریس /  
چهارمین سفر به پاریس / یک خبر  
تأسف بار / سخنرانی در دانشگاه های  
انگلیس / پنجمین سفر به پاریس /  
ششمین سفر به پاریس / هفتمین سفر به  
پاریس / هشتمین سفر به پاریس / نهمین  
سفر به پاریس / دهمین سفر به پاریس /  
بازگشت به وطن / پیروزی انقلاب  
اسلامی / تحلیل غرب از پیروزی انقلاب  
اسلامی / خاطراتی از نوفل لوشاتو / بخشی  
دیگر از خاطرات نوفل لوشاتو / بسته شدن  
مجدد فرودگاه مهرآباد / بوی وطن، عطر  
انقلاب / روزهای اولیه ورود به ایران /  
گوشه ای از تلاش های اعضای خانواده ام  
در انقلاب / رحلت پدرم / خاطرات و  
فعالیت های برادرم، حسین آقا / فعالیت های  
آقای حسن نجار / فعالیت های آقای  
اسدالله وطنی

**فصل یازدهم: تثبیت انقلاب**  
روزهای سرنوشت ساز / معضلات  
هفته های اولیه / اقدامات امیدبخش /  
همه پرسی جمهوری اسلامی / کارشکنی  
و اعتصابات در ارتش / مسئله حجاب /  
دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی /  
خلع سلاح عمومی / حزب خلق مسلمان /  
دادگاه انقلاب، کمیته ها و تثبیت انقلاب /  
اولین اقدام تروریستی / روز کارگر /  
شهادت استاد مطهری / سفرهای تبلیغی /  
یادبود پانزدهم خرداد / مسائل ارتش /  
تحصن ها / انجمن های اسلامی / نماز  
جمعه / مجلس خبرگان قانون اساسی /  
روز قدس / ترور نافر جام / نامنی ها و  
توطئه های ماه های اولیه / مراسم حج  
**اپوست ها: اسناد و تصاویر ونمايه**



تحلیلی بر علل شکست نهضت جنگل

# نهضت جنگل به روایت سعدالله خان درویش کجوری

قوام‌الدین بینایی

دبیر تاریخ، شهرستان نور

## مقدمه

سعدالله‌خان درویش کجوری نامی آشنا در نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان جنگلی است و نام او با نام میرزا در بسیاری از حوادث خیزش جنگل گره خورده است.<sup>۱</sup>

او محرم اسرار میرزا بود. چهار سال از عمر خود را به‌عنوان ریاست مجاهدین جنگل در گوراب زرمخ<sup>۲</sup> گذراند. همچنین نماینده میرزا و نهضت جنگل در فتح مازندران<sup>۳</sup>، نماینده میرزا در مذاکره با دولت‌های وثوق‌الدوله، سیدضیاء و رضاخان و ده‌ها مأموریت سیاسی - نظامی دیگر بود. وی عمر خود را صادقانه وقف نهضت جنگل کرده بود. رابطه وی با میرزا رابطه‌ای عاطفی، مرید و مرادی و فراتر از روابط اداری و سازمانی بود. در بسیاری از نامه‌نگاری‌هایی که یقیناً تعدادی از آن‌ها به چاپ نرسیده و در احکام حکومتی، دیده می‌شود،<sup>۴</sup> این رابطه عاطفی، حتی پس از شهادت میرزا، تا پایان عمر طولانی نودوپنج ساله وی ادامه داشت. حدود نیم قرن بعد از شهادت میرزا یعنی در سال ۱۳۴۸ ه.ش وی به خواهش فرزندش قلم به دست می‌گیرد و خاطرات آن سال‌های پر حادثه را در سن هشتادو یک سالگی به رشته تحریر درمی‌آورد و بعد از دو سال آن را به اتمام می‌رساند.

نگارنده به‌دلیل همجواری با محل



سکونت خاندان درویش در رویان مازندران همواره در جست‌وجوی این آخرین بازماندهٔ نهضت جنگل و یار غار میرزا بودم که متأسفانه میسر نشد تا اینکه اخیراً متوجه شدم خاطرات ایشان به همت فرزندش توسط بنیاد مطالعات تاریخ معاصر ایران در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است. چاپ کتاب مذکور انگیزه نگارش این مقاله شد.

## کلیدواژه: میرزا کوچک‌خان، نهضت جنگل، سعدالله درویش، مبارزه، رضاخان

### درویش، از تولد تا پیوستن به جنگل

سعدالله‌خان درویش کجوری بنا بر زندگی‌نامهٔ خود نوشت؛ در سال ۱۲۶۸ هـ. در قریهٔ کدیر (kodir) یکی از بیلاقات کجور مازندران متولد شد. پدرش میرزا سلیمان‌خان درویش منشی نصرالسلطنه یا سپهدار، همان سپهسالار تنکابنی بعدی، از بازیگران عصر مشروطه بود. وی آموزش مقدماتی را در مکتب‌خانه‌های بیلاقی «کدیر» و مرکز قشلاقی دودمانش «سیاه رود رویان» گذراند. در هفت‌سالگی همراه خانواده‌اش روانهٔ تهران شد. در هشت‌سالگی او، یعنی در ۱۲۷۶ هـ.ش، میرزا رضای کرمانی با گلولهٔ ناصرالدین شاه را از پای درآورد. او شجاعت و جسارت و اعتمادبه‌نفس میرزا را مورد ستایش قرار می‌دهد. به همین جهت چند روزی مدرسه آن‌ها تعطیل بود. آن‌گاه به همراه سپهسالار تنکابنی که در عهد حکومت مظفری حاکم رشت شده بود به رشت می‌آیند. با خانوادهٔ پورداوود همسایه می‌شوند. پدر ابراهیم پورداوود، چون اعتقاد به مدارس جدید نداشت، پسرش را به مدرسه نمی‌فرستاد، ولی به خواهش پورداوود، محرمانه به او فرانسه می‌آموخت. پورداوود بعدها هر وقت او را می‌دید

می‌گفت اول معلم فرانسه‌ام تو بودی.<sup>۱</sup> ادامهٔ تحصیل را در دارالفنون و مدرسهٔ فرانسوی آلیانس تهران پی گرفت. یک سال پس از مشروطه، در هجده‌سالگی، با دختر مرحوم حسن تونی ازدواج نمود که تا پایان عمر رهین خاطرهٔ خوش این زندگی مشترک بود. بعد از استقرار حکومت مشروطه و مجلس از طرف انجمن محصلین به پاسداری از مجلس پرداخت، تا اینکه مجلس به دستور محمدعلی‌شاه توسط لیاخوف روسی به توپ بسته شد.

در سال ۱۳۲۷ (۱۲۸۸ شمسی قمری) با کمک مالی سپهسالار تنکابنی و به ارادهٔ خود برای ادامهٔ تحصیل روانهٔ سوئیس شد و در رشتهٔ حقوق به ادامهٔ تحصیل پرداخت. با آغاز جنگ جهانی اول به عضویت کمیتهٔ برلن درآمد که مرکب از سیدحسن تقی‌زاده، سیدمحمدعلی جمال‌زاده و پورداوود بود. اعضای این کمیته به نفع متحدین (آلمان و...) شروع به فعالیت‌هایی در سرزمین‌های تحت حاکمیت عثمانی در غرب و شمال غربی ایران و نیز به نفع دولت نظام‌السلطنه مافی نمودند. درویش بعد از پایان جنگ جهانی اول به نهضت جنگل پیوست. در زمان وثوق‌الدوله هفت ماه را به جرم همکاری با جنگلی‌ها در زندان به‌سر برد.

### سعدالله‌خان درویش در نهضت جنگل

بعد از فتح تهران برخی از فاتحانی که داعیهٔ آزادی‌خواهی، قانون‌مداری، و مبارزه با ظلم و استبداد داشتند مرتکب اعمالی شدند که چندان تفاوتی با عملة استبداد قاجاری نداشت، اما عده‌ای به عهد و میثاق خود وفادار ماندند که از جملهٔ آن‌ها میرزا کوچک‌خان جنگلی بود.

درویش پس از پایان جنگ جهانی اول به ایران بازگشت. مدتی در تهران بیکار بود تا اینکه نامه‌ای به میرزا کوچک‌خان نوشت و خود نیز عازم رشت شد. میرزا با سوابق

آشنایی که نسبت به درویش و پدرش داشت مقدم او را در گوراب زرمخ گرامی داشت و در اتاقی که خودش منزل داشت جای داد. بعد از مدتی او را به‌عنوان ریاست سربازخانه منصوب ساخت. هنوز نهضت جنگل دچار شکاف‌های عمیق نشده بود.

یکی از کسانی که خود را به نهضت جنگل رسانده و مورد اعتماد حاج احمد کسمایی قرار گرفته بود رضا افشار بود که از طرف کسمایی به سمت رئیس دارایی گیلان منصوب شده بود. سعدالله‌خان درویش از زمانی که نامبرده در آلمان بود وی را می‌شناخت و او را فردی فرصت‌طلب و جاسوس انگلیس می‌دانست و این موضوع را همواره به میرزا گوشزد می‌کرد. اما میرزا تحت تأثیر حرف‌های خواهرزادهٔ خود، اسماعیل جنگلی، این هشدارها را نشنیده گرفت. سرانجام رضا افشار تفرقه و جدایی حاج‌احمد کسمایی و میرزا را بیشتر کرد و هشتصد هزار و چهل تومان از پول‌های جمع‌آوری شدهٔ جنگلی‌ها را برداشت و به تهران فرار کرد. میرزا افسوس می‌خورد که چرا به حرف درویش گوش نداده است. بعد از ورود میرزا به رشت و تشکیل حکومت ائتلافی در رمضان ۱۳۳۸ هـ.ق سعدالله‌خان به فرمانداری نظامی و دژبانی رشت منصوب و در یکی از کاخ‌های سپهدار اکبر رشتی مستقر شد. منع مشروب‌فروشی، منع کشت تریاک، اخذ مالیات‌های معوقه و برخورد با جاسوسان از اقدامات مهم فرمانداری نظامی یا به اصطلاح آن روز «کماندانی» بود که با جدیت پیگیری شد.

### گشایش جبههٔ جدید

در همان سال جهت گشایش جبهه‌های جدید برای حمله به تهران، قشونی به فرماندهی سعدالله‌خان روانهٔ مازندران شد. سربازان این قشون، که تقریباً بدون زدوخورد، در مشهد سر (بابلسر امروزی) از کشتی پیاده شدند بابل و ساری را تصرف



نمودند.<sup>۷</sup> احسان‌الله‌خان مایل بود که این مأموریت به او سپرده شود. اما میرزا به او اطمینان نداشت.

بعد از تصرف بدون خونریزی مازندران میرزا با جملهٔ عاطفی «قربان سعدی سعادت‌مند خود گردم» دستوراتی به سعدالله‌خان می‌دهد و از او می‌خواهد که وسایل تحیب عمومی را فراهم آورد، اما هم‌چنان از احسان‌الله‌خان و رفقای حزب کمونیست او می‌نالید.<sup>۸</sup> لذا نمایندگان به مسکو اعزام می‌کند تا این جاهلان را سر عقل بیاورد.

مشیرالدوله پیرنیا (نخست‌وزیر وقت) عده‌ای از نیروهای گارد سلطنتی و قزاق را به فرماندهی استاروسلسکی و هزینه‌ای که انگلیس‌ها به‌صورت وام در اختیار او قرار دادند، همراه حبیب‌الله‌خان شبیبانی و محمد درگاهی عازم سرکوب جنگلیان در مازندران نمود. آن‌ها پس از اندکی مقاومت هواداران جنبش جنگل، علی‌رغم آنکه انتظار می‌رفت بتوانند موقعیت خود را به‌دلیل تشتت فکری و سیاسی زعمای جنگل، تثبیت کنند مجبور به عقب‌نشینی از ساری و بابل شدند. مرحوم مهجوری می‌نویسد: «جنگلی‌ها در حوزهٔ مازندران به کسی آزار نرسانیدند و دیناری به زور و چپاول نگرفتند»<sup>۹</sup>

در زمان زمامداری سپهدار اکبر رشتی، برای مذاکره با استاروسلسکی، فرمانده قوای قزاق‌ها، عده‌ای از طرف میرزا عازم تهران شدند که در قزوین دستگیر و سه‌ماه زندانی شدند. در همین زمان، کشور آستان حوادثی بود. در مهمان‌خانهٔ قزوین سرتیپ رضاخان میرپنج سوادکوهی و فضل‌الله زاهدی، بعد از برکناری استاروسلسکی، با درویش دیدار کردند و قصد انجام کودتا و تصرف تهران را با او در میان گذاشتند و از او خواستند که میرزا و نیروهای او را با آنان همراه کند تا به اتفاق هم به سمت تهران حرکت کنند که میسر نشد.

سرانجام در سحرگاه سوم اسفندماه

۱۲۹۹ کودتاچیان با زدوخورد مختصری به رهبری سیدضیاءالدین طباطبائی و رضاخان تهران را به تصرف خود درآوردند.

### رضاخان و نهضت جنگل

بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سیدضیاءالدین طباطبائی در یک عمل منافقانه، بنا به روایت درویش، او را در تهران به اطاق خویش دعوت می‌کند و ضمن ستایش از جنگلی‌ها از او خواهش می‌کند که از میرزا بخواهد یک مهلت شش ماهه بدهد تا او بتواند مقاصد ملی میرزا را جامه عمل بپوشاند؛ سیدضیاء دستور پرداخت هزینهٔ سفر درویش به گیلان را نیز می‌دهد. از طرف دیگر به میرزا کریم‌خان رشتی نیز مبلغ شصت هزار تومان می‌دهد تا عده‌ای مزدور اجیر کند و میرزا و یارانش را سر به نیست کنند که درویش با فرستادن فردی با لباس مبدل به گیلان میرزا را از توطئه آگاه می‌کند.<sup>۱۰</sup> حاجی احمد کسمایی و سردار محیی هر دو دستگیر شدند که شبانه توسط سربازهای روس آزاد و به بادکوبه (باکوی امروزی) فرستاده شدند. بعد از سقوط دولت سیدضیاء و روی کار آمدن قوام‌السلطنه، درویش موارد پیشنهادی نهضت جنگل را به اطلاع<sup>۱۱</sup> وی رساند که درخواست نوعی حکومت فدرالی با اختیارات فراوان بود. قوام‌السلطنه به ظاهر شروع تمجید و ستایش از جنگلی‌ها کرد ولی گفت: فعلاً دولت گرفتاری‌هایی دارد و نمی‌تواند در بیشتر آن موارد اقدام کند. معلوم شد که قوام‌السلطنه مثل برادرش وثوق‌الدوله نظر خوشی به جنگلی‌ها ندارد، اما در صدد برآمد که از طریق حیل و سیاست کار را یکسره کند. قوام‌السلطنه رضاخان را که وزیر جنگ بود مأمور پایان کار جنگلی‌ها کرد.

میرزا همواره از درگیری با نیروهای دولتی پرهیز داشت و نمی‌خواست آغازگر

جنگی باشد. لذا به روایت فخرائی، مذاکره‌ای با رضاخان وزیر جنگ و نرمش در برابر او و رد و بدل شدن جملات ملاطفت آمیزی از طرفین صورت گرفت<sup>۱۲</sup> و قرار شد دیداری نیز میان آن‌ها صورت گیرد، اما در جبههٔ ماسوله، که جنگلی‌ها، از این متارکه بی‌خبر بودند، زدوخوردی صورت گرفت که سه افسر و پانزده نظامی قزاق کشته شدند و کار به ادامهٔ کارزار کشانیده شد. اینجا روایت درویش با روایت مرحوم فخرائی اندکی تفاوت دارد. بعد از واقعهٔ ماسرا، میرزا با عجله درویش را برای مذاکره به تهران می‌فرستد اما از بخت بد او سردار سپه برای ملاقات با میرزا به گیلان رفته بود. جاسوسان انگلیس که به گفتهٔ درویش در همه جا حضور داشتند می‌دانستند که اگر این ملاقات صورت گیرد ممکن است به سازش میرزا با رضاخان بینجامد و لذا شروع به تحریکات و تشدید اختلافات کردند. قبل از ملاقات، یک نامهٔ جعلی از طرف میرزا کوچک‌خان مبنی بر دستگیری ایشان (رضاخان) نوشتند که موجب شد رضاخان حمله به نیروهای میرزا را آغاز کند و به تهران برگردد. در تهران جشن پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در سفارت شوروی بود. قوام‌السلطنه، وزیر جنگ، روتشتین سفیر روس و عده‌ای از خان‌های ایرانی و روسی دعوت بودند. روتشتین از رضاخان پرسید: «شما که برای ملاقات نزد میرزا کوچک‌خان رفتید، چه شد که دستور حمله دادید؟» وزیر جنگ برای تبرئهٔ خود سفیر روس، قوام‌السلطنه و این جانب (درویش) را بیرون تالار برد و یادداشت جعلی را ارائه داد. متن یادداشت بدین مضمون بود: «جناح راست ما محکم است. جناح چپ را هم محکم کنید. وزیر جنگ همین که وارد محوطه شد ایشان را محاصره کنید». به محض دیدن آن یادداشت ساختگی جعلی بودن آن را

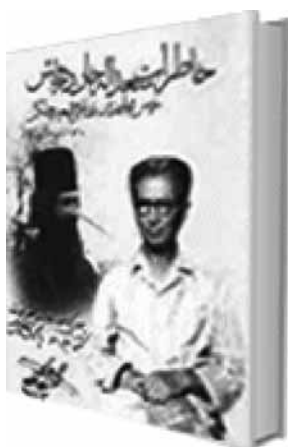
یادآور شدم و اظهار داشتم من چندین نامه به خط و امضای کوچک خان در منزل دارم. روتشتین اصرار داشت که جعلی بودن آن نامه آشکار شود. قوام السلطنه اظهار داشت بهتر است تطبیق شود ولی وزیر جنگ گفت که کار از کار گذشته است.<sup>۱۳</sup>»

### تحلیلی بر علل شکست نهضت جنگل

از مجموع اسناد و مدارک موجود می توان قضاوت واقع بینانه تری در مورد چون و چرای شکست نهضت جنگل ارائه داد، از جمله:

الف: قیام میرزا که در سال ۱۲۹۳ ه.ش آغاز شده بود تا سال ۱۳۰۰ ه.ش، یعنی حرکت رضاخان به سمت رشت، گرفتار دودستگی ها، کودتای خونین کمونیست ها، واقعه ملاسرا، تسلیم دکتر حشمت و حاج احمد کسائی، خیانت یاران دیرین و زدوخوردهای داخلی شد که به مذاق توده های مردم که به دنبال آرامش و امنیتی برای گذران امور روزانه خود بودند خوشایند نیامد. فرامین میرزا حتی در شهر رشت نیز به طور کامل نافذ و جاری نبود چه رسد در مناطق دیگر. چنین شرایط بحرانی و رنج آوری حاصل مکانیسم داخلی جنبش جنگل و بعضی از تاکتیک های اشتباه سران جنگل و حتی شخص میرزا بود (که از جمله آن ها مسامحه غیر قابل اغماض در برابر احسان الله خان و دسیسه های عوامل روس و انگلیس و خان های محلی را می توان نام برد.

ب: دولت کودتا، پس از تصرف تهران و انتصاب رضاخان به وزارت جنگ، صدها خان و امیر و نیز قلدان محلی و دزدان سرگردنه را قلع و قمع کرد. هدف آن دولت تقویت ارتش و دولت مرکزی، وحدت سیاسی و ارضی و ایجاد امنیت و حذف نظام خان خانی و بقایای شاهزادگان بی شمار فاسد قاجاری بود. تظاهرات دینی رضاخان با هر انگیزه ای که صورت می گرفت اقبال عمومی و حمایت بخشی از روشنفکران



او محرم اسرار میرزا بود. چهار سال از عمر خود را به عنوان ریاست مجاهدین جنگل در گوراب زرمخ گذراند. همچنین نماینده میرزا و نهضت جنگل در فتح مازندران، نماینده میرزا در مذاکره با دولت های وثوق الدوله، سیدضیاء و رضاخان و ده ها مأموریت سیاسی - نظامی دیگر بود



میرزا و دو تن از یارانش: اسماعیل جنگلی و حبیب الله خان مدنی





**تحولات ناخواسته‌ای که نه میرزا و نه رضاخان در پیدایش آن دخیل بودند و درویش آن را به جاسوسان انگلیس نسبت می‌دهد آن دو را به نبرد نظامی کشاند**

و از همان مسیر قانون اساسی مشروطه اهدافش را پی گرفت. جنبش میرزا از یک طرف مدعی پیروی از دولت مرکزی صالح بود و از طرف دیگر اصل رژیم مشروطه سلطنتی را الغا نمود که خود نوعی تناقض در گفتار و کردار بود.

**پی‌نوشت‌ها**

۱. ۲۲۳-۲۰۹، انتشارات جاویدان، چاپ دهم، ۱۳۶۲، تهران.
۲. خاطرات سعدالله خان درویش رئیس مجاهدین نظامی نهضت جنگل ص ۷۳، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، چاپ اول ۱۳۸۷، تهران.
۳. همان ص ۱۳۷ و فخرائی، ابراهیم سردار جنگل ص ۲۶۳، چاپ دهم ۱۳۶۲، تهران.
۴. هوالحق- یکشنبه هشتم حمل بیچی نیل ۱۲۹۹....

سعدی که صید دل‌ها کردی به عقل هوش- کُشتی زهجر ما را، باید گرفت گوشت قربانت شوم: محترم دست‌خط تو که مملو از صداقت و صفا بود زیارت گردید. جا دارد بعد از آن همه دوری و صدمات فوق‌الطاقة یک ساله که هر ساعت مرگ ما را تهدید و سپس به نزدیکی

سوسیالیستی بود که از نقاط آسیب‌پذیری این جنبش بود که مرتجعین داخلی نیز با بزرگ کردن و دامن زدن به آن، جنبش جنگل را وابسته به شوروی‌ها و تجزیه‌طلب و اشرار معرفی می‌کردند تا زمینه سقوط آن را فراهم سازند.

۵: الغای سلطنت و جایگزینی جمهوری برآمده از سوسیالیسم وارداتی شوروی‌ها به دست کمونیست‌های وطنی و ائتلاف میرزا با آنان اشتباه بزرگ تاکتیکی جنگلی‌ها بود. اشتباهی که کودتاچیان ۱۲۹۹ه.ش علی‌رغم تصرف تهران و توان حذف قاجاریه مرتکب آن نشدند و نظام مشروطه سلطنتی را که دستاورد جانفشانی‌های مشروطه‌خواهان بود به ظاهر حفظ کردند. حتی رضاخان در اوج قدرت نظامی خود بعد از طرح «جمهوری» به‌عنوان مقدمه‌ای برای انقراض قاجاریه، وقتی مخالفت مردم و علمای قم را دید فوراً تغییر تاکتیک داد

را در پی داشت. حتی سرسخت‌ترین دشمنان پارلمانی او چون مدرس و مصدق منکر اقدامات مفید او نبودند اما از ظهور دیکتاتوری وحشت داشتند. از آن سو هم گیلانیان، خسته از درگیری‌ها و مناقشات لفظی و نظامی جنگلی‌ها، وقتی اطلاعیه رضاخان را «مبنی بر ایجاد امنیت و نجات مال و جان و ناموس مردم»<sup>۱</sup> که جنگلی‌ها نتوانسته بودند محقق سازند، شنیدند به مذاق آن‌ها خوشایند جلوه نمود.

**ج:** حرکت رضاخان یا هر فرد دیگری به‌عنوان فرمانده کل قوا و مسئول حفظ امنیت عمومی کشور به‌سمت گیلان، در حکومت مشروطه، امری قانونی و اجتناب‌ناپذیر بود. به قول سعدی شاعر بزرگ «دو امیر در یک اقلیم ننگنجد». در یک کشور نمی‌شود دو سازمان نظامی مستقل و منفک از هم وجود داشته باشد. میرزا می‌بایست یا مقاومت می‌کرد یا جذب ارتش و نظام رضاخانی می‌شد. میرزا چون تشنه قدرت نبود و قدرت نظامی سیاسی را وسیله‌ای برای مبارزه با روس و انگلیس و استبداد داخلی می‌دانست بارها در مذاکرات با دولت مرکزی اعلان کرد که اگر دولت مستقل و آزادی در مرکز تشکیل شود خود را موظف اطاعت از آنان می‌داند. بر اساس همین باور صادقانه بود که وی قصد مصالحه با رضاخان را داشت، اما تحولات ناخواسته‌ای که نه میرزا و نه رضاخان در پیدایش آن دخیل بودند و درویش آن را به جاسوسان انگلیس نسبت می‌دهد آن دو را به نبرد نظامی کشاند که شکست نهضت جنگل و شهادت میرزا را در پی داشت.

د: وجود بیگانگان اعم از عثمانی، اتریشی، آلمانی و بلغاری، به‌خصوص روس‌ها که با ترفند انقلابی و بلشویکی و ادعای حمایت از رنجبران را داشتند و بالاخره عنوان «جمهوری شوروی گیلان» که تداعی کننده اتحاد جماهیر شوروی

مبدل گشته از شما که مسامحه در ملاقات می‌کنید قدری شکایت نمایم. مگر میزان ارادت ما را نسبت به شما ندانید که این اندازه بی‌رحمی می‌کنی.... عرایض فوق را خالی از حقیقت ندانسته چند روزی هم به عبادت مرضای عشق خویش آیی. امضا: کوچک جنگلی  
 درویش... همان ص ۱۱۲.  
 هوالحق ۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۳۸ - قربان سعیدی  
 سعادت‌مند خود گردم....  
 درویش... همان ص ۱۵۴.

۵. زندگی‌نامه خود نوشت سعدالله‌خان درویش با این جملات که نشان‌دهنده اعتقادات دینی و باورهای ملی اوست شروع می‌شود: به نام پاک ایزد دادگر که گیتی را به فروغ روشنی داد و مردم را از دیگر جانوران به زیور خرد برتری بخشید تا در پرتو این چراغ آسمانی بد از نیک شناخته و با دیده دانایی روشن از تاریک تمیز دهد و از خدای بهترین درود بر آن پیامبر اسلام و خاندان و یاران او که بخردان گروه آدمیان را راه نیک‌بخشی دو جهان بنمود... من بنده که یک تن از ایرانیان وازدوده پارسم به فره ایزدی و به نیروی شناسایی نامه‌های باستان و داستان گذشتگان و آزمایش کار گیتی و دیدار هر کشور و سنجیدن هر آیین بزرگی و برتری کیش محمد صلی‌الله‌علیه و آله را شناخته و با جان و دل گرویده‌ام و در این زمینه کوشش‌های نستوه دارم هر چه پیش رفته‌م بیش دیدم مهر تا بنده اسلام فروزنده‌تر بود و چشم دانش احمدی  
 فزاینده‌تر.... درویش همان ص ۹.

۶. درویش همان ص ۱۷

۷. نمونه‌ای از این غارتگری میرزا علی‌خان دیوسالار، معروف به سالار فاتح از فرماندهان ارشد نیروی سپهسالار تنکابنی، را که خود شاهد و ناظر آن بوده است شرح می‌دهد. همان ص ۲۹-۲۸، برای آشنایی بیشتر در مورد سالار فاتح رجوع شود به: دیو سالار، سالار فاتح، فتح تهران و اردوی برق‌بخشی از تاریخ مشروطیت، به کوشش نزهت دیوسالار ۱۳۳۶ - تهران.

فیاضی، عمادالدین، تلاش‌های سیاسی سالار فاتح، در فصل‌نامه گنجینه اسناد زمستان ۱۳۷۴، تهران.

بینایی، قوام‌الدین، مقاله، دیوسالار، میرزا علی، فصل‌نامه آینده، زمستان ۱۳۷۲، تهران.

۸. درویش همان ص ۱۵۵.

۹. مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، ص ۱۸.

۱۳۴۶، ساری.

۱۰. درویش می‌نویسد: میرزا کریم‌خان از سیدضیاءالدین رئیس الوزراء برای مخارج شصت هزار تومان گرفت و به‌عنوان مخارج حاج احمد و همراهانش (داد) حاج احمد هم مبلغی استفاده کرد چون صد نفر داشت و به هر یک صد تومان داد که می‌شود ده هزار تومان. درویش همان ص ۱۷۲. سؤال اینجاست که حاجی احمد کسمانی که تمام دارایی و ثروتش را در مرحله اولیه نهضت جنگل هزینه کرد نیازمند این پول سید ضیاء بود؟ این‌گونه روایت‌های شفاهی چندان قابل استناد نیست و ریشه‌های اختلاف را در اموری دیگری باید جست‌وجو کرد.

۱۱. مواد مصوبه پیشنهادی نهضت جنگل در یازده بند آمده بود که اصلاحات اساسی کلیه دو

اثر دولتی واگذار کردن تأمین داخله گیلان به نهضت جنگل، آزادی مؤسسات حزبی نهضت جنگل، مراجعه نیروهای دولتی به قزوین و تعیین حکومت و ریاست مالیه گیلان به تصویب جنگل از مهم‌ترین بندهای آن بود که در نهایت مورد موافقت قرار نگرفت - درویش همان ص ۱۹۵.

۱۲. سردار سپه بعد از شنیدن سخنان نمایندگان جنگل خطاب به آنان با لحن ملایمی می‌گوید تا اینجا اقدامات میرزا درست و همه‌اش از روی کمال حسن نیت و ملت‌خواهی و وطن‌پرستی بوده است من شخصاً به نام دولت ایران تصدیق می‌کنم که عملیات انقلابیون جنگل به نفع ملت و کشور ایران بوده و ... ای کاش میرزا زودتر از من به تهران می‌رسید و سررشته امور را به دست می‌گرفت. در زبده جلسه سران جنگل برای مذاکره تشکیل می‌یابد و تصمیم می‌گیرند

نامه‌ای از طرف میرزا به وزیر جنگ نوشته شود مشعر بر اینکه با ملاحظه نامه مشروح و نوبدی که در آن به ملت ایران داده شده است مقدرات ملی خود را از این تاریخ به شما تفویض می‌کنم. وزیر جنگ از دریافت این نامه بی‌نهایت خوشحال و در جواب می‌نویسد: من هم قلباً خود را به شما تسلیم می‌نمایم و خوب است به شهر تشریف بیاورید که ملاقات حاصل شود... همان ص ۹-۳۷۶.... رضاخان از بریده شدن سر میرزا خشنود نشده بود. فخرانی، همان ص ۳۹۱. صبح یکی از روزها که حضرت اشرف از اندرون بیرون آمدند که به وزارت جنگ بروند جعبه سر را نشان دادند. ایشان بی‌اندازه از این عمل اظهار نفرت کردند و دستور دفن سر را دادند. از یاران



بریگارد قزاق



## اشاره

مالک اشتر شجاع‌ترین فرمانده حضرت امیر(ع) بود و نقش مشاور نظامی و سیاسی آن حضرت را در جنگ‌ها به عهده داشت. این امر به همراه انبوهی از تجارب گذشته و نبوغ فکری از او یک نظامی صاحب نظر و عمل‌گرا در عرصه نظامی‌گری ساخته بود، طوری که می‌توانست در میدان‌های جنگ وارد عمل شود و اندیشه‌های خویش را به مرحله اجرا درآورد.

به یقین می‌توان گفت که پیروزی‌های مسلمانان در این نبردها پس از مساعی شخص حضرت علی(ع) مرهون تلاش‌ها، جانفشانی‌ها و شجاعت‌های مالک اشتر بوده است؛ مردی که در طول زندگی خود زیباترین جلوه پاسداری از حریم امامت را به تصویر کشید.

این مقاله بر آن است تا نقش و عملکرد سیاسی و نظامی مالک‌اشتر را در جنگ‌های حضرت امیر به‌ویژه در جنگ صفین مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: مالک‌اشتر، صفین، عملکرد سیاسی و نظامی

زهرا مروتی، عباس توسلیان

## زندگی و نقش تاریخی مالک اشتر



## نگاهی کوتاه بر زندگانی مالک اشتر

مالک اشتر فرزند حارث بن عبد یغوث نخعی از قبیله مذحج بود. درباره نسب مالک چندان اختلافی وجود ندارد. اغلب نسب نویسان و مورخان که از او یاد کرده‌اند نسبش را تا شخص نخع که نام قبیله به او ختم می‌شود این‌گونه بیان می‌کنند (مالک بن حارث بن عبد یغوث بن مسلمه بن ربیع بن حارث بن جزیمه بن سعد بن مالک بن نخع (ابن اسعد، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۲۳۹) البته برخی به جای «مسلمه» «سلمه» و به جای «جزیمه» «حزیمه» نوشته‌اند که ممکن است ناشی از تصحیف باشد یا نام یکی از اجداد وی معمول است ولی درباره مالک کمتر اتفاق افتاده است. (ابن حزم و ۱۴۰۳، ص ۴۱۵ و ابو نعیم اصفهانی و ۱۹۳۴، ص ۳۱۸ و ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ ج ۱۵ ص ۹۸)

مالک در سال ۳۶ هجرت پیرمرد بوده است. بنابراین اگر سن او را در این سال حدود ۶۵ تا ۷۰ سال حدس بزنیم چنین نتیجه می‌گیریم که حدود سی سال قبل از هجرت متولد شده است. البته این اتفاق میان سیره نویسان وجود دارد که مالک اشتر در عصر جاهلیت دیده به دنیا گشوده است ولی روز تولد وی معلوم نیست (حبیبی، ۱۳۸۶، ص ۲۰)

مالک در سال‌های پایانی پیامبر (ص) اسلام آورد ولی چون به دیدار آن حضرت توفیق نیافته است او را جزو تابعین به‌شمار می‌آورند. با این حال، برخی منابع از مالک به‌عنوان صحابی پیامبر (ص) یاد کرده‌اند (صدری افشار، ۱۳۸۳، ص ۶۵۳) برخی دیگر نیز بدون نام بردن از پیامبر (ص) مالک را از دلاوران صحابه نامیده‌اند (مصاحب، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۶۱۲) این در حالی است که برخی دیگر برای مالک عنوان صحابی پیامبر (ص) به‌کار نبرده و

فقط او را از اصحاب خاص حضرت علی (ع) به‌شمار آورده‌اند (معین، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۱۸۸۴)

مالک در زمان خلافت ابوبکر به مصاف رومیان رفت و در پیکار یرموک حماسه‌های بلند آفرید و همانند شیر غران جنگید تا پلک چشم او به وسیله پهلوان رومی، ماهان آسیب دید؛ به همین سبب از آن روز به بعد به اشتر مشهور شد (ابن اعثم کوفی و ج اول و ۱۳۷۲ و ص ۲۰۷) ناگفته نماند که در آن جنگ مالک در حالی که خون از گونه‌هایش روان بود بر ماهان حمله برد و او را فراری داد (همان و ص ۲۰۸) و در پیروزی بزرگ مسلمانان سهیم گردید. مالک خود در توصیف مبارزه‌اش با ماهان چنین گفته است: با استعانت از خداوند و با صلوات بر محمد (ص) ضربتی سهمگین بر ماهان وارد آوردم و او که حرارت آن ضربت را دریافت از میدان گریخت. مالک که عاشق اسلام بود چون از شکست خوردن مسلمانان در جبهه عراق احساس خطر کرد از شام به عراق رفت و در پیروزی جنگ قادسیه سهیم شد ولی دوباره به شام بازگشت و این‌بار در نبرد قیساریه شرکت کرد (همان و ص ۲۴۵) شهر میافارقین را با پیمان صلح گشود (همان، ص ۲۵۸)

مالک در ماجرای پایان خلافت عثمان، در سال ۳۵ ه. رهبری ۲۰۰ نفر از ناراضیان کوفه را بر عهده گرفت (ابن اسعد و ج ۳ و ۱۴۱۸ و ص ۶۵-۷۱) آنان به مدینه رفتند و با کمک مردم دیگری از بصره و مصر به همراهی جمعی از صحابه مهاجر و انصار در اعتراض به رفتار و تبعیضات امویان خواهان استعفای خلیفه سوم از مقام خود شدند.

## نقش مالک اشتر در زمان خلافت حضرت علی (ع)

مالک اشتر در بیعت مردم با امیرمؤمنان

علی (ع) نقش برجسته و محوری داشت. بلاذری در این باره می‌نویسد: امام وارد یکی از باغات بنی مبدول شد و مردم و کودکانی که شاخه‌های خرما در دست داشتند نیز آمدند سپس مالک اشتر گلیم سیاه منقش خود را برای امام پهن کرد و خطاب به مردم گفت: «منتظر چه هستید؟» سپس رو به امام کرد و گفت دستت را بگشا. امام دست گشود و مالک بیعت کرد و بعد گفت: برخیزید و بیعت کنید. طلحه و زبیر برخیزید و بیعت کنید (بلاذری، ۱۳۴۹، ص ۲۱۶)

طبری نقل می‌کند: امام در بازار مدینه بود که مالک جلو آمد و دست امام را گرفت، ولی امام دستش را کشید. مالک گفت: آیا بعد از سه خلیفه هنوز امتناع می‌ورزی؟ سپس دست امام را گرفت و به‌عنوان نخستین نفر با امام بیعت کرد (طبری، ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۴۵۵)

مالک برای تثبیت بیعت امام تلاش‌های فراوان کرد. وی به امام گفت: ای امیرمؤمنان با تو بیعت می‌کنم و بیعت مردم کوفه بر عهده من باشد وی صحابه و بزرگان حاضر در مدینه را ترغیب به بیعت با امام کرد (یعقوبی ج ۲ ص ۷۴)

مالک از شروع خلافت امیرمؤمنان همواره در خدمت اهداف آن حضرت بود و مسئولیت‌های بزرگی را عهده‌دار شد و همه را با موفقیت پشت‌سر گذاشت. او برای تحریض مردم به بیعت با امیرمؤمنان در جمع کثیری که در خانه آن حضرت اجتماع کرده بودند تا با آن حضرت بیعت کنند خطاب به مردم می‌گوید: ای مردم! این علی وصی اوصیا و وارث علوم پیامبران است. گرفتاریش بزرگ و تحملش نیکوست. همه فضائل در وجودش جمع است و هیچ‌کس از گذشتگان و آیندگان در تقدم او بر دیگران و علم و فضلش شک ندارد.

نفوذ کلام و توان بالای مالک در ایراد



چنین سخنرانی‌هایی یکی از امتیازات او بود. وی روشنگر حقایق و ارزش‌های والایی بود که می‌توانست توده مردم را به حرکت درآورده و آن‌گاه آن‌ها را هدایت نماید.

مالک‌اشتر در جنگ جمل یگانه سردار رشید سپاه حضرت علی (ع) بود و با سیاست و شجاعت خود نقش به‌سزایی در پیروزی‌های سپاه آن حضرت ایفا کرد. او در هنگام جنگ حواسبی جمع داشت و از هر سو مراقب دشمن بود. در هنگام نبرد چنان چست و چالاک بود که بر روی اسب می‌پیچید و سواره نیز خود را به حرکت درمی‌آورد و سینه هم‌وردان را می‌شکافت. (همان، ص ۱۷۵)

مالک در نبرد جمل از آغاز تا پایان آن، همراه امام بود. وی با شجاعت خویش بسیاری از فرماندهان و قهرمانان لشکر مقابل را در نبردهای تن‌به‌تن به هلاکت رسانید. پیش از شروع جنگ جمل فردی از سپاه امام به میدان آمد و پیمان‌شکنان را از مالک‌اشتر بیم داد. مالک در این جنگ قهرمانان منافقین و قریش از جمله عبدالرحمن بن عتاب اموی (ابن حجر، ج ۵، ۱۴۱۵، ص ۳۵) هلال بن وکیع و جناب‌بن عمرو راسبی و عبدالله بن حکیم و محمد بن طلحه و عمر بن یثرب را به خاک هلاکت افکند و مروان را به اسارت گرفت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۸۱)

محمد بن عبدالله بن دینار از صفوان نقل می‌کند که «در روز جنگ جمل همین که مردم صف کشیدند و رویارو شدند کسی از یاران امیرمؤمنین علی (ع) بانگ برداشت و به قریشیان که در لشکر مقابل بودند گفت: این گروه جوانان قریش: چنین می‌بینم که با رودریابستی بر این کار مجبور شده‌اید. اکنون شما را به خدا سوگند می‌دهم که خون‌های خویش را

حفظ کنید و خویشتان را به کشتن مدهید، از مالک اشتر نخی و جندب بن زهیر عامری خود را حفظ کنید و خویشتان را نجات دهید. مالک اشتر دامن زره خود را جمع می‌کند تا شما از او پیروی کنید و اشتر عبدالرحمن بن عتاب بن اسید را کشت (شیخ مفید، ۱۳۶۷، ص ۲۱۷) از ویژگی‌های بارز مالک که در موفقیت‌های وی و پیروزی‌های سپاه

### مالک در زمان خلافت ابوبکر به

### مصاف رومیان رفت و در پیکار یرموک

### حماسه‌های بلند آفرید و همانند شیر

### گران جنگید تا پلک چشم او به وسیله

### ماهان آسیب دید؛ به همین سبب از

### آن روز به بعد به اشتر مشهور شد

### ناگفته نماند که در آن جنگ مالک در

### حالی که خون از گونه‌هایش روان بود

### بر ماهان حمله برد و او را فراری داد

### و در پیروزی بزرگ مسلمانان سهمیم

### گردید

امام علی (ع) تأثیر به‌سزایی داشت درایت، تدبیر و ارائه طرح‌های مناسب جنگی بود. بر اساس این درایت‌ها بود که مسئولیت‌های عمده‌ای هم به وی واگذار می‌گردید. خطبه‌های مالک در جهت پیوستن مردم به امیرمؤمنان بر ضد اصحاب جمل در پیروزی سپاه حضرت علی (ع) تأثیر بسیار داشت. وی در جنگ جمل شرکت فعالی داشت و فرمانده میمنه (سمت راست) سپاه امیرمؤمنان بود (شیخ مفید، همان، ص ۳۳۶) وی هنگامی که مولایش به کوفه آمد به فرمانداری بر سرزمین جزیره و شهرهای آمد و عنات نصیبین و موصل و میافارقین منصوب



شد(منقري، همان، ص ۱۲)

### عملکرد سیاسی و نظامی مالک در جنگ صفین

مالک اشتر در جنگ صفین از معدود افرادی بود که قاطعانه تا آخر، خواهان ادامه جنگ بودند. او توطئه‌های دشمن و نقشه‌های شوم رامی شناخت. جنگ صفین از مهم‌ترین نبردهای دوره خلافت امام علی(ع) بود که در سال ۳۷ ه. بین آن امام بزرگوار و معاویه در ناحیه صفین در ناحیه غربی عراق رخ داد. مالک در این جنگ شرکت داشت و فرماندهی سواره نظام بر عهده او بود. باید اذعان داشت که جنگ صفین سخت‌ترین و طولانی‌ترین جنگ زمان خلافت امام علی(ع) بود. معاویه به بهانه واهی خونخواهی عثمان از بیعت با امام علی سر باز زده بود. حضرت علی(ع) نامه‌ها و سفیرانی نزد معاویه فرستاد تا با او بیعت کنند ولی معاویه از بیعت خودداری کرد. امام لشگری فراهم کرد و در پنجم شوال سال ۳۷ ه. از کوفه به سوی صفین حرکت کرد(مسعودی، ج ۱، ۱۳۸۴، ص ۱۸۴)

حربین صیاح نخعی مشاهدات خود از مالک را در روزهای سخت جنگ صفین چنین بازگو می‌کند: آن روز مالک اشتر بر اسب خویش نشسته و شمشیر یمانی خود را به کف گرفته بود و چون آن را به جنبش درآورد پنداشتی آب از آن فرو می‌ریخت و چون بالا می‌برد درخشندگی اش چشم را خیره می‌کرد(منقري، همان، ص ۳۴۷)

حارث بن جهمان مالک اشتر را بدید اما وی را که چهره‌اش آهن‌پوش بود نشناخت. به وی نزدیک شد. به او گفت: «از این دم خدایت از جانب امیرمؤمنان و انبوه مسلمانان پاداش نیک دهد» اما مالک اشتر او را شناخت و گفت: «ای ابن جهمان، آیا کسی همانند تو بدین روز و از

این آوردگاهی که من در میان آن قرار گرفته‌ام خود را عقب نگه می‌دارد؟» ابن جهمان به او نگریست و وی را شناخت. مالک اشتر از تنومندترین و بلندترین مردان بود ولی در ایام این جنگ اندکی لاغر شده بود. گفت: «فدایت شوم به خدا نه؛ من تا این ساعت جای تو را نمی‌دانستم ولی اینک دیگر از تو جدا نخواهم شد تا جان بازم (همان، ص ۲۴۸)

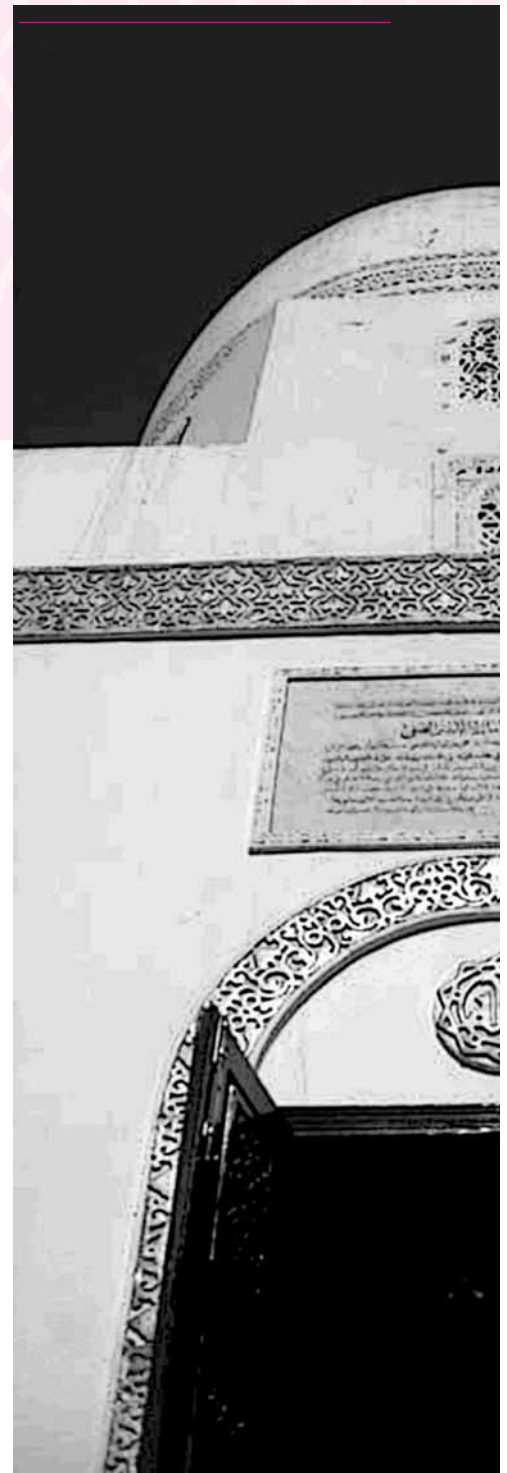
مالک در حفظ روحیه و انسجام سپاه امام علی(ع) و ایجاد انگیزه برای هم‌وردی و نبرد با دشمن نقش بسیار مهم و مؤثری داشت. خطبه‌های مالک با توجه به شجاعت و نفوذی که داشت موجب تشجیع و پایداری سپاه امام علی می‌شد. زمانی که آن حضرت اعلام کرد که حمله سرنوشت‌ساز را آغاز خواهد کرد مالک قصیده‌ای سرود که در تقویت روحیه دوستان و تضعیف روحیه دشمنان تأثیر به‌سزایی گذاشت.

وی در این قصیده چنین سرود:  
لحظه‌ای سرنوشت‌ساز با درآمدن سپیده دم نزدیک شد. صلح را مردانی و جنگ را جنگاورانی است.

مردان رزم و پیکار جوان لشکرشکنی هستند که از هیچ جانبازی هراس ندارند. (همان، ص ۴۶۹)

نقش مالک در جلوگیری از فرار سپاهیان عراق و ایجاد انگیزه و هیجان در جنگاوران بسیار زیاد بود. در یکی از روزهای جنگ صفین که نبرد شدت یافته بود جناح راست سپاه عراق رو به هزیمت نهاد و این عقب‌نشینی به قلب سپاه نیز سرایت کرد ولی جناح چپ که مالک در بین آنها بود مقاومت کرد. امام علی مالک را فراخواند و از وی خواست تا فراریان را فراخواند و جناح راست را از عقب‌نشینی باز دارد و به آنها بگوید: «از کام مرگی که یاری دفع آن را ندارید به سوی زندگانی

بعد از جنگ صفین و مراجعت امام علی (ع) به کوفه، مالک اشتر از طرف حضرت علی (ع) حاکم جزیره (سرزمین‌های بین دجله و فرات) شد.





بی‌دوامی که برای شما پایدار نیست به کجا می‌گریزید؟» (دینوری، ۱۳۶۴، ص ۱۸۲) مالک خود را به فراریان رساند و همان کلماتی را که امام علی فرموده بود به آنان بازگفت. او آنها را به‌سوی خویش فراخواند و گفت: «ای مردم من مالک بن حارث هستم. متوجه شد که او به نام اشتر مشهورتر است از این‌رو گفت «ای مردم من مالک اشترم به‌سوی من آیید. به این ترتیب گروهی دور او جمع شدند» (همان، ص ۱۸۳)



در یکی از شب‌های جنگ صفین که به شب لیلة‌الهریر معروف است مالک در تمام طول شب به کار تحریک سپاه مشغول بود (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰) نبرد لیلة‌الهریر از نیمه شب دوم تا برآمدن آفتاب ادامه یافت و مالک در حالی که به سمت شامیان پیشروی می‌کرد به یارانش می‌گفت: «به اندازه یک نیزه من پیش بروید» چون پیش می‌رفتند می‌گفت: «به اندازه این کمان من پیش

بروید»

چون نیروهای مالک خسته شدند وی اسبش را طلبید و پرچم برافراشت و همراه حیان بن هودّه نخعی به میان نیروها رفت و چنین گفت: «آیا کسی هست که جان خود را به خدا بفروشد و پایه‌پای مالک‌اشتر بچنگد تا پیروز شود و یا به خدا بپیوندد». مردان جنگی یکی پس از دیگری به او می‌پیوستند و همراه او می‌جنگیدند (منقری، همان، ص ۴۷۵) عبدالله بن ورقاء در جنگ صفین کشته شد درحالی‌که امیر میمنه لشکر امام علی بود و بعد از آن مالک‌اشتر امیر میمنه شد. ابن عباس در لیلة‌الهریر فرمانده میسره بود (ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۳۲) در یکی از روزهای جنگ صفین عبدالرحمان بن ولید حمله سختی آغاز کرد که باعث عقب‌نشینی سپاه عراق شد ولی با حمله مالک این عقب‌نشینی به پیشروی و پیروزی تبدیل شد. این در حالی بود که بعضی از سرداران امام علی نتوانسته بودند جلوی او را بگیرند (دینوری، همان، ص ۱۸۵)

از ویژگی‌های بی‌ظنیر مالک توان بالای او در نبردهای تن به تن بود. او در جنگ صفین با هفت تن از شهسواران عرب از جمله اجلح بن منصور مبارزه کرد و همه آنها را از پای درآورد (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۳۴۹)

یکی دیگر از ویژگی‌های بزرگ مالک که او را از دیگران متمایز می‌ساخت شناخت ژرف و عمیق او از امام علی (ع) و به دنبال آن تواضعش در برابر آن حضرت بود؛ تواضعی که از معرفت خاص او سرچشمه می‌گرفت (ری شهری، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۱۳۹)

برای نمونه با اینکه او با ماجرای حکمیت مخالف بود و از نگارش معاهده بین امام علی (ع) و معاویه ناخشنود، علی‌رغم میل باطنی خود، به صراحت

اعلام کرد: اگر امیرمؤمنان حکمیت را بپذیرد من نیز به آنچه او راضی است خوشنود خواهم بود (منقری، همان، ص ۴۹۲)

این عمل مالک مهم‌ترین نماد گوش به فرمانی تمام و کمال او از مقتدای خود در جنگ صفین بود. آن‌گاه که برای پیروزی تنها به اندازه یک تاخت اسبش به وقت نیاز داشت. با شنیدن پیغام مولای خود مبنی بر قطع نبرد و عقب‌نشینی تیغ در نیام می‌نهد و زبان در کام فرو می‌برد و با وجود شعله آتشی که در درون داشت تسلیم و اطاعت تنها اقدامی بود که انجام داد.

عظمت و برتری مالک از دیدگاه امام علی (ع) را باید در نامه‌های آن حضرت مورد بررسی قرار داد. از جمله این نامه‌ها نامه ۱۳ نهج‌البلاغه است که امام آن را به دو تن از فرماندهان لشکرش نگاشته است و درباره مالک چنین می‌گوید «مالک‌اشتر را بر شما فرمانروا می‌گردانم؛ پس گوش به فرمان او باشید و از او اطاعت کنید و او را بر خود زره و سپر قرار دهید زیرا او از کسانی نیست که بیم سستی و لغزیدن در او باشد (نهج‌البلاغه، نامه ۱۳)

### مالک اشتر پس از جنگ صفین

بعد از جنگ صفین و مراجعت امام علی (ع) به کوفه مالک‌اشتر از طرف حضرت علی (ع) حاکم جزیره شد. جزیره به سرزمین‌های بین دجله و فرات گفته می‌شود. در آن ایام گروهی از طرفداران عثمان به آن منطقه فرار کرده بودند و در آنجا اخلاص می‌کردند. معاویه هم در شام حکومت می‌کرد و آن سرزمین نزدیک بود از این‌رو امام علی مالک‌اشتر را که مورد اعتمادش بود در آن ناحیه گذاشته بود تا منطقه را آرام نگه دارد (حبیبی، همان، ص ۱۲۹)

مهم‌ترین واقعه زندگی مالک‌اشتر زمانی است که امیرمؤمنان او را به حکومت مصر انتخاب کرد. در همین زمان امام نامه‌ای برای او نوشت. مالک پس از دریافت نامه و دستورات امام‌علی به جانب مصر حرکت کرد. امام هنگامی که مالک را به امارت مصر گماشت برای مردم آن سرزمین نگاشت «... من بنده‌ای از بندگان خدا را به‌سوی شما فرستادم که در روزهای وحشت نمی‌خواهد و در لحظه‌های ترس از دشمن روی نمی‌گرداند. بر بدکاران از شعله‌های آتش تندتر است... او شمشری از شمشرهای خداست که نه تیزی آن کند می‌شود و نه ضربت آن بی‌اثر است (نهج‌البلاغه، نامه ۳۸)

جاسوسان معاویه خبردار شدند که مالک عازم مصر شده است. به معاویه خبر دادند او نیز برنامه قتل مالک را طراحی کرد. همین که مالک به نزدیکی قلزم در نزدیکی رود نیل رسید یکی از گماشتگان معاویه او را مسموم کرده و به شهادت رسانید. علاوه بر توطئه به شهادت رسانیدن مالک، معاویه دستور داده بود که در خطبه‌ها علاوه بر لعن امیرمؤمنان و امام‌حسن و امام‌حسین (ع) به مالک اشتر نیز لعن کنند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۹۹)

زمانی که خبر شهادت مالک اشتر به امام علی رسید بسیار اندوهگین شد و با صدای بلند در غم شهادت او گریست و فرمود: «خدایا من مصیبت مالک را در راه تو به حساب می‌آورم زیرا مرگ از مصیبت‌های روزگار است. رحمت خدا بر مالک باد...»

این‌گونه تأثر امام در فراق مالک حکایت از عمق ایمان و اعتقاد مالک به اسلام و امامت امام علی دارد. در شام وقتی معاویه از خبر شهادت مالک آگاه شد بسیار شادمانی نمود و مردم آنجا را

جمع کرد و گفت «علی دو دست داشت، یکی عمار که در صفین قطع شد و دیگریش امروز؛ و مردم بی‌خبر شام از مرگ مالک خوشحال شده و به یکدیگر تبریک می‌گفتند (شیخ مفید، همان، ص ۸۱)

همواره تا مالک زنده بود شئون حکومت امام علی (ع) استوار و پابرجا بود، اما وقتی او رفت ارکان حکومت علی (ع) با رخنه خوارج و منافقان دیگر آن استواری را نداشت؛ و آقایی مالک در کوفه بیشتر از آقایی احنف در بصره بود (ثقفی، ۱۳۷۲، ص ۹۰)

#### منابع

۱. ابن اسعد- محمد- الطبقات الکبری- تحقیق عبدالقادر عطا- بیروت دارالکتب العلمیه- ۱۴۱۸ ق
۲. ابن ابی الحدید- ابوحماد هبه‌الله المدائنی- شرح نهج‌البلاغه- تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم- بیروت- دارالاحیاء التراث العربی- ۱۳۸۵
۳. ابن خلدون- عبدالرحمان- تاریخ ابن خلدون- تحقیق خلیل شحاده و سهیل زکار- ج ۲- بیروت دارالفکر- ۱۴۱۷
۴. ابن حجر- الاصابه- بیروت دارالکتب العلمیه- ۱۴۱۵
۵. ابن حزم - علی بن احمد- جمهره انساب العرب- بیروت دارالکتب العلمیه- ۱۴۰۳
۶. ابن شهر آشوب- مناقب آل ابی‌طالب- مکتبه حیدریه- ۱۳۷۸
۷. ابن اعثم کوفی- محمد بن علی- الفتوح- ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی- مصحح غلامرضا طباطبایی مجد- چاپ اول- ان انقلاب اسلامی- تهران- ۱۳۷۲
۸. ابن عساکر- علی بن الحسن الشافعی- تاریخ مدینه دمشق- تحقیق علی شیری- بیروت دارالفکر- ۱۴۱۵
۹. ابوحنیفه دینوری- احمد بن داود- اخبار الطوال- تحقیق عبدالمنعم عامر- قاهره دارالاحیاء- الکتب العربیه- جلد اول- ۱۹۶۰
۱۰. ابونعیم اصفهانی- احمد بن عبدالله- ذکر اخبار اصبهان- لیدن- ۱۹۳۴
۱۱. اشراق- محمد کریم- تاریخ و مقررات جنگ در اسلام- دفتر نشر فرهنگ اسلامی- تهران- ۱۳۶۰
۱۲. ثقفی- ابراهیم بن محمد- الغارات- ترجمه عزیزالله عطاردی- ان عطاردی- ان عطارد-

- تهران- ۱۳۷۲
۱۳. بلاذری- احمد بن جابر- انساب الاشراف- تحقیق محمدباقر محمودی- بیروت- مؤسسه اعلی- ۱۳۹۴
  ۱۴. حبیبی- علی اصغر- نگرش تاریخی بر زندگی مالک‌اشتر- نشر شهاب‌الدین- تهران- ۱۳۸۶
  ۱۵. جعفریان- رسول- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه- ان انصاریان- قم- ۱۳۷۹
  ۱۶. ری شهری- محمد محمدی و دیگران- موسوعه الامام علی بن ابی‌طالب فی‌الکتاب و سنه و تاریخ- قم- ۱۴۲۱
  ۱۷. صدری افشار- غلامحسین و دیگران- فرهنگ فارسی معاصر- ۱۳۸۳
  ۱۸. طبری- محمد بن جریر- تاریخ الطبری- تاریخ الامم و الملوک- تحقیق محمد ابوالفضل



- ابراهیم- بیروت- ۱۹۶۷
۱۹. مصاحب- غلامحسین (به سرپرستی) دایرةالمعارف فارسی- تهران امیرکبیر- ۱۳۸
  ۲۰. مفید- ابو عبدالله محمد بن یغمان- الجمل- ترجمه محمود مهدوی دامغانی- تهران- نشر نی- ۱۳۶۷
  ۲۱. مسعودی- علی بن حسین- مروج الذهب و معادن الجواهر- تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید- مصر مکتبه التجاریه- الکبری- صفر ۱۳۸۴
  ۲۲. معین- محمد- فرهنگ فارسی- تهران- امیرکبیر- ۱۳۶۴



# از ساوه تا پاوه

## گزارش بازدید از خطه غرب ایران (کنگاور، سنقر، بیستون، روانسر، پاوه و جوانرود)

مسعود جوادیان

### اشاره

در تاریخ ۹۲/۳/۱۴ همراه با رضا نورمحمدیگ، دکتر سیاوش شایان و دکتر مهدی چوبینه، به منظور تهیه تصاویر مورد نیاز مجلات و گزارشی از چند منطقه جغرافیایی و تاریخی، عازم سفر شدیم. این نخستین سفر این تیم نبود؛ چند سالی است چنین می‌کنیم. سفرهایی که معمولاً چندین هفته نیاز به برنامه‌ریزی، نظرخواهی و تدارک دارد. در ایران عزیز آن قدر دیدنی‌ها و ناشناخته‌ها هست که ارزش صرف وقت و هزینه دارد. حتی اگر نخواهیم دیدنی‌های قبلی را دوباره ببینیم، عمر معمولی ما کفاف دیدن همه مناطق را نخواهد کرد. منتظر دریافت گزارش‌هایی از این دست از سوی شما هستیم.

### خوش خیالان آرام دل

**روز اول:** پنج صبح شروق تهران؛ رضا معمولاً مسافر و لنجک‌نشین ما بود اما این بار او را ابتدای نواب سوار کردیم تا به طرف اتوبان ساوه راه بیفتیم. اما خروج از تهران به راحتی میسر نبود، چرا که از همان ابتدای کار، با ترافیک سنگین مواجه شدیم. ناچار، به امید رهایی از چنان شلوغی، به سوی اتوبان تهران- کرج تغییر مسیر

دادیم، اما آن جا نیز بسیار شلوغ بود. بیش از سه ساعت مورچه‌وار جلو می‌رفتیم، در حالی که هنوز کرج را پشت سر نگذاشته بودیم، بنابراین باز تغییر مسیر دادیم؛ خود را به مسیر تهران- اشتهارد رساندیم تا از آنجا به بویین‌زهرا و خرم‌دشت، آبگرم و آوج برسیم. در فاصله ۱۰ کیلومتری از آوج به سمت شرق، روستای چوبینه قرار داشت که علت نامگذاری آن وجود قلعه‌ای از زمان بهرام چوبینه بود اما جالب این که هنوز مسکونی بوده و آنتن تلویزیونی بر بام‌های آن افراشته بود. بعد از گشت و گذاری یک ساعته قرار شد به همدان برویم. در بین راه دکتر شایان و آقارضا، طبق معمول دوربین به دست، سوژه می‌یافتند و عکس می‌گرفتند. حدود عصر، به همدان رسیدیم؛ خسته و بی‌رمق. محل اسکانمان، هتلی در لاله‌چین بود؛ منطقه‌ای در نزدیکی شهر همدان و مرکز تولید ظروف سفالی، به طوری که خیابان اصلی شهر را پر از مغازه‌ها و کارگاه‌های سفالی می‌بینید.

صبح روز بعد راه افتادیم. در آن برهه از زمان یعنی اواسط خرداد ماه، طبیعت زیبا و سرزنده بود و همه‌جا چشم‌ها را خیره می‌کرد، روح را نوازش می‌داد و تخیل و تفکرمان را مشغول می‌داشت: با خود

می‌اندیشیدم چه زیباست ایران، چه تمام نشدنی است جاذبه دشت‌ها و کوه‌ها و دره‌های آن.

### اسدآباد نامی رعب‌آور در سفرهای زمستانی

گردنه اسدآباد محل چوبی برای صرف صبحانه بود. تا صبحانه حاضر شود، آقارضا به عکاسی از شقایق‌ها مشغول شد. من و دکتر شایان هم خاطرات مربوط به عبور و مرور از گردنه را بازگو می‌کردیم و هیجان‌مان تازه می‌شد: روزگار سخت عبور و مرور از آنجا، تصادف‌ها و هول و هراس مسافران از شنیدن نام آن و رسیدن بدان محل!، روزهای مسدود شدن راه در زمستان‌ها و زمین‌گیر شدن وسایل نقلیه و سرگردانی مسافران.

به راه ادامه دادیم. کنگاور در پیش بود، با معبد معروف به معبد **آناهیتا**؛ یادگار عصر اشکانی. اثری که برخی پژوهشگران آن را معبد آناهیتا می‌دانند و عده‌ای دیگر مقر فرمانروایان محلی. می‌گشتیم و می‌دیدیم و گفت‌وگو می‌کردیم. پیوستن بازدیدکنندگان در گفت‌وگوها و اظهار نظر و طرح مسئله، از اشتیاق آنان برای شناخت معبد، حاکی از روح جست‌وجوگری‌شان بود و ضرورت





وجود یک راهنما در آنجا.

**وقتی جغرافی دانان اشتباه می کنند:**

یک صدا در زبان فارسی گاهی سبب اشتباهات وحشتناکی می شود. قرار بود روستای پلنگان در کامیاران محل بازدید باشد که به اشتباه به روستای پلنگین در ۱۰ کیلومتری سنقر رفتیم. اگر محبت مردمان گُرد نبود هنوز ما پدر حال سرگردانی در آنجا بودیم. به سوی سنقر طبق طریق کردیم زمین های وسیع که در آنجا بود امید روستاییان بود که در آنجا اینک خشک سالی



طبق معمول، دکتر شایان و دکتر چوبینه (که فرمان دار بود!) مدام درباره پدیده های اطراف گفت و گو می کردند: جنس سنگ ها، شکل دره ها و دشت ها و تغییرات شان، پژوهش ها و ضرورت ها و کاستی ها. آقارضا هم که گهگاه فرمان ایست می داد؛ پیاده می شد، عکس می گرفت و سپس فرمان حرکت! به بیستون نزدیک می شدیم. در سال های گذشته، این نگاره مهم هخامنشی (که در فهرست میراث جهانی ثبت شده و از مهم ترین مآخذ مطالعات هخامنشی است) بازدید کننده چندان نداشت؛ چرا؟ آیا چون بر سر راه بود و رایگان در معرض دید؟ یا

رسید و بارندگی های این سال، به کشتزارها جانی تازه بخشیده بود. در و دیوار سنقر پر از تصاویر کاندیداهای ریاست جمهوری و نیز کاندیداهای شورای شهر بود. در این باره در سطور بعد بیشتر خواهم گفت. ناهاری (کباب سنقری!) خوردیم و به راه افتادیم. دومین روستای همنام با دکتر چوبینه در بین راه بود. برخلاف روستای چوبینه آوج کسی از وجه تسمیه و علت نامگذاری آن اطلاعی نداشت. حتی وجود باغ چوبینه در مجاورت روستا نیز چیزی را روشن نمی کرد. به سوی بیستون می رفتیم. در بین راه





چون اداره میراث فرهنگی تابلوهای راهنما نصب نکرده بود یا اینکه رشد فرهنگی شهروندان را شاهد هستیم؟ به هر حال در چند سال اخیر، این اثر شاهد بازدیدکنندگان زیادی است که البته بخشی از آنان را در جست‌وجوی یادگارهای شیرین و فرهاد

و ادعاهای داریوش به گفت‌وگو نشستیم و اینکه نگاره بیستون در چه زمانی ایجاد شده است. خانم جوانی هم در آن نزدیکی ایستاده بود و تکان نمی‌خورد و به‌ظاهر به دوردست‌های می‌نگریست. به‌نظم مباحث ما برای وی شنیدنی بود اما خجالت می‌کشید وارد گفت‌وگو شود.

بیستون معشوق غارنوردان خارجی و داخلی، و قله، با چشم‌اندازهای خیره‌کننده.

وارد شهر که شدیم یکسره به باشگاه فرهنگیان رفتیم تا نخست تکلیف اسکان‌مان روشن شود. نامه دفتر (دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی) را که خطاب به اداره کل آموزش و پرورش کرمانشاه بود، به متصدی نشان دادیم؛ اظهار بی‌اطلاعی کرد! توقع داشتیم که نامه که بیش از ۱۰ روز قبل به کرمانشاه فرستاده شده بود، به آن‌ها ارجاع داده شده باشد. اظهار داشتیم که صرف‌نظر از نامه، طالب اتافی برای یک شب هستیم اما هنوز جمله‌مان منعقد نشده، پاسخ منفی متصدی را دریافت کردیم؛ با لحنی خشک و نیمه‌صمیمی! دکتر چوپینه با خود عهد کرد دیگر به هیچ کرمانشاهی خیر نرساند حتی اگر آن کرمانشاهی جوادیان با کتف درناکش باشد! گشتیم و گشتیم تا جایی در شهر یافتیم. هتل رسالت کرمانشاه در میدان فردوسی لطف نمود و فقط برای یک شب اتافی در اختیار گذاشت چون فردا هم اتاق‌ها را همراهان کاندیداهای ثقیل شده انتخابات پیش‌رو رزرو کرده بودند و شب را در آنجا سپری کردیم. اینجا هم حال و هوای انتخابات، بر فضای شهر حاکم بود. یادم رفت بگویم که هنگام ورود به شهر، به اشتباه به اتوبانی وارد شدیم و چند کیلومتر طی نمودیم تا بتوانیم برگردیم. آنجا بود که دریافتیم شهر در این سال‌ها چه قدر وسعت یافته است. و شهرسازان جدید تا چه حد از اصول اولیه شهرسازی فاصله دارند که پیش‌بینی چنین امر ساده‌ای را هم نکرده‌اند.

**صبح روز سوم**، با خاطره تلخی که در خاطر دوستان مانده بود، از شهر بیرون زدیم و عازم **روانسر** شدیم. از اینجا به بعد، آنچه می‌دیدیم برای اغلب ما تازگی داشت. من از سال‌های خیلی دور، تا روانسر رفته بودم. دوستان نیز فرق زیادی با من نداشتند؛ به همین دلیل توقف بیشتری در راه داشتیم و موضوعات بیشتری برای گفت‌وگو: درباره تاریخ و فرهنگ منطقه، جغرافیای خطه، تنوع

می‌بینید!

نگاره بیستون، به دلیل داریوست‌های نصب‌شده، دیده نمی‌شد و ملت، از اینکه نفس زنان خود را به آنجا می‌رسانند و چیزی نمی‌دیدند دلخور بودند. دکتر شایان و آقارضا در معرض دید نبودند و معلوم بود که به عکاسی مشغولند. با دکتر چوپینه قدری درباره پسران کمبوجیه و اقدامات

### از کرمانشاه تا جوانرود

از بیستون تا کرمانشاه راهی نیست. به شهر نزدیک می‌شدیم و من همه حواسم به **قله پراو** بود؛ اسطوره کوهنوردان کرمانشاه و منشأ داستان‌پردازی گذشتگان، تنگ و زیبا و مسحورکننده‌ای که به پای کوه می‌رسد، **دُزری** (راه دزدان)؛ چشمه جان‌بخشش، غار



گنبد علویان در همدان



گور دخمه بیستون

گیاهی و جانوری و .....

پوسترها بر تن داشتند.

رفتیم و رفتیم تا به روانسر رسیدیم، با سراب معروفش، که تفرجگاهی است و معمولاً مسافران را به خود می‌خواند. از آنجا عازم **جوانرود** شدیم و پس از اطمینان از تهیه محلی برای اسکان در این شهر، به **پاوه** رفتیم: شهری واقع شده در یک درهٔ مصفا، با خانه‌های پلکانی در دو سوی آن و فضای سبز مجاور شهر.

در طبیعت پاوه، قلّه شاهو واقع شده؛ با بیش از ۳۳۰۰ متر ارتفاع که در این زمان (نیمه خرداد)، هنوز بخش‌هایی از آن پوشیده از برف بود.

ناهار در پاوه صرف شد و بعد هم به جوانرود برگشتیم. شهر جوانرود، بیش از سایر شهرها، حال و هوای انتخابات داشت؛ با پوسترهایی بزرگ از کاندیداها از جمله زنان، با درج نام، مدرک تحصیلی (!) و شعارها و وعده‌ها و اتومبیل‌های زیادی که لباسی از این

## بازگشت

صبح روز چهارم که جمعه بود و آخرین روز سفر، قبل از طلوع آفتاب، شتابان به جاده زدیم تا هر چه زودتر کمر راه را بشکنیم و به شلوغی نخوریم و البته نخوردیم. حدود ۳ بعد از ظهر تهران بودیم.

در فرصتی، با دکتر شایان سری به بازار زدیم. یافتن بازار جوانرود، «تصادفی» بود. مسافری که با اتومبیل از خیابان اصلی شهر عبور می‌کند، چندان دیدی به بازار ندارد. بازار! عجب بازاری! تازه فهمیدم که چرا اهالی کرمانشاه مشتاق رفتن به جوانرود هستند. بازاری بزرگ، باریک، با مغازه‌ها و دکه‌های به هم چسبیده و جمعیتی که در هم می‌لولند. اغلب اجناس این بازار از عراق می‌آید؛ از شیر مرغ تا جان آدمیزاد! اهالی بومی نیز کمتر از مسافران نیستند. البته برای عده‌ای از آن‌ها (به نظر می‌رسد) بازار یک تفرجگاه و محلی برای سرگرمی و گذران اوقات است. به دکتر چوبینه که در مهمان‌سرا مستقر بود زنگ زدم و بازار را توصیف نمودم اما اشتیاقی نداشت، خسته‌تر از آن بود که به آنجا بیاید. خریدیم و عکاسیدیم! و گفتیم و شنیدیم و دیدیم، که همه تجربه‌های تازه‌ای بود.



سراب بیستون



محمدتقی در سال ۱۳۰۹ ق / ۱۲۷۰ ش در تبریز زاده شد. وی فرزند یاور (سرگرد) محمدباقرخان عنایت السلطنه بود و مادرش عزت‌الحاجیه نام داشت. جد خاندان پسیان، رستم بیگ، بعد از عهدنامه ترکمن‌چای و جدایی تعدادی از شهرهای ایران، برای ادامه زندگی به تبریز مهاجرت کرد. رستم‌بیگ و یاور محمدباقرخان، پدر محمدتقی، روابط نزدیکی با مقامات بزرگ و با نفوذ تبریز، از جمله میرزاتقی‌خان امیرکبیر و حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی داشتند. (شرح حال، ص ۲۷). دو تن از افراد این خاندان، سلطان غلامرضاخان پسیان و یاور علیقلی‌خان پسیان بودند که بعدها، در جنگ جهانی اول به شهادت رسیدند. (متولی، صص ۸-۹) فرزندان رستم‌بیگ عموماً از صاحب‌منصبان نظامی بودند و دو نفر فوق‌الذکر یعنی علیقلی و غلامرضا، در جنگ با انگلیس‌ها در شیراز کشته شدند. (پسیان، ص ۲۶ - ۲۷؛ کرونین، ص ۶۹۶؛ آذری، ص ۲۸۰، ۲۵۰ - ۲۸۱).

محمدتقی پسیان ابتدا در مدرسه لقمانیه تبریز به تحصیل علوم و زبان‌های خارجی پرداخت، سپس در آستانه پیروزی انقلاب مشروطه در پانزده‌سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به مدرسه نظام تهران راه یافت و در منزل ژنرال حمزه‌خان پسیان که از آجودان‌های

## محمدتقی خان پسیان

نرگس کلاکی  
پژوهشگر

مظفرالدین‌شاه بود سکونت کرد. (متولی، ص ۸-۹) وی پنج سال در این مدرسه آموزش دید و در سال آخر تحصیل، از سوی وزارت جنگ با درجه نایب دومی (ستوان دومی) به خدمت ژاندارمری درآمد. پس از دو سال خدمت به درجه سلطانی (سروانی) ارتقا یافت و از طرف مدرسه نظام، با معرفی کلنل کستر زیش به ژنرال یالمارسون، مدت شش ماه به اسم «صاحب منصب» داوطلب و مدت شش ماه در ۱۲۹۱/۱۳۳۰ ش با سمت معلم و مترجم در مدرسه ژاندارمری یوسف‌آباد به‌کار خود ادامه داد. در این ضمن، از طرف افسران سوئدی به سمت آجودان مترجمی ریاست گروهان سراب مأمور و عازم همدان گردید. وی در همدان و غرب ایران درگیری‌هایی با نیروی متفقین داشت که باعث شد مورد توجه دولت آلمان، که متحد دولت عثمانی بود، قرار گیرد، به طوری که بعدها دولت آلمان نشان صلیب آهن را که یکی از نشان‌های مهم نظامی این کشور بود به کلنل محمدتقی‌خان پسیان اعطا کرد. (متولی، ص ۲۷، ۸-۹) بعد از امنیت بخشیدن به راه‌های همدان، محمدتقی به تهران بازگشت و با پایان دوره صاحب منصبی به درجه یآوری ارتقا یافت و به سرپرستی گروهی مأموریت بروجرد را گرفت. او در ۲۰ رجب ۱۳۳۲ ق. به ریاست و فرماندهی باتالیان (گردان) همدان منصوب شد. مقارن با این انتصاب، جنگ جهانی اول در سال ۱۲۹۲ ش / ۱۹۱۴ م. آغاز شد. به‌رغم اعلام بی‌طرفی از سوی دولت ایران، خاک ایران مورد تاخت و تاز متجاوزان روس - انگلیس قرار گرفت. در این زمان، دولت مهاجرت تشکیل شد و محمدتقی‌خان نیز در صف مقدم وطن‌خواهان و مدافعان حکومت مهاجرین قرار گرفت و در چهاردهم محرم ۱۳۳۴ ق. حمله معروف «مصلی» را علیه قوای قزاق ایرانی وابسته به روس‌ها فرماندهی کرد و ضمن شکست دادن و خلع سلاح آن‌ها، همدان را که نیروهای متجاوز روس اشغال کرده بودند از چنگال آنان خارج کرد. (پسیان، ص ۲۷-۲۸؛

افسر، ص ۱۳۰-۱۳۱) البته دیری نپایید که پسیان و یاور عزیزالله خان ضرغامی به سبب برتری ارتش روسیه ناگزیر به عقب‌نشینی از کرمانشاه شدند و اگرچه نیروهای ژاندارمری تحت فرماندهی آنها مسئول دفاع از منطقه شدند، اما ادامه مقاومت در برابر نیروهای خارجی به سبب عدم اتحاد و فقدان اسلحه غیرممکن شد و نیروهای وطن‌خواه به سرزمین عثمانی پناه بردند. پس از این ناکامی، پسیان از فرماندهی قوا کناره‌گیری کرد.

### سفر به آلمان

پسیان برای درمان و معالجه بیماری ورم کبد در سال ۱۲۹۶ ش. راهی آلمان شد.

وی در آنجا تحصیلات نظامی خود را نیز ادامه داد. هیندربورگ سردار مشهور آلمانی که وصف رشادت‌های محمدتقی‌خان را شنیده بود از وی برای خدمت در ارتش آلمان دعوت به عمل آورد. پسیان نیز پذیرفت و آموزش‌های هوانوردی و سپس خلبانی را فراگرفت و پس از ۳۳ پرواز نام خود را به‌عنوان نخستین خلبان ایرانی در تاریخ کشور ثبت نمود. (عاقلی، ج ۱، ص ۲۳۱) وی سپس در پیاده‌نظام ارتش آلمان انجام وظیفه کرد و در جنگ اول فرماندهی یک ستون سرباز آلمانی را در لهستان علیه متفقین بر عهده داشت. (آذری، ص ۱۵۴) همچنین به فعالیت‌های متنوع روشنفکری، فرهنگی و سیاسی روی آورد. از جمله، در

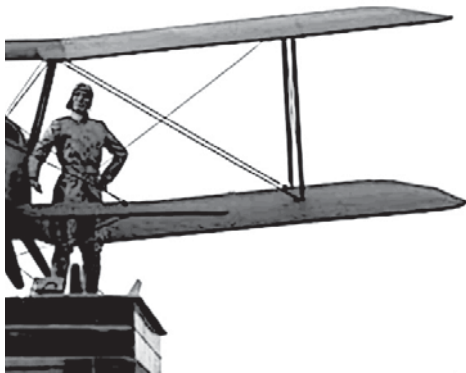
انجمن ادبی-سیاسی تقی‌زاده در برلین شرکت جست و مقالاتی در مجله «کاوه» به چاپ رساند. دو کتاب نیز نوشت؛ یکی «سرگذشت یک جوان وطن‌دوست» که سرگذشت خودش بود و دیگری «جنگ مقدس از بغداد تا ایران»، درباره تجربیاتش در غرب ایران طی جنگ جهانی اول. (پسیان، ص ۳۱-۳۴؛ افسر، ص ۱۳۳-۱۳۵، ۱۷۶-۱۷۹؛ کرونین، ص ۶۹۷-۶۹۹)

### بازگشت به وطن

محمدتقی پسیان با پایان گرفتن جنگ جهانی اول و تغییر اوضاع (۱۲۹۷/۱۳۳۸ ش) به ایران بازگشت و در همان سال، به‌دنبال سقوط دولت وثوق‌الدوله دوباره به خدمت ژاندارمری دعوت شد و به درجه کلنلی (سرهنگی) ارتقا یافت و در دولت مشیرالدوله به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب گردید. مأموریت او با والی‌گری قوام‌السلطنه (برادر وثوق‌الدوله) در خراسان هم‌زمان شد. قوام، والی خراسان، برای تقویت نیروی نظامی خراسان در جهت تأمین امنیت اقداماتی را شروع کرده بود؛ از جمله اینکه حدود پنج هزار قبضه تفنگ از انگلیسی‌ها خریداری نموده و شالوده یک ژاندارمری نیرومند را ریخته بود که این کار او با شروع کار پسیان هم‌زمان شد. تا اینجا در مشهد روابط آنها، یعنی والی خراسان و کلنل، همچنان حسنه بود. (آذری، ص ۲۲۶) تا اینکه پس از چهار ماه فعالیت برای اصلاح امور مالی و اداری ژاندارمری، به سبب کمبود منابع مالی و کارشکنی‌های قوام، با ناکامی روبه‌رو شد. این درحالی بود که بعد از مدتی بین قوام و موسیو دویوا، پیشکار مالیه و گمرک خراسان، بر سر مسائل مالیات و عوارض اختلافاتی به‌وجود آمد. در این اوضاع نابسامان، کودتای سیدضیاء نیز در سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. به وقوع پیوست. (پسیان، ص ۳۶؛ کرونین، ص ۶۹۹، ۷۰۴)







ماه طول نکشید، زیرا در چهارم خرداد ۱۳۰۰ فرمان عزل او صادر و به همه ایالات مخابره شد. ده روز بعد قوام السلطنه که ظاهراً در زندان حکم صدارت خود را دریافت کرده بود، کابینه خود را به حضور احمدشاه معرفی کرد و امور استحقاقی و انتظامی دولت مرکزی و حومه نیز به سردار سپه (رضاخان) سپرده شد. در هفتم خرداد ۱۳۰۰، تلگرافی از شاه به خراسان رسیده بود که براساس آن کلنل پسیان در فرماندهی قوای نظامی خراسان باقی ماند ولی از دخالت در امور حکومتی منع گردید. کلنل فرمان شاه را پذیرفت. پس از تشکیل و معرفی کابینه به شاه، امر شد که نجدالسلطنه در سمت کفالت ایالت خراسان به کار مشغول شود. هنوز چند روزی از کفالت نجدالسلطنه نگذشته بود که کلنل پسیان او را توقیف کرد و اداره حکومت را به دست گرفت و گروهی از متنفذان شهر را که با اقدامات او موافق نبودند زندانی و گروهی را نیز تبعید کرد. علاوه بر این، گروهی از اهالی و اصناف به ارگ دولتی فراخوانده شدند تا ولایت کلنل محمدتقی خان پسیان را از دولت طلب کنند. به شیوه مرسوم چند نفر از اهالی شهر

بهادرخان بازداشت و روز بعد به وسیله یک کالسکه و عده‌ای مأمور تحت‌الحفظ به تهران فرستاده شد. (آذری، ص ۱۸۲، مکی، ص ۳۱۴)

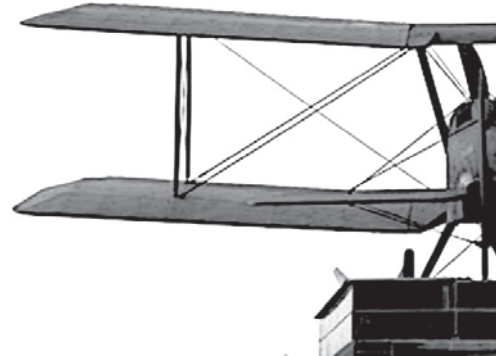
روز بعد، سیدضیاء، کلنل پسیان را با صدور یک اعلامیه چهار ماده‌ای به سمت والی نظامی خراسان منصوب کرد و تلگرافی نیز به عنوان تشویق و تقدیر برای پرداخت اضافه حقوق به او، به مشهد ارسال گردید. البته کلنل اضافه حقوق را قبول نکرد. (آذری، ص ۲۱۴-۲۱۶) روز پانزدهم فروردین در مشهد حکومت نظامی اعلان شد و به دنبال آن در مدت کمی یاغیان و اشرار عشایر خراسان سرکوب شدند و امنیت برقرار گردید. (مهرداد بهار، ص ۲۵-۲۶؛ بیات، ص ۵۱-۵۳؛ میرزا صالح، ص ۴۱-۴۳، ۵۵). محمدتقی خان بدهی مالیاتی قوام السلطنه را با ضبط اقلام هنگفتی از اموال و املاک او برای مالیه خراسان وصول کرد، بهای نان و گوشت را کاهش داد و مواجب عقب‌افتاده افراد نظامی را نیز پرداخت کرد، همچنین رسیدگی به سوءاستفاده‌های متولیان آستان‌قدس و قوام السلطنه و متنفذین محلی دیگر را آغاز کرد (میرزا صالح، ص ۴۳، ۴۶-۵۱، ۵۸، ۴۸؛ فرخ، ج ۱، ص ۷۵-۷۶).

### بازگشت قوام به مسند قدرت

حکومت سیدضیاءالدین بیش از سه

-۷۰۵؛ مهرداد بهار، ص ۲۳) قوام السلطنه در اوایل کودتا، از مشهد تلگرافی به سیدضیاء مخابره کرد مبنی بر اینکه از بیانیه رئیس الوزرا معلوم نیست که دولت ایران دارای چه اصول و رژیم است، ضمن اینکه خودش، یعنی قوام، به بهانه مقابله با هجوم احتمالی بلشویک‌ها، به تشکیل نیرویی ملی در کنار نیروی ژاندارمری اقدام کرد. (محمدتقی بهار، ج ۱، ص ۹۷) و در مراسم رژه عید نوروز ۱۳۰۰ ش، برخلاف رسم معمول، تمثال احمدشاه را در جایگاه مناسب قرار نداد. (آذری، ص ۱۸۷، ۱۸۵؛ نیز نک: به مهرداد بهار، ص ۲۵) این مسائل از دید سیدضیاء دور نماند و پس از حصول اطمینان از عدم اتحاد و هم‌بستگی کلنل و والی، فرمان دستگیری قوام را برای کلنل ارسال کرد. کلنل محمدتقی خان در مقام فرمانده ژاندارمری خراسان تحت تأثیر اعلامیه‌ها و اقدامات سیدضیاء قرار گرفت و نظر به اینکه عملکرد قوام در خراسان را می‌دید و از آن رضایتی نداشت کم‌کم با مویی که از سوی دولت ضیاء به راه افتاده بود همراه شد. سیدضیاء هم معتصم السلطنه را به عنوان کارگذار خراسان مأمور مشهد کرد و محرمانه با کلنل محمدتقی خان وارد مذاکره شد تا برای دستگیری قوام اقدام کند. (مکی، ج ۶، ص ۳۱۳) در نتیجه، در عصر روز سیزدهم فروردین ۱۳۰۰، قوام توسط مازور اسمعیل خان و مازور





نیز در تلگرافخانه متحصن شدند و تلگراف کردند که نجدالسلطنه قادر نیست خراسان را اداره کند و غیر از کلنل کسی لایق این مقام نیست؛ اما دولت این پیشنهاد را رد کرد. کلنل به ناچار نجدالسلطنه را آزاد کرد و او دوباره به کفالت ولایت پرداخت. اما ادامه کفالت ممکن نبود و تقاضای ولایت کلنل تکرار شد و به دنبال آن شبنامه‌هایی بر ضد نجدالسلطنه انتشار یافت.

سرانجام، در اول مرداد ۱۳۰۰، نجدالسلطنه استعفا کرد و کلنل با استقلال به حکومت پرداخت. (مهرداد بهار، ص ۲۶-۲۸؛ نک: «به میرزا صالح، ص ۶۰-۶۱، ۷۴) پس از استعفای نجدالسلطنه، دولت نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری را به والی‌گری خراسان منصوب کرد و او ضمن تلگرام در تاریخ نهم مرداد ۱۳۰۰ کلنل را به سمت کفیل ایالت تعیین کرد. (ملک‌زاده، ص ۲۶۸) کلنل در تلگرافی به صمصام‌السلطنه برای او نیز تکالیفی مشخص کرد، از جمله اینکه اگر او می‌خواهد به خراسان بیاید لازم است مدنظر داشته باشد که سواران مسلح بختیاری او را همراهی نکنند و موسیو دیوا باید هم

ریاست امور مالی خراسان را داشته باشد. (جنبش، ص ۷۶؛ بهار، ص ۱۴۲-۱۴۷) در پایان نیز ضمن اطاعت از وی تصریح کرد که اعتقاد و اطمینانی به رئیس‌الوزرا (قوام‌السلطنه) ندارد و به همین دلیل حاضر به قبول هیچ خدمتی نیست و اعلام کرد: «رئیس‌الوزرا نمی‌تواند با داشتن اقتدار ظلم را نادیده بگیرد و از آن چشم‌پوشی کند».

صمصام‌السلطنه با تضمین شرافت ایلاتی، نسبت به کلنل ابراز اعتماد و از خدمات او قدردانی کرد و کلنل «تشریف‌فرمایی» صمصام‌السلطنه را موجب امیدواری دانست. از تلگراف‌های بعدی کلنل به صمصام‌السلطنه برمی‌آید که ریاست صمصام را پذیرا شده بود و گزارش کارهای خود را به وی می‌داد. (محمدتقی بهار، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۴، ۱۴۷؛ مهرداد بهار، ص ۲۸-۲۹)

در حالی که ابراز اعتماد و انقیاد کلنل نسبت به صمصام‌السلطنه آرامشی در مشهد پدید آورده بود، ناگهان صمصام کنار رفت و کلنل گلرپ، رئیس ژاندارمری، وارد خراسان شد. اما محمدتقی خان از آنجا که احساس خطر می‌کرد که کلنل گلرپ او را عزل کند، گلرپ را به تهران بازگرداند. در اطراف خراسان نیز شجاع‌الملک، رئیس ایل هزاره، و بخشی از ایل تیموری به ریاست شوکت‌السلطنه و سیدحیدر و طوایف بربری و سالارخان بلوچ به دستور

دولت قوام، علایمی از طغیان و سرکشی نشان می‌دادند. حتی سخن از حمایت شوکت‌الملک، والی قائنات، و سردار معزز، والی بجنورد، و خوانین زعفرانلوی قوچان از دولت در میان بود.

پس از بازگرداندن کلنل گلرپ و همسفران او به تهران، از اواخر مرداد ۱۳۰۰ روابط کلنل با حکومت مرکزی به بن‌بست رسید. دولت، کلنل را یاغی و خودسر معرفی کرد و او نیز مستقلاً به حکومت پرداخت و حتی حزب ملی به کمک او در خراسان تشکیل شد. (مهرداد بهار، ص ۲۹-۳۱؛ بیات، ص ۹۶-۹۷؛ میرزا صالح، ص ۷۹؛ فرخ، ج ۱، ص ۹۹) ضمناً از تلگراف‌های رد و بدل شده میان امیر شوکت‌الملک با کسانی چون شجاع‌السلطنه، سالار اشجع حاکم خواف و سردار مکرم حاکم طبس برمی‌آید که امیر شوکت‌الملک مأمور تنظیم قوای جنوب خراسان و حرکت به مشهد به منظور مقابله با کلنل شده بوده است. سرانجام دشمنی آشکار قوام‌السلطنه با کلنل به صورت جنگ‌های محلی در گناباد، هزاره، یوسف‌آباد، فریمان و قلعه علیک بروز کرد. پیروزی‌های کلنل بر قبایل و قدرت یافتن او در مشهد، حکومت مرکزی را بر آن داشت تا از طریق پرایدوکس، کنسول انگلیس، با وی وارد مذاکره شود. اما کلنل وساطت پرایدوکس را نپذیرفت. (مهرداد بهار، ص ۳۱-۳۳؛ محمدتقی بهار،



ج ۱، ص ۱۵۰، ۱۵۲-۱۵۴؛ رجوع کنید به کرونین، ص ۷۳۳-۷۳۴) قوام السلطنه برای شوکت‌الملک علم نیز نامه‌ای ارسال کرد و از او خواست که از طریق عایدات مالیاتی و امکاناتی که در محل در اختیار دارد علیه کلنل اقدام کند و نگذارد دیناری از نقد و جنس عایدات دولتی به مشهد برسد و در ضمن یک اردوی نظامی علیه پسیان بر پا کند و جلوی ژاندارم‌ها را در بیرجند و خواف بگیرد. (بهار، ص ۱۵۱-۱۵۲) شوکت‌الملک پیش از اجرای دستور قوام‌السلطنه درباره حمله به خراسان، و با اطلاع وی، ولی به‌رغم میل او، باب‌گفت‌وگو را با کلنل گشود. در اوایل مهر ۱۳۰۰ شوکت‌الملک نماینده خود، محمدولی خان اسدی، را به مشهد فرستاد و ظاهراً کلنل هم تحت تأثیر

### در پایان کار، کلنل یکه و تنها، درحالی‌که محاصره شده بود، تا آخرین فشنگی که داشت جنگید و کشته شد. کردهای قوچانی، پس از نبرد سرش را از تن جدا کردند و به قوچان بردند

این مذاکرات قرار گرفت و آیت‌الله‌زاده خراسانی و حاج حسین آقای ملک را نزد امیرشوکت‌الملک فرستاد. سرانجام دو طرف برای توافق درباره خروج کلنل از کشور قرار ملاقات گذاشتند. اما در این هنگام سردار معزز، حاکم بجنورد، که قبلاً قول همکاری به کلنل را داده بود، خیانت کرد و کردهای قوچانی را به شورش واداشت. شورشیان با حمله به قوچان و خلع سلاح ژاندارم‌ها، شهر را به تصرف درآوردند. کلنل برای دفع شورش کردان شمال، شبانه با گروهی از افسران و ژاندارم‌ها به سوی قوچان حرکت کرد. (مهرداد بهار، ص ۳۳؛ محمدتقی بهار، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ فلاح، ۱۴۸-۱۴۹؛ نک: بیات، ص ۲۷۳-۲۷۵؛ آذری، ص ۳۰۳) و در تپه‌های داوودی جعفرآباد با اکراد جنگید. سرانجام به دلیل کمبود نفرات و کاهش مهمات، در نهم مهر ۱۳۰۰، فشار زیادی بر کلنل و قوای ژاندارم وارد آمد. افرادی که او برای آوردن مهمات به جعفرآباد، فرستاده بود، به جبهه بازنگشتند و فرمانده خود را تنها و بدون مهمات رها کردند

در پایان کار، کلنل یکه و تنها، درحالی‌که

محاصره شده بود، تا آخرین فشنگی که داشت جنگید و کشته شد. کردهای قوچانی، پس از نبرد سرش را از تن جدا کردند و به قوچان بردند. (فرخ، ج ۱، ص ۱۲۵؛ آذری، ص ۳۴۰-۳۴۳، ۳۴۶-۳۴۹) به این ترتیب قیام محمدتقی‌خان پسیان که از دوازدهم فروردین ۱۳۰۰ شروع شده بود در مهرماه همان سال پایان گرفت. زمانی که کلنل کشته شد ۳۱ سال بیشتر نداشت. وی تا پایان عمر مجرد زندگی کرد. (بیات، ص ۲۶۲-۲۶۳) پیکر او را به مشهد بردند و در باغ نادری، جنب مزار نادرشاه افشار، به خاک سپردند.

#### منابع

۱. آذری، علی، قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، تهران ۱۳۲۹ ش، چاپ ۱۳۵۲ ش.
۲. افسر، پرویز، تاریخ ژاندارمری ایران، قم ۱۳۳۲ ش.
۳. بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران ۱۳۵۷-۱۳۶۳ ش.
۴. بهار، مهرداد، درباره قیام ژاندارمری خراسان به رهبری کلنل محمدتقی‌خان پسیان، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۵. بیات، کاوه، انقلاب خراسان: مجموعه اسناد و مدارک سال ۱۳۰۰ ش، تهران، ۱۳۷۰ ش.
۶. پسیان، محمدتقی، «وسالۀ دفاعیه: شرح حال کلنل بقلم خودش»، در شرح حال کلنل محمدتقی‌خان پسیان، بقلم چند نفر از دوستان و هواخواهان آن مرحوم، برلین ۱۳۰۶ ش، چاپ افست، تهران، ۱۳۵۶ ش.
۷. فرخ، مهدی، خاطرات سیاسی فرخ، چاپ پرویز لوشانی، ج ۱، تهران ۱۳۴۷ ش.
۸. فلاح، حجت، «مروری بر خاطرات شکرالله صفاپورا»، در تاریخ معاصر ایران، کتاب ۸: مجموعه مقالات، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
۹. میرزاصالح، غلامحسین، جنبش کلنل محمدتقی‌خان پسیان بنا بر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد، تهران، ۱۳۶۶ ش.
۱۰. عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۲، تهران، گفتار، ۱۳۸۰.
۱۱. متولی، یوسف، از خراسان تا مشهد (پژوهشی پیرامون زندگی و قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان)، تهران، انتشارات بانک قلم، ۱۳۸۰.
۱۲. یادداشت‌های مهدی ملک‌زاده، انقلاب خراسان، تهران، نشر علمی، ۱۳۷۳.
۱۳. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، انتشارات علمی، ۸ جلدی، ۱۳۲۴.



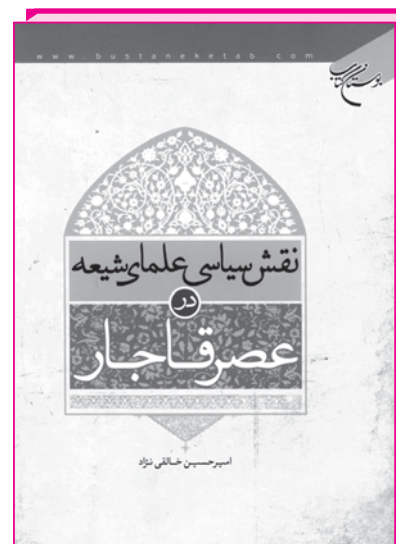
آرامگاه محمد تقی خان پسیان

اکرم علیخانی  
دبیر منطقه ۹ شهر تهران

## سیاست و دیانت

نقش سیاسی علمای شیعه در عصر قاجار

مؤلف: امیرحسین خالقی نژاد  
ناشر: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) / ۱۳۹۰  
شمارگان: ۱۰۰۰، تعداد صفحات: ۳۴۴  
ص  
قیمت: ۶۵۰۰ تومان



امیرحسین خالقی نژاد، این کتاب را که ظاهراً موضوع پایان‌نامه وی بوده به همان صورت به چاپ رسانده است. مؤلف پس از چکیده و مقدمه در **فصل اول** مجموعه مذکور، کلیات را آورده که عبارت است از: بیان مسئله، پیشینه تحقیق، سؤال‌های پژوهش، اهداف پژوهش، روش کار، نوع روش تحقیق و ابزار گردآوری اطلاعات، روش تجزیه و تحلیل اطلاعات، متغیرها و اهمیت موضوع پژوهش

در **فصل دوم**: درآمدی بر دوران قاجار؛ پس از بیان تاریخچه مختصری از پادشاهان قاجار و عوامل به قدرت رسیدن این خاندان و مروری کوتاه بر زندگی پادشاهان این دوره به مسائل ذیل اشاره شده است:

### - اوضاع اجتماعی

صدراعظم، وزرا، رجال دربار و مأموران عالی‌رتبه، طبقه روحانیون، طبقه‌بندی شاعران و دانشمندان، طبقه‌بندی هنرمندان و صنعت‌گران، تاجران و کارگران و کشاورزان

### - اوضاع سیاسی

روابط با روس، عهدنامه گلستان، عهدنامه ترکمن‌چای، قتل گریبایدوف، جریان‌های سیاسی بعد از قتل گریبایدوف، امتیازهای اقتصادی روسیه، روابط با انگلیس، جدایی افغانستان از ایران، امتیازهای اقتصادی لگلیس

الف- امتیاز رویتر ب- امتیاز بانک شاهنشاهی ایران ج- امتیاز تنباکو (رژ) د- امتیاز داریسی روابط با فرانسه، عهدنامه فین‌کن اشتاین، روابط با عثمانی، عهدنامه ارز روم

**فصل سوم**: تشیع و سیاست؛ نویسنده در این قسمت به موضوع اصلی کتاب می‌رسد و مسائل مربوط به تشیع و سیاست و مسیر تحول اندیشه‌های سیاسی شیعی در ایران را بررسی می‌نماید.

از **فصل چهارم** به بعد مؤلف، دوره قاجار را به سه دوره تقسیم نموده و به علمای طراز اول هر دوره اشاره نموده است.

**فصل چهارم**: علما در دوره اول سلطنت قاجار؛ شامل:

- ملا احمد نراقی (اندیشه و فعالیت‌های سیاسی، تألیفات و اندیشه ولایت فقیه)

- تقابل علما در برابر حمله‌های روس هنگام جنگ‌های اول و دوم (۱۲۱۸-۱۲۴۳ق)

- میرزا مسیح مجتهد استرآبادی (جریان گریبایدوف، تألیفات، درگذشت)

- شیخ جعفر کاشف‌الغطا (رابطه با فتحعلی‌شاه، مبارزات، اقدام در برابر حمله وحشیانه وهابی‌ها به عتبات عراق، مقابله با جریان اخبارگری، تألیفات، درگذشت)

- حجة الاسلام سیدمحمد باقر شفتی (مرجعیت، دشواری‌ها در اجرای اوامر الهی، تألیفات، درگذشت)

- میرزا ابوالقاسم گیلانی «میرزای قمی» (میرزای قمی و سلطنت شاهان قاجار، مواضع سیاسی میرزای قمی در حقیقت ولایت فقیه و عدم مشروعیت سلاطین، تألیفات)

- علل پشتیبانی یک سره علما از فتحعلی‌شاه قاجار

**فصل پنجم**: علما در دوره دوم سلطنت قاجار؛

- ملاعلی کنی (تألیفات، نامه تاریخی به ناصرالدین‌شاه در مورد قرارداد رویتر)

- شیخ مرتضی انصاری (مسائل سیاسی زمان او، پاس‌داری از حرمت عالمان سیاست‌مدار، تألیفات، ارتحال)

- میرزای شیرازی (جنبش تنباکو، ویژگی‌های نهضت تنباکو، میرزا و نفوذ اجانب، ملاحظات فتوای تحریم، میرزا و تحریم تنباکو، درگذشت میرزای شیرازی)

- سیدجمال‌الدین اسدآبادی (فعالیت‌های سیاسی در کشورهای اسلامی، قتل شاه و نقش علما، نقش سیدجمال‌الدین در قتل ناصرالدین‌شاه)

**فصل ششم**: علما در دوره سوم سلطنت قاجار؛ این فصل شامل عناوین ذیل می‌باشد: نهضت مشروطه و زمینه‌های آن

زمینه‌های داخلی: ۱. نهضت تنباکو  
۲. ظلم و استبداد پادشاهان قاجار  
۳. فقر و بیچارگی مردم  
۴. نقش مطبوعات  
۵. فعالیت گروه‌ها و انجمن‌ها  
۶. تلاش علما



و روحانیون ۷. روشن فکران غرب گرا

### زمینه‌های خارجی:

۱. سلطه اقتصادی بیگانگان در ایران
۲. نقش جنبش‌های آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی در جهان
۳. حمایت انگلیس از نهضت مشروطیت
- جرقه‌های نهضت: ۱. واقعه‌های کرمان
۲. حادثه نوز بلژیکی ۳. تخریب بانک
۴. استقراضی روس ۵. تنبیه تاجران
- مهاجرت نهضت: مهاجرت صغری - مهاجرت کبرا و اوج‌گیری مبارزات

### دسته‌بندی علمای بزرگ در دوران مشروطیت

- حاج شیخ فضل‌الله نوری (مبارزات و مواضع سیاسی شیخ در جریان نهضت تنباکو، روند شکل‌گیری مخالفت شیخ فضل‌الله با مشروطه، عکس‌العمل شیخ در برابر تهاجم فرهنگی و سیاسی مطبوعات و مجلس، از

دست‌گیری تا در آویختن شیخ، واکنش علمای ایران و عراق در قبال شهادت شیخ)

- آیت‌الله شیخ محمد تقی اصفهانی (آقا نجفی)؛ (نقش آقا نجفی در تحریم تنباکو، مبارزه با تهاجم فرهنگی، حضور فعال آقا نجفی در نهضت مشروطیت، تألیفات)

### علماء و اولتیماتوم روس

- آخوند خراسانی (مبارزات بر ضد روس و انگلیس، تألیفات)

### علماء و جنگ جهانی اول

- سید عبدالله بهبهانی (بهبهانی و مجلس دوم، در گذشت)

- سید محمد طباطبایی (ورود به ایران و انقلاب مشروطیت ایران)

- آیت‌الله محمدحسین نائینی (فعالیت‌های سیاسی، انگیزه تدوین کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله، مبانی اندیشه سیاسی

نائینی در دفاع از مشروطیت، آثار و تألیفات میرزای نائینی)

- سیدحسن مدرس (سیاست و قلمرو آن از دیدگاه شهید مدرس، غرب و مدرس، مواضع مدرس در قبال جمهوری شدن ایران، آثار و تألیفات، شهادت)

- سیدابوالقاسم کاشانی (مبارزات سیاسی سید، ورود به ایران، آیت‌الله کاشانی تا مرز شهادت)

در انتهای کتاب مؤلف به نتیجه‌گیری از موضوع مطروحه پرداخته و پیشنهاد نموده است، از آنجایی که نقش علمای برجسته شیعه منحصر به مقوله سیاست نیست دیگر محققان به کارکردهای فرهنگی و اقتصادی علما در جامعه قاجار بپردازند و شیفتگان تاریخ و تمدن ایران اسلامی را با چنین سرمایه‌هایی بیشتر آشنا نمایند.

## روشنایی معانی در مسجد کبود

### مسجد کبود

پدیدآورندگان: غلامرضا سحاب، محمدهادی خسروی

چاپ اول/ تیرماه ۱۳۹۱/ نشر: دنیای جغرافیای سحاب

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۳۵ صفحه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

مجموعه مذکور کتابی است با اوراق گلاسه و تصاویر رنگی و مناسب از مسجد کبود شهر تبریز که مؤلفان آن، با توجه به اهمیت شهر تبریز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای ایران با تاریخ و فرهنگ غنی، خود را مکلف دانسته‌اند به تتبع تاریخی و محتوایی میراث گران‌بهای این دیار بپردازند. آنان مسجد کبود را که از بناهای تاریخی، مذهبی دوره قراقویونلوهاست با معماری خاص خودش و توجه محققان و جهانگردان به آن، نه تنها یک بنای مذهبی تاریخی بلکه یک



دانشگاه بزرگ برای علاقه‌مندان به کسب معماری آذری با طراحی تحسین‌برانگیز و کاشی‌کاری منحصر به فرد دانسته‌اند.

در تألیف کتاب از سفرنامه‌ها، نقشه‌ها، عکس‌ها و تصاویر مسجد در دوره‌های مختلف تاریخی استفاده و سعی شده است اثری در شأن مسجد کبود تهیه شود. در انتهای کتاب مؤلفان به معرفی سایت موزه عصر آهن تبریز که در شمال شرق بنای مسجد کبود واقع و دارای ارزش جهانی از نظر داشتن تمدن ماقبل تاریخ است پرداخته‌اند.

نکته جالب این مجموعه توجهی است که نویسندگان آن علاوه بر معماری بنا به عملکرد و معنی نموده‌اند و با دقت ویژه به این بنای مذهبی با معماری اسلامی که در آن به کار رفته است توانسته‌اند به برخی از مضامین پر معنی که در قالب‌های خاص گنجانده شده است پی ببرند.



تخت سلیمان در حمله امپراطور رومیان که در سال ۶۲۴ میلادی اتفاق افتاد ویران شد. آبا قباخان برادر زاده هلاکو خان که به دین اسلام گرویده بود بر روی ویرانه های تخت سلیمان مسجدی بنا کرد که آن نیز بعدها ویران شد و تنها کاشی هایی با نقوش و خط برجسته از آن به جا مانده است.

آب دریاچه ی سحر آمیز و زیبای تخت سلیمان در تمام فصول سال یکسان است و انسان نمی تواند به عمق آن دست پیدا کند و در هر ثانیه ۱۰۰ لیتر آب از آن خارج می شود. درازای آن ۱۲۰ متر و پهنای آن ۸۰ متر می باشد. درجه حرارت آب این دریاچه در تابستان و زمستان یکسان و در حدود ۲۱ درجه است و همین موضوع ثابت می کند که آب آن از سفره های زیر زمینی در عمق بسیار زیاد تأمین می شود.

باروهای دفاعی

تمام آثار آن درون یک حصار و دیوار بیضی شکل بنیان گرفته که دور تا دور آن دشتی گسترده است. حصار بیرونی از سنگ های لاشه ای به ابعاد مختلف به ضخامت ۵ متر و ارتفاع ۱۴ متر و محیط بیرونی ۱۲۰۰ متر بنا شده است. لایه بیرونی حصار با سنگ های تراش دار نماسازی شده و دارای ۳۸ برج دفاعی مخروطی شکل است.

بنای دیوار و حصار بیرون متعلق به دوره ساسانی است و در دوره ایلخانی نیز ضمن مرمت پاره ای از قسمت های فروریخته ، دروازه جدید در مجاورت دروازه جنوبی عهد ساسانی احداث شده است.







وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر نشریات و فناوری آموزشی

# روش‌های مدرسه



مجلات فصل‌نامه رشد ویژه معلمان، مربیان و مشاوران مدارس متوسط اول و دوم

www.roshdmag.ir

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید سلیمی)

تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۲۸

فکس: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸



## تخت سلیمان، میراثی برای جهانیان

مجموعه باستانی و جهانی تخت سلیمان ثبت شده در یونسکو در ۴۵ کیلومتری شمال شرقی شهرستان تکاب به مساحت ۱۲۴ هزار مترمربع با دریاچه ای زیبا (درواقع چشمه ای جوشان و نیلگون) در ارتفاع ۲۲۰۰ متری به عنوان یکی از محوطه های تاریخی مهم کشور محسوب می شود. این ناحیه در قدیم شهر مشهوری بوده است و بنا بر برخی نوشته های کهن، زادگاه زرتشت است و در نوشته های پهلوی به نام «گنجک» خوانده شده؛ گیتا نویسان عرب آن را «شیز» گفته اند، گذشته نگاران رومی و یونانی «گزکا» نوشته اند و حمدالله مستوفی آن را به زبان مغولان «ستوریق» گفته است.

میراث جهانی یونسکو



این مجموعه فرهنگی - تاریخی که در ادوار مختلف محل سکونت مادها، اشکانیان، ساسانیان و مغول ها بوده در استان آذربایجان غربی قرار دارد. آثار باقی مانده از دوره ساسانیان متشکل است از بخش های مختلفی همچون ایوان خسرو، معبد آناهیتا، آتشگاه های کوچک و دروازه ها و دیوارها و از همه مهم تر آتشکده آذر گشسب که یکی از سه آتشکده مهم دوران ساسانیان (آتشکده شاهی و جنگ آوران) بوده است.

دروازه تخت سلیمان



حصار بیضی شکل مجموعه



تخت سلیمان در حمله امپراطور رومیان که در سال ۶۲۴ میلادی اتفاق افتاد ویران شد. آبا قباخان برادر زاده هلاکو خان که به دین اسلام گرویده بود بر روی ویرانه های تخت سلیمان مسجدی بنا کرد که آن نیز بعدها ویران شد و تنها کاشی هایی با نقوش و خط برجسته از آن به جا مانده است.

آب دریاچه ی سحرآمیز و زیبای تخت سلیمان در تمام فصول سال یکسان است و انسان نمی تواند به عمق آن دست پیدا کند و در هر ثانیه ۱۰۰ لیتر آب از آن خارج می شود. درازای آن ۱۲۰ متر و پهنای آن ۸۰ متر می باشد. درجه حرارت آب این دریاچه در تابستان و زمستان یکسان و در حدود ۲۱ درجه است و همین موضوع ثابت می کند که آب آن از سفره های زیر زمینی در عمق بسیار زیاد تأمین می شود.

باروهای دفاعی



تمام آثار آن درون یک حصار و دیوار بیضی شکل بنیان گرفته که دور تا دور آن دشتی گسترده است. حصار بیرونی از سنگ های لاشه ای به ابعاد مختلف به ضخامت ۵ متر و ارتفاع ۱۴ متر و محیط بیرونی ۱۲۰۰ متر بنا شده است. لایه بیرونی حصار با سنگ های تراش دار نماسازی شده و دارای ۳۸ برج دفاعی مخروطی شکل است.

بنای دیوار و حصار بیرون متعلق به دوره ساسانی است و در دوره ایلخانی نیز ضمن مرمت پاره ای از قسمت های فروریخته، دروازه جدید در مجاورت دروازه جنوبی عهد ساسانی احداث شده است.

